



تاریخ نادرشاه افشار خراسانی

بزرگترین فاتح و جهانکشای آسیا

مردیکه شمشیرش در صفحه خراسان بزرگ از ترکیه و عراق تا دهلی و از سند تا بلخ - بخارا - و خوارزم درخشید

تالیف: عبدالواحد سیدی

فهرست عناوین

بخش یکم نادر قلی یا نادر شاه افشار خراسانی

- 1-1-1. نادر قلی یا نادر شاه افشار خراسانی صفحه 8
- 2-1-1. پیدایش نادر شاه و بیرون راندن افغانان " 10
- 3-1-1. تأسیس حکومت ابدالی هرات " 10

بخش یکم-بحث دوم

پیشینه تاریخی افغانهای ابدالی وسعی نادر برای

تسخیر خراسان(مشهد)از ملک محمود سیستانی

- 1-2-1. ابدالیهای مولتان به هرات می آیند " 16
- 2-2-1. چیره گی غلجانیها بر ابدالیهای هرات " 17
- 3-2-1. سقوط حکومت هرات " 19
- 4-2-1. نادر و محمود در مصاف هم برای بدست داشتن مشهد " 20
- 5-2-1. سرکوبی چغتائی های سرخس و تاتار های مرو " 23
- 6-2-1. پیوستن نادر به نیروی شاه طهماسب " 23
- 7-2-1. گشایش مشهد " 24

بخش یکم-بحث سوم

جنگهای نادر با افغانان

- 1-3-1. پیشروی به سوی هرات " 27
- 2-3-1. در مورد گشایش هرات از قول کتاب نادر پسر شمشیر " 30
- 3-3-1. انگیزه عبرتناک نامه خفت بار الله یار خان به نادرپس از کشیدن به هرات. " 31

بخش دوم-بحث اول

نادر شاه افشار در فارس و خراسان و هند

- 1-1-2. نادر شاه افشار حمله به مضافات فارس، خراسان و هند " 34
- 2-1-2. حاکمیت هفت ساله افغانها در ایران " 35
- 3-1-2. تاجگذاری اشرف افغان " 37

- 38 " 4-1-2. شاه اشرف خطر نادر قلی خراسانی را حس میکند
- 39 " 5-1-2. رویارویی بالقوه اشرف افغان با نادر افشار.
- 40 " 6-1-2. ریشه کن کردن قطعی سلطنت افغانها در ایران 1442 هجری (1720)
- 42 " 7-1-2. مرگ اشرف در 1142 هـ (1720)

فتوحات نادر

فتح خراسان = افغانستان

بحث دوم

- 43 " 1-2-2. فتوحات نادر.
- 44 " 2-2-2. نادر تاج سلطنتی ایران را به سر می نهد.
- 45 " 3-2-2. نادر شاه و الغای عقاید شیعه در ایران
- 45 " 4-2-4. تاجگذاری نادر شاه
- 46 " 5-2-2. وضعیت هند مقارن حملات نادر شاه به قندهار
- 48 " 6-2-2. هجوم به هندوستان و خراسان = افغانستان
- 49 " 7-2-2. تسلیم شهر غزنی
- 49 " 8-2-2. پیشروی نادر به سوی کابل
- 51 " 9-2-2. گشایش کابل
- 52 " 10-2-2. تسلیم جلال آباد
- 53 " 11-2-2. به سوی تنگه خیبر
- 54 " 12-2-2. شاهکار جنگی نادر شاه-محاصره دشمن- آزاد شدن تنگه خیبر

بخش دوم-بحث سوم

تهاجم نادر به شبه قاره هند

- 57 " 1-3-2. گذشتن ارتش نادر از رودخانه سند
- 58 " 2-3-2. گذشتن اردوی نادر از رود جیل (جیهلوم)
- 61 " 3-3-2. تسلیمی لاهور

بخش دوم-بحث چهارم

از کرنال تا دهلی

- 69 " 1-4-2. بین کرنال و دهلی
- 70 " 2-4-2. رویا رویی نیروی جنگی دو ارتش (هند و ایران)
- 74 " 4-4-2. دومین حمله بزرگ ارتش هند
- 77 " 5-4-2. پیمان متارکه جنگ
- 78 " 6-4-2. محمد شاه در اردوی نادر شاه

بخش دوم

بحث پنجم

آخر کار حملات تهاجمی نادر افشار از لاهور به کرنال

- 81 " 1-5-2. مقدمه
- 83 " 2-5-2. عوامل پیروزی نادرشاه و شکست سپاه هند در جنگ کرنال
- 84 " 3-5-2. چاره جوئی برای دخول قوای نادر شاه برای تسخیر دهلی
- 86 " 4-5-2. حرکت بجانب دهلی
- 89 " 5-5-2. ارمغان جنگی هند
- 89 " 6-5-2. تأثیرات ناگوار حمله نادر افشار به آینده امپراتوری مغولی هند

بخش سوم-بحث یکم

نادرشاه افشار در راه خراسان شمالی

- 92 " 1-1-3. مقدمه ای بر این بخش
- 93 " 2-1-3. لشکر کشی نادر به خراسان شمالی جایی که آینده سرزمین افغانستان از آن منشاء می گیرد
- 96 " 3-1-3. نبرد قرشی و رویا رویی سپاهیان ترکستان با رضا قلی خان (پسر نادر شاه)
- 07 " 4-1-3. به جانب قندز

بخش چهارم – بحث اول

ادامه فتوحات نادر

- 101 " 1-1-4. شورش خدایار خان عباسی در سند
- 102 " 2-1-4. بر تخت نشستن نادرشاه در هرات
- 103 " 3-1-4. سرزمین و وسعت جغرافیایی توران
- 105 " 4-1-4. بسیج ارتش نادر شاه بعزم تسخیر ترکستان

- 107 " 5-1-4. تسلیمی ابوالفیض خان شاه بخارا به نادر .
- 108 " 6-1-4. سرکوبی شورش افغانی های پیرامون کابل
- 109 " 7-1-4. حرکت بسوی خوارزم .
- 109 " 8-1-4. بطرف خیوه
- 113 " 9-1-4. بطرف مرو .

بخش پنجم - بحث اول

تحلیلی از اوضاع سیاسی نظامی و اجتماعی نادر

- 115 " تحلیلی از اوضاع سیاسی نظامی و اجتماعی نادر .
- 120 " 2-1-5. پیامد حملات نظامی نادر
- 121 " 3-1-5. نادر شاه در اوج قدرت.
- 122 " 4-1-5. لشکر کشی به لزگی ها نقطه عطفی در شکست نادر .
- 123 " 5-1-5. کور کردن نادر فرزندش رضاقلی مرزا را
- 125 " 6-1-5. شورش در ایران
- 126 " 6-1-5. ادامه شورش در ایران
- 126 " شورش در داغستان و شروان
- 127 " شورش در استرآباد و شیراز .

بخش ششم - بحث اول

قتل نادر شاه افشار

- 130 " 1-1-6. قتل نادرشاه افشار
- 132 " 2-1-6. نگهبانان افغانی نادر .
- 132 " 3-1-6. سخنی چند در باره تاریخ وقایع نادر شاه افشار
- 139 " 4-1-6. آخرین شام نادرشاه افشار
- 139 " 5-1-6. لحظات پایانی نادر شاه .
- 140 " 6-1-6. وقایع آخرین شام نادر به روایت کتاب «نادرشاه افشار» تألیف سرمارتیمر دیورند
- 150 " 7-1-6. شمارش معکوس لحظات حمله به نادر:
- 152 " 8-1-6. سوئ قصد خونین بجان نادر شاه .

- 158 " 9-1-6. نظر نادر نسبت به مذاهب
- 159 " 10-1-6. بناسازی نادر
- 159 " 11-1-6. پیش داوری های تاریخی در مورد نادر شاه

- 1-1-1. نادر قلی یا نادرشاه افشار خراسانی صفحه 8
- 2-1-1. پیدایش نادر شاه و بیرون راندن افغانان " 10
- 3-1-1. تأسیس حکومت ابدالی هرات " 10

بخش یکم-بحث دوم

پیشینه تاریخی افغانهای ابدالی وسعی نادر برای

تسخیر خراسان(مشهد)از ملک محمود سیستانی

- 1-2-1. ابدالیهای مولتان به هرات می آیند " 16
- 2-2-1. چیره گی غلجانیها بر ابدالیهای هرات " 17
- 3-2-1. سقوط حکومت هرات " 19
- 4-2-1. نادر و محمود در مصاف هم برای بدست داشتن مشهد " 20
- 5-2-1. سرکوبی چغتائی های سرخس و تاتار های مرو " 23
- 6-2-1. پیوستن نادر به نیروی شاه طهماسب " 23
- 7-2-1. گشایش مشهد " 24

بخش یکم-بحث سوم

جنگهای نادر با افغانان

- 1-3-1. پیشروی به سوی هرات " 27
- 2-3-1. در مورد گشایش هرات از قول کتاب نادر پسر شمشیر " 30
- 3-3-1. انگیزه عبرتناک نامه خفت بار الله یار خان به نادرپس از کشیدن به هرات. " 31

بخش دوم-بحث اول

نادر شاه افشار در فارس و خراسان و هند

- 1-1-2. نادر شاه افشار حمله به مضافات فارس، خراسان و هند " 34
- 2-1-2. حاکمیت هفت ساله افغانها در ایران " 35
- 3-1-2. تاجگذاری اشرف افغان " 37
- 4-1-2. شاه اشرف خطر نادر قلی خراسانی را حس میکند " 38
- 5-1-2. رویارویی بالقوه اشرف افغان با نادر افشار. " 39
- 6-1-2. ریشه کن کردن قطعی سلطنت افغانها در ایران 1442 هجری (1720) " 40

42 " 7-1-2. مرگ اشرف در 1142 هـ (1720)

فتوحات نادر

فتح خراسان = افغانستان

بحث دوم

43 " 1-2-2. فتوحات نادر.

44 " 2-2-2. نادر تاج سلطنتی ایران را به سر می نهد.

45 " 3-2-2. نادر شاه و الغای عقاید شیعه در ایران.

45 " 4-2-4. تاجگذاری نادر شاه.

46 " 5-2-2. وضعیت هند مقارن حملات نادر شاه به قندهار.

48 " 6-2-2. هجوم به هندوستان و خراسان = افغانستان.

49 " 7-2-2. تسلیم شهر غزنی.

49 " 8-2-2. پیشروی نادر به سوی کابل.

51 " 9-2-2. گشایش کابل.

52 " 10-2-2. تسلیم جلال آباد.

53 " 11-2-2. به سوی تنگه خیبر.

54 " 12-2-2. شاهکار جنگی نادر شاه-محاصره دشمن- آزاد شدن تنگه خیبر.

بخش دوم-بحث سوم

تهاجم نادر به شبه قاره هند

57 " 1-3-2. گذشتن ارتش نادر از رودخانه سند.

58 " 2-3-2. گذشتن اردوی نادر از رود جیلیم (جیهلوم).

61 " 3-3-2. تسلیمی لاهور.

بخش دوم-بحث چهارم

از کرنال تا دهلی

69 " 1-4-2. بین کرنال و دهلی.

70 " 2-4-2. رویا رویی نیروی جنگی دو ارتش (هند و ایران).

74 " 4-4-2. دومین حمله بزرگ ارتش هند.

- 77 " 5-4-2. پیمان متارکه جنگ .
- 78 " 6-4-2. محمد شاه در اردوی نادر شاه

بخش دوم

بحث پنجم

آخر کار حملات تهاجمی نادر افشار از لاهور به کرنال

- 81 " 1-5-2. مقدمه
- 83 " 2-5-2. عوامل پیروزی نادرشاه و شکست سپاه هند در جنگ کرنال
- 84 " 3-5-2. چاره جوئی برای دخول قوای نادر شاه برای تسخیر دهلی
- 86 " 4-5-2. حرکت بجانب دهلی
- 89 " 5-5-2. ارمغان جنگی هند
- 89 " 6-5-2. تأثیرات ناگوار حمله نادر افشار به آینده امپراتوری مغولی هند

بخش سوم-بحث یکم

نادرشاه افشار در راه خراسان شمالی

- 92 " 1-1-3. مقدمه ای بر این بخش
- 93 " 2-1-3. لشکر کشی نادر به خراسان شمالی جایی که آینده سرزمین افغانستان از آن منشاء می گیرد .
- 96 " 3-1-3. نبرد قرشی و رویا رویی سپاهیان ترکستان با رضا قلی خان (پسر نادر شاه)
- 07 " 4-1-3. به جانب قندز

بخش چهارم – بحث اول

ادامه فتوحات نادر

- 101 " 1-1-4. شورش خدایار خان عباسی در سند
- 102 " 2-1-4. بر تخت نشستن نادرشاه در هرات
- 103 " 3-1-4. سرزمین و وسعت جغرافیایی توران
- 105 " 4-1-4. بسیج ارتش نادر شاه بعزم تسخیر ترکستان .
- 107 " 5-1-4. تسلیمی ابوالفیض خان شاه بخارا به نادر .
- 108 " 6-1-4. سرکوبی شورش افغانی های پیرامون کابل
- 109 " 7-1-4. حرکت بسوی خوارزم .

- 109 " 8-1-4. بطرف خیوه
- 113 " 9-1-4. بطرف مرو.

بخش پنجم - بحث اول

تحلیلی از اوضاع سیاسی نظامی و اجتماعی نادر

- 115 " تحلیلی از اوضاع سیاسی نظامی و اجتماعی نادر
- 120 " 2-1-5. پیامد حملات نظامی نادر
- 121 " 3-1-5. نادر شاه در اوج قدرت.
- 122 " 4-1-5. لشکر کشی به لزگی ها نقطه عطفی در شکست نادر.
- 123 " 5-1-5. کور کردن نادر فرزندش رضاقلی مرزا را
- 125 " 6-1-5. شورش در ایران
- 126 " 6-1-5. ادامه شورش در ایران
- 126 " شورش در داغستان و شروان
- 127 " شورش در استرآباد و شیراز.

بخش ششم - بحث اول

قتل نادر شاه افشار

- 130 " 1-1-6. قتل نادرشاه افشار
- 132 " 2-1-6. نگهبانان افغانی نادر
- 132 " 3-1-6. سخنی چند در باره تاریخ وقایع نادر شاه افشار
- 139 " 4-1-6. آخرین شام نادرشاه افشار
- 139 " 5-1-6. لحظات پایانی نادر شاه
- 140 " 6-1-6. وقایع آخرین شام نادر به روایت کتاب «نادرشاه افشار» تألیف سرمارتیمر دیورند
- 150 " 7-1-6. شمارش معکوس لحظات حمله به نادر:
- 152 " 8-1-6. سوئ قصد خونین بجان نادر شاه
- 158 " 9-1-6. نظر نادر نسبت به مذاهب
- 159 " 10-1-6. بناسازی نادر

بخش یکم بحث اول نادر قلی خراسانی در آسمان ایران با خون و شمشیر میدرخشد

1-1-1. نادر قلی یا نادرشاه افشار خراسانی

(مختصری در باره این مرد)

«این مرد امام قلی نام دارد که پسان ها بنام نادرشاه افشار در تاریخ شناخته شد. این شخص از اثر فکر درست، نظر روشن و شجاعت بی نظیرش و ماجراجویی های که شخصیتش را در زیر درخشش شمشیر نظامی اش، در تاریخ آسیا یکبار دیگر نظر ها را بخود جلب کرده و با پیروزیهایش افسانه ها و داستان های وصف ناپذیری او را که توام با شوخی و بیشتر اوقات با بی رحمی، حاضر جوابی در حملات لفظی با درشت گوئی شخصیت وی را میسازد. او به پاسخ کسانی که برای نادر اصالت خانوادگی قابل نیستند یعنی که به استهزا به او میگویند: «از خانواده سرشناسی زاده نشده ای که با دختر مغول بزرگ که به خواستگاری اش میرویی ازدواج کنی؟» ولی او تلویحاً میگوید: «بلی، ولی من پسر شمشیر خود هستم»

او از قبیله ترك افشار بود، در خلال يك درگیری گرفتار اوزبکها شد و به مدت هشت سال «برده» آنها بود و میخواست در زندگی آنها تلافی کند. پس از توفیق به فرار در خدمت يك خان در می آید، او را کشته و دخترش را می رباید، سپس در 1728، قتل دیگر کاملاً شبیه نخستین را، مرتکب می شود که اگر پیامد های سنگینی نداشته بود، تاریخ آنها یادداشت نمی کرد. مردی را که این بار می کشد رئیس يك قبیله ترك قاجار است که قبیله مقتدر بود. این قبیله میخواست تلافی کند ولی به چیزی جز شکست نیانجامید. نادر، برای بهتر کنترل کردن آن، پسر قربانی خود، «آغا محمد» را به گروگان گرفت و او را اخته کرد. } در کتابهای تاریخ نوشته شده است که آغا محمد خان در سن یازده سالگی بدلیل اینکه چهره جذابی داشت توسط خواجگان حرمسرای عادلشاه - حاکم مشهد - در حال معاشقه با یکی از همسران وی دیده شد و به دستور عادلشاه که از بستگان محمود افغان بود - به روایتی پسر عمومی او - اخته گردید. و روایات دیگر نیز هست که در جایش به آن پرداخته می شود. . . .

نادر برای رهائی کشور از چنگ افغانها، از طهماسب شاه خیالی صفوی، رخصت طلبید. او نیازی بوی ندارد و تنها بمنظور رسمیت بخشیدن است. در میان هیجانات مردمی و با تحسین زیاد او به تنهایی ایران را فتح میکند. و به اصفهان وارد شده شاه طهماسب (1730-1731م/1108-1109 هـ) را آزاد کرده و به تخت می نشاند. پنج سال بعد جانشین او عباس سوم را (1732-1736م/1110-1114 هـ) از تخت بر میدارد و با موافقت مجمع اشراف که از چهار گوشه کشور آمده بودند خود را شاه میخواند. همزمان ایران را متصرف میشود و قدرت خود را تحکیم بخشیده و مهاجمان را می تاراند: از یکسو در (1736م/1114 هـ) آنها را مجبور به امضاء معاهده صلحی میکند که مرزها را (1639م/1017 هـ) باز میگردداند؛ از سویی دیگر در (1738م/1116 هـ) روسها را از ارمنستان و آذربایجان بیرون میکند. بر علاوه، به یورشهای رعد آسادر اقلیم سغد و خوارزم می پردازد و خانات بخارا و خیوه را دست نشانده میکند، در (1739م/1117 هـ) در هند تا دهلی به پیش میرود و از آنجا غنائم بیشماری با خود می آورد که همیشه از «تخت طاؤس» «تهران خزانه» سخن میان می آید. گفته شده است که او دیوانه بوده است. از اینکه سربازانش، پس از این همه او را کشته اند دال به این است که او حقیقتاً دیوانه بوده و دیوانگی اش برای آنهاست که از وی پیروی میکرده تحمل ناپذیر بود. [1]

1-1-2. پیدایش نادر شاه و بیرون راندن افغانان

پایداری ایرانیان در مقابل اشغالگران ترك و افغان در زمان شاه اشرف روز به روز افزایش می یافت، در این هنگام مرکز جنبش در مازندران بود. بسال 1106 هـ (1726) یکی از سرداران پر توان و با استعداد ایرانی بنام نادر خان افشار به نیروی شاه طهماسب پیوست. نادر از میان عشیره ترك افشار برخاسته بود، قسمتی از این عشیره در زمان شاه اسماعیل اول به خراسان کوچ داده شد. به سال (1688) 1066 هـ نادر در این منطقه به دنیا آمد. او با مادرش هنگام نوجوانی به وسیله ازبکان خوارزم به بردگی گرفته شد، او از اسارت گریخت و به خراسان برگشت و در خدمت دسته های چریکی فیودالهای محلی درآمد، دیری نپایید خودش تعداد چریک گرد آورد، دژ کلات را که در شمال خراسان قرار داشت به تصرف در آورد، این دژ را مستحکم کرده به عنوان پایگاه از آن بهره برد.

¹ بر گرفته از: ژان پل رو، تاریخ ایران از آغاز تا امروز، ترجمه باقر تقوی، صص 334 تا 337

دیری نپایید که نادر به خدمت شاه طهماسب دوم درآمد، شاه طهماسب او را به والی گری خراسان منسوب کرد، نادر اراده خود را به شاه بی اراده تحمیل و او را متقاعد کرد تا فتحعلی خان قاجار را که رقیب اصلی نادر بود، به قتل برساند.

در فاصله سالهای (1726) 1104 هـ.ش و (1729) 1107 هـ.ش، نادر ملك محمود سیستانی را شکست داد و مشهد را که به تصرفش در آمده بود، از او پس گرفت. افغانان ابدالی که هرات را در تصرف داشتند از نادر شکست خوردند و هرات را تخلیه کردند. اینگونه نادر سرتاسر خراسان شرقی را به تصرف خود در آورد. در این هنگام نادر از سوی شاه طهماسب دوم به طهماسبلی خان ملقب گردید، و اداره کلیه استانهائی را که بنام شاه طهماسب دوم تصرف کرده بود بدست گرفت. ضمناً شاه آلت دست ساده‌ای در اختیار نادر بود.

کامیابی نادر، شاه اشرف افغان را که به ایران در اصفهان حکومت میراند مشوش گردانید. او با 30 هزار سپاهی بسوی خراسان رهسپار شد و در اکتوبر (1729) 1108 هـ.ش. نزدیک دامغان شکست خورد و لشکریانش تار و مار گردیدند. نادر ضمن تعقیب افغانان غلجائی شکست خورده و فراری به سوی اصفهان تاخت و در (روز سه شنبه 29 نوامبر (1729) هجدهم عقرب 1108 هـ.ش. یکبار دیگر در نزدیکی مورچه خورد اصفهان آنها را، به سختی شکست داد. اشرف با ارتش اصفهان را تخلیه کرد و پیش از بیرون رفتن کشتار دیگری در شهر راه انداخت، شهر را به باد تاراج داد و شاه مخلوع شاه سلطان حسین را اعدام کرد. نادر به اصفهان وارد شد و دیری نپایید که شاه طهماسب دوم را به تخت نشاند.

نادر ضمن تعقیب افغانان فراری به فارس، در آغاز سال (1735) بروز چهارشنبه 13 دلو 1113 هـ.ش در نبردی نزدیک استخر آنها را تار و مار کرد و شیراز را گرفت. اشرف به بلوچستان گریخت و در آنجا بدست یکی از خانهای بلوچ کشته شد، در این هنگام ایران از وجود افغانان پاک گردید. [2]

1-1-3. تأسیس حکومت ابدالی هرات به موازات خیزش های قندهار به رهبری میرویس خان الی فتح هرات بدست نادر شاه افشار

² ا. آ گرانوسکی، م. آ. دانداملو و گروه پژوهشگران روسی، ترجمه کیخسرو کشاورزی، پیشین، صص 226-22

در سال 1098 هـ ش. (1719) بعد از آنکه ایرانی ها در فراه از قوای حکومت ابدالی هرات شکست خورده بودند شاه محمود غلجائی عسکر به تسخیر فراه کشید و اسد الله ابدالی جلو او را در دلارام فراه گرفت و آتش جنگ سختی در گرفت، شاه محمود و اسد الله هر دو جوان دلیر و هموطن و هر دو از تبار پشتون و قندهاری، در عوض اتحاد بمقابل دشمن مشترك شان (صفویها) به رخ یکدیگر آقدر شمشیر زدند تا اسد الله در میدان (جنگ کشته شد و شاه محمود فاتح گردید، گرچه شاه محمود بعد از این فتح دیگر متعرض حکومت ابدالی هرات نگردید، ولی همین اقدام او برای روشن کردن آتش نیمه خاموش خصومت های قبیله وی بین ابدالی و غلجائی کافی بود [3] و باعث این گردید که این قیام های نیم بند قندهار و هرات قبل از اینکه در نقطه امن و ثباتی قائم گردد بخاکستر مبدل گردید و خراسان شرقی همین قسم دست بدست قدرتهای منطوقی گردید. ما حصل دوره غلجائی های قندهار و ابدالیهای هرات هرگز نمیتواند يك دست آورد تاریخی دراز مدت و تعیین کننده برای خراسان شرقی باشد بلکه به حکومت های میر نوروزی مشابه بود که روزکی چند شاه محمود و، اشرف و شاه حسین غلجائی و خانواده های ابدالی و الوکوزائی در هرات در قدرت بودند.

بعد از اینکه اسد الله خان در جنگ دل آرام از طرف محمود غلجائی کشته شد استقرار حکومت ابدالی هرات برهم خورد و عبدالله خان پدر پیر اسد الله خان مقتول که پس از مرگ پسر جوانش دلشکسته گردیده بود از اثر تحریک عبدالغنی خان الوکوزائی عضو جرکه مهم هرات مستعفی گردید و زمان خان ابدالی پدر (احمد شاه ابدالی) به ریاست حکومت هرات منتخب و بعد از گرفتن اقتدار به اساس رقابت قبیله وی مردی چون عبدالله خان را محبوس نموده و بعداً او را در زندان مسموم نموده بقتل رسانید، با از بین رفتن عبدالله خان خصومت های شخصی که شاخصه عنعنات قبیلوی عشایر افغان مخصوصاً (الوکوزائی و ابدالی ها) میباشد حکومت تازه احداث ابدالی های هرات از دستی بدستی در گردش افتاد، چرا که اراکین این حکومت هنوز چوپان پیشه و راعی مواشی بودند که از زندگی شهری و تمدن های موجود و حساسیت های منطوقی بهره ای نداشته و از حکومت داری چیزی در دست نداشتند و حتی از حکومت غلجائی قندهار نیز ابتدائی تر بودند، زیرا فتودال و اشراف مالدار از مرکزیت مستحکم بیشتر فرار میکردند.

حکومت صفوی فارس از کشته شدن اسد الله خان و محبوسی عبدالله خان و دشمنی قندهار با هرات خبر داشت، معهذا برای کشودن هرات که در يك حالت نفاق و خانه جنگی بسر می برد، مجدداً قشونی به قیادت صفی قلی ترکستان اوغلی سوق نمود، زمانخان رئیس جدید حکومت هرات از 1097 هـ ش برابر به 1131 هـ ق (1719 م) تا 1100 هـ ش. (1722 م) خان ها و اشراف هرات را

³ غبار میر علام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، ص 561

دلجوئی کرد و جرگه را محترم شمرده و عبدالغنی خان الکوژائی را بیشتر برکشید و انگاه جعفر خان استاجلو حاکم سابق ایرانی هرات را که محبوب بود در خیابان باغ نوشهر هرات در جواب سوقیات صفوی اعدام کرد، و خود با سپاهی در جوار کافر قلعه (اسلام قلعه کنونی) جلو قشون دشمن را بگرفت. در این جنگ زمانخان عملاً ثابت کرد که از عبدالله خان و اسدالله خان دست کمی ندارد. او و قشونش سپاه ایرانی را به سختی در هم شکستند و به شهر هرات مراجعت نمودند. او مدت سه سال در هرات به آرامی بسر برد. چرا که حکومت صفوی که زیر ضربات خورد کننده غلجائیان قندهار قرار داشت هرگز مجال این را نیافت که هزیمت قبلی خود را در هرات تکافونماید.

تهدید حکومت صفوی که باعث يك اتحاد نسبی خانهای هرات بغرض دفاع دسته جمعی بوجود آمده بود دگر وجود نداشت. بعد از فوت زمان خان ابدالی رئیس حکومت هرات علی رغم خواسته عبدالغنی خان الکوژائی سابق الذکر و سایر طرفداران خاندان زمانخان، محمد خان پسر عبدالله خان رئیس سابق حکومت هرات که در علاقه شورابك مقام داشت، او را به ریاست حکومت انتخاب کردند و او در هرات آمد و حکومت را در دست گرفت (1722) 1100 هـ. ش. محمد خان چون دولت صفوی را از بین رفته و دولت غلجائی را گرفتار امور ایران دید، در صدد توسیع حدود هرات برآمد، نخست به خراسان ایران لشکر کشید و شهر مشهد را محاصره نمود، چون جنگهای حصار چهار ماه طول کشید و محمد خان از طرف اداره هرات و رقبای داخلی خود مشوش بود بدون اخذ نتیجه قاطع بهرات برگشت و در ضمن قلعه نظامی «سنگان» را در غرب غوریان مسخر نمود تا وقتی که محمد خان به هرات می رسید، اغراض خانهای قبایل (ابدالی ها و الکوژائی ها) پیش رفته و جرگه؛ معزولی محمد خان را از ریاست حکومت هرات اعلام کرد.

جرگه عوض محمد خان ذوالفقار خان پسر زمانخان رئیس متوفی حکومت هرات را به ریاست حکومت منتخب کرد (1724م) 1102 هـ. ش تا (1725) 1103 هـ. ش و او از شورابك به هرات آمد. سال دیگر پسر دیگر عبدالله خان با عده ای از طرفداران مسلح ابدالی ها خونخواهی پدر مسموم خود را از ذوالفقار خان در پیش کشید. این دعوی مسلماً ابدالیها را به دو دسته طرفدار خانواده عبدالله خان و طرفدار خانواده زمانخان تقسیم کرد و خطر خونریزی داخلی و اقتراض حکومت ابدالی هرات را نزدیک ساخت، لذا جرگه در صدد جلوگیری برآمده مدعی (رحمان خان) و مدعی علیه (ذوالفقار خان) هر دو را طرد کرد و ذوالفقار خان را به سکونت در باخرز و رحمان خان را به اقامت به فراه محکوم و اعزام نمود.

قبل از اینکه عبدالله خان ابدالی بدعوت ابدالی های قندهار از مولتان به قندهار بیاید ، هنوز قسمتی از قبیله او با یکی از پسرانش بنام «الله یار خان» در ملتان می زیست . جرگه هرات بعد از طرد ذوالفقار خان و رحمان خان از الله یار خان که در ملتان اقامت داشت، دعوت نمودند تا از مولتان بهرات آمده و زمام امور حکومت را بدست بگیرد از (1725) 1103 هـ ش الله یار مثل پدر خود عبدالله خان و مثل رقیبان خاندان خود (زمانخان و پسرش ذوالفقار خان) مرد کار آگاه بود ، ولی بواسطه تعصبات قبیله وی و اغراض فیودالی و خاندانی او نیز مثل آنان محکوم به ناکامی گردید . در نتیجه قبایل ابدالی و الوکوزائی ساها با هم گل آویز بودند و یکی در پای دیگر خار میکاشتند تا برای خود امتیازات بیشتری بدست آورند که نتیجه ای بجز براه انداختن جنگ های داخلی در هرات نبود و در رأس این تحركات عبدالغنی خان الوکوزائی قرار داشت .

در نتیجه این خانه جنگی ها تا زمانی ادامه داشت تا اینکه حملات و هجوم نادر افشار در هرات آغاز گردید . [4]

بخش یکم بحث دوم

پیشینه تاریخی افغانهای ابدالی وسعی نادر برای تسخیر خراسان (مشهد) از ملک محمود سیستانی

1-2-1. ابدالیهای مولتان به هرات می آیند

عبدالله خان سردسته قبیله ابدالی که پس از کشته شدن کیخسرو خان به شهر مولتان هند رفته بود، چون چیرگی غلجائهارا در قندهار و خراسان شرقی دید، هوای سرکشی و فرماندهی بسرش افتاده همراه پسرش اسدالله خان، 6000 خانوار افغان های ابدالی را از مولتان با خود همدست نموده به هرات روی آورد. عباس قلی خان شاملو فرماندار هرات همینکه از آمدن آنها آگاه شد، عبدالله خان و پسرش را دستگیر نموده به زندان انداخت. متعاقباً عباسقلی خان توسط سپاهیان که از وی دل خوشی نداشتند در شورش آنها کشته شد. عبدالله خان و پسرش از این هرج و مرج استفاده نموده بکمک عشایر ابدالی هرات از زندان گریختند و در کوهستان های پیرامون دوشاخ در 60 کیلومتری جنوب هریرود، برای حمله به هرات به گرد آوری سپاهی پرداختند. رفته رفته کار عبدالله خان بالا گرفت و زمینهای نزدیک به هرات را در دست گرفته و آماده به فتح هرات شد.

شاه سلطان حسین صفوی که هرات را بدون فرمانده دید، «جعفر خان استاجلو» یکی از افسران خود را از راه مشهد به سرکوبی عبدالله خان و باز گرفتن هرات فرستاد. ولی اسد الله خان پسر عبدالله خان نیروی جعفر خان را در هم شکسته و خود او را نیز کشت. عبدالله خان پس از این پیروزی و بدست آوردن مهمات جنگی جعفر خان، به شهر های محاور هرات، غور و بادغیس را را در شمال غرب و فراه را در جنوب بدست آورد و خود فرماندار هرات شد. شاه صفوی شخص دیگری بنام فتحعلی خان ترکمان را به جنگ ابدالیها فرستاد، ولی از اثر شجاعت نیروهای قبیله ابدالی در خم و پیچ دره های صعب العبور نیروهای فتحعلی خان را محاصره و نابود نمودند. فتح علی خان ترکمان نیز، در حین فرار توسط قوای عبدالله خان کشته شد.

بدین ترتیب هرات، غور، بادغیس و فراه بدست ابدالیها و قندهار، قلات تا غزنی بدست غلجایی ها افتاد. [5]

⁵ غبارمیر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، ص 563؛ لارودی نور الله، نادر پسر شمشیر، نشر شرکت مطالعات پارسه، ویراستار کبراروفی، تهران: میدان انقلاب، 1388، صص، 23-24؛ تاریخ ایران از آغاز تا امروز، پیشین، ص 334

1-2-2. چیره گی غلجائیها بر ابدالیهای هرات

هر چند چیرگیهای غلجائیها بر ابدالیها از این قرار است: شاه محمود هوتکی پس از فوت پدرش حاجی میرویس خان، در 1097(1719) هـ.ش. با قوای ابدالیان، در محل دل آرام، درگیر شدند که تلویحاً از قول صاحب «افغانستان در مسیر تاریخ» بیان شد. و اینک این رویداد اسفناک تاریخ سرزمین خراسان بخون آغشته را که در هر زمانی هر که خواست به آن حمله نماید و حصه آنرا برای خود بکشد. مروری داریم به چیرگی این دو قبیله پشتون در رقابت های قبیله وی که شور بختانه وحدت منطوقی خراسان بزرگ را در زیر سمب ستوران قبیله گرائی و ارزش های شخصی شان نابود نمودند.

شور بختانه از اثر اتفاقات بد و تأسف باری که در تاریخ خراسان بزرگ بعد از این که غزنویان و غوریان و سلجوقیان و تیموریان که امپراطوریهای پهناور و تمدن نوینی را بعد از ساعقه چنگیز در خطه ی خراسان بزرگ بنام تیموریان ایجاد کردند که این ارزش ها در زمان شیبانیان چغتائی در کام حکومت صفوی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی (ایران) و بعداً، در دام همسایه های دیگری از قبیل ازبکان منطقه شمال آمودریا و حکومت های (هند باری) گرفتار و در هر منطقه ای هرج و مرج و ملوک الطوائفی بازار گرمی داشت. در این گیرودار هر شهر، و ولایتی مجبور بود هم در برابر حملات همسایگان قدرتمند که از آن نام بردم و هم در برابر دزدان و اوباشان دغل استادگی نموده ده و قریه خود را محافظت نمایند. از آنجائیکه اولین خیزش میهنی در برابر ایران صفوی توسط حاجی میرویس خان آغاز گردید و گرگین عامل مفسد شاه صفوی را بقتل رسانیدند. کلیه اقشار جامعه پریشان و تکه تکه و پارچه شده خراسانی اعم از ازبک، تاجک، هزاره، تایمنی، فیروز کوهی و... بخاطر نجات سرزمین خود با داعیه میرویس خان یکجا شده. از آن پشتیبانی کردند که غبار از آن چنین یاد آوری کرده است: «خصوصیت بارز این جرگه تاریخی آن بود که بر عکس اشتراک رؤسای قبایل ابدالی و غلجائی اینبار به ابتکار میرویس خان سایر اقوام و اقشار جامعه، از قبیل تاجیک ها، هزاره ها، ازبکها، بلوچها و... به شمول ملا های متنفذ، یک قوه واحد ملی تشکیل گردید.»^[6] ولی از شومی بخت حاجی میرویس خان فوت نمود و برادر و پسرانش و اقوام غلجائی بعضی اینک این داعیه را یا نهضت آزادیخواهی ملی مردم خراسان را استحکام و گسترش بخشند، بدون در نظر داشت هدف جرگه بزرگ به قبیله محوری سابق خود رجوع و به استخوان شکنی بین خود دست یازیدند.

⁶ غبار میر غلام محمد، «افغانستان در مسیر تاریخ»، قم: خیابان ارم - جنب داروخانه نصیر، چاپ صحافی احسان، ص 531.

میر عبدالعزیز کاکای میر محمود و پدر میر اشرف توسط میر محمود پسر حاجی میرویس خان بقتل رسید و بعداً میر محمود، بعوض اینکه نظم و نسق داخلی حکومت تازه بنیاد خراسان را در پایتخت «قندهار» ساز و سامان داده و از این فرست باد آورده در وحدت خراسان از هم پاشیده استفاده نمایند به ایران حمله کرد و دولت صفوی فارس را ساقط و تا تبریز و شیراز و کرانه های دریای خزر پیش رفت، در حایکه ضرور بود به وضع اسف بار سرزمین خود شان که هر روز توسط غاصبین و زورمندان، مردم و عرض و ناموس شان در معرض تعارض قرار داشت، التفاتی و رحمی نمایند و زمانیکه حکومت هرات همزمان با همتای قندهاری خود شان به رهبری تیره (ابدالیها) که از اثر ظلم عمال دولت صفوی جبراً از گرشک تا به هرات مهاجرت و کوچ اجباری یافته و عده ای هم به ملتان هندوستان آواره گردیده بود. این قبیله در هرات به همیاری مردم، عاملین صفوی را راندند بعوض اینکه حکومت هوتکی غلجائی قندهار، یاران و هم وطنان ابدالی خود را یاری رسانند و با ایجاد اتحاد سد مستحکمی در برابر صفویان متعرض ایجاد نمایند، در محل دل آرام با اسدالله خان ابدالی که برای پاك کردن مناطق خاشرود و فراه با قوای خود مشغول طرد دشمن بود در يك حمله توسط محمود غلجائی فرزند میرویس خان به قتل میرسد که ناشی از سیالی خانوادگی ابدالیان هرات و یکه تازها و اسخوان شکنی های هوتکیانی میباشد که دیده شد که این برادران و اودرزاده های قبیله گرای غلجائی بعوض اینکه متوجه دشمن مشترك باشند، همدگر شان را می کشند. و این رسم دیرین اسخوان شکنی قبیلوی را با خود همیشه زنده نگاه داشته اند.

در نتیجه در آخر این بازی نفرت انگیز، با کشته شدن شاه اشرف که خود قاتل شاه محمود پادشاه افغانی ایران بود در ایالت بلوچستان به امر میر حسین هوتکی توسط عامل او بقتل میرسد و زمینه سقوط دولت خود شان را که از اثر خوبیهای مردم خراسان ایجاد شده بود، هم در ایران و هم در خراسان (=افغانستان)، تمام زحمات اقوام مختلف افغانستان که در داعیه آزاد سازی قندهار و هرات واز پیشروی و استقرار فارس جانهای عزیز شان را فدا کرده بودند، همه نقش بر آب گردید.

تبصره بیشتر:

در سال 1132 هـ ق - 1097 هـ ش (1719) محمود غلجائی از پیشرفتهای ابدالی ها بعد از آنکه ایرانی ها را در فراه شکست دادند به هراس افتاده و عسکر به تسخیر فراه کشید و اسد الله خان ابدالی جلو او را در دل آرام فراه گرفت و آتش جنگ سختی در گرفت؛ شاه محمود و اسد الله خان هر دو جوان دلیر بعوض اینکه اتحاد قدرت های میهنی را به همیاری هم تقویه نمایند زیر تأثیر انگیزه های

رقابت قبیله وی آنقدر باهمدگر جنگیدند و بر رخ یکدیگر شمشیر کشیدند تا اسد الله خان پسر عبدالله خان ابدالی در جنگ کشته شد و شاه محمود در این جنگ فاتح گردید، بعد از این جنگ شاه محمود دگر متعرض حکومت ابدالی هرات نگردید ولی این جنگ باعث افروخته شدن آتش نیمه خاموش خصومت های قبیله وی بین ابدالی و غلجائی کافی بود و در آینده نزدیکی به ضرر منافع عمومی (خراسانیان) تمام گردید. [7]

بخاطری که محمود در برنامه های تهاجمی اش به ایران، کامیاب شود گزارش کشته شدن اسدالله خان ابدالی را به شاه صفوی فرستاد و ظاهراً به این ترفند، خود را از چاکران شاه صفوی خواند. درباریان نادان شاه سلطان حسین، شاه نادان تر از خود را نسبت به محمود، خوشبین نموده برای او لقب «حسین قلی خان» یعنی (غلام شاه سلطان حسین) گرفته با شمشیری مرصع به قندهار فرستادند و به فرمان شاه سلطان حسین فرماندار رسمی قندهار و فرمانروای خراسان شرقی و جنوبی شناخته شد. [8] اما چه ضرورت به تأیید فرماندهی از جانب شاه صفوی بود؟ در حالیکه قندهار قبلاً آزادی خود را در زمان حاجی میرویس خان با ریخته شدن خون دها هزار سرباز ایرانی و قتل گرگین خان توسط میرویس خان بدست آمده بود.

1-2-3. سقوط حکومت هرات

نادر افشار بعد از آنکه بنام شاه طهماسب صفوی در شمال ایران موفق به تشکیل یک سپاه قوی گردید چون شاه اشرف را در ایران گرفتار با دولت های ترکیه و روسیه دید، متوجه هرات شد، در این وقت طوس و مشهد و نیشاپور و ولایت سیستان در تحت امر ملک محمود سیستانی قرار داشت که خود را از دودمان صفاری میدانست فرماندار گلشن - فردوس (تون و طبس) بود. این شخص همین که شاه سلطان حسین (صفوی) از تحت برافتاد و در قندهار و هرات مردم قیام کرده و آزادی خود را از دولت صفوی به دست آوردند و حتی شاه محمود هوتک در داخل ایران پیشرفت، او نیز که در ولایت سیستان قدرت نخستین محلی بود، از فرمان استانداری مشهد سر پیچید. اسماعیل خان شهبسالار استاندار خراسان نیروی کوچکی به فرماندهی فتحعلی خان فرماندار مشهد برای سرکوبی محمود سیستانی فرستاد ولی فتح علی خان، در هنگام محاصره ی فردوس کشته شد و سپاهیان پراکنده گردیدند. رفته رفته کار محمود بالا گرفت و نیرویی بیش از پیش فراهم آورده آماده حمله به مشهد گردید. پس از کشته شدن فرماندار مشهد اسماعیل

⁷ غبار میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، ص 561.

⁸ نادر پسر شمشیر، پیشین، ص 25

خان شپهسالار افسر دیگری بنام علی قلی خان شاملو فرماندار پیشین مرو را به فرمانداری شهر مشهد گذاشت ولی این شخص او باشان را گرد خود جمع نموده و اسماعیل خان را دستگیر و به زندان افگند. . پس از چندی همان او باشان بر علی قلی خان شوریده او را کشتند و اسماعیل خان دوباره بر جای خود نشست ولی شهر بهمان آشفتگی و پریشانی ماند. اسماعیل خان که وضع را بدین منوال دید از محمود سیستانی خواست تا مردم مشهد را سرکوب نماید و چنین کرد. محمود سیستانی، که چنین چیز را از خدا میخواست با سپاهیان به مشهد یورش آورد و شهر را به آسانی گرفت. پس از گرفتن شهر نخست اسماعیل خان را از میان برداشت و سپس برای گرفتن شهر های دیگر خراسان غربی بسوی نیشاپور پیشروی نمود. ملك محمود که بر استانهای سیستان و خراسان تا نیشاپور فرمانروائی مینمود بر ضد تسلط صفوی ایران برخاست و در سال (1722) 1100 هـ. استقلال خود را در سیستان و خراسان اعلام نمود. [9]

1-2-4. نادر و محمود در مصاف هم برای بدست داشتن مشهد

نادر برای گشودن هرات و برداشتن محمود سیستانی از مشهد که در سر راه هرات قرار دارد مصاف سختی را براه انداخت و این اولین قدم های او در راه توسعه و توانائی های فطری او برای قلعه کشائی و گشودن شهر ها و مرز ها محسوب میشود. در ذیل چگونگی جنگهای نادر راه با محمود سیستانی در راه گشودن شهر مشهد به تفصیل می آوریم:

در این حین نادر افشار می دید که حکومت های مستقل قندهار و هرات و خراسان غربی هر يك مجزا از دیگری میکنند و دولت هوتکی در ایران یکه و تنهاست، لهذا او این اختلاف داخلی حکومت قبيله وی افغانی را زیر بررسی و خواست خود قرار داده و از این طریق، به ولایت خراسان (طوس، مشهد و نیشاپور) سپاه کشید .

پس از اینکه محمود سیستانی بر بخش های فوق الذکر دست یافت گروهی از سر دسته های افشار و گرد به مشهد رفته برای اینکه گزندی به نادر برسانند با محمود سیستانی پیوستند. از این جمله قلیچ خان افشار، امامقلی امیرلوی افشار بودند. ملك محمود برای فزودن نیروی خود و به اغوای افشاریان نماینده ای نزد نادر فرستاده وی را به مشهد خواست. نادر شیردل بدون اینکه بیمی در وی راه یابد با سپاهیان اش آهنگ مشهد نمود و به اردوی ملك محمود پیوست. سران ایل افشار که خود را بر تر از محمود میدانستند ملك محمود را از او

⁹ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، 564؛ نادر پسر شمشیر، پیشین، صص 34 تا 35

ترسانده و همواره در صدد بودند که ملك محمود را با او بیشتر بدبین نموده ناگهان كارش را بسازد و از شرش آسوده شوند . . . ولی چون محمود نادر را افسر رزمجو و با پشتکار دید به گفتار دشمنانش ارجی ننهاد. نادر از بدخواهی و دشمنی قلیچ خان و امام قلی مجنوبی آگاه بود و میدانست که چه اندیشه بدی در باره او دارند ولی هر طور که بود نمی گذاشت تا دشمنانش بتوانند به او آسیب برسانند ولی بد خواهان کار خود را کرد و نادر از محمود رنجشی یافته، اندیشه بازگشت به کلات نمود ولی با آنها راز خود را مکتوم نگه داشت تا روزیکه در شکار گاه «یاخان» نزدیک مشهد با سواران همراهش نیرنگی به کار برده بر سر قلیچ خان و امام قلی تاخته آن ها را کشت و از همانجا به ایبورد بازگشت .

ملك محمود که با از دست دادن دو تن از افسرانش آنها توسط نادر خشمکین بود در صدد برآمد تا با ترفندی نادر را از بین بردارد او در سال (1137 هـ ق - 1084 هـ ش) (1706) به گروه های قوچان پیغام فرستاد تا نادر را دستگیر و به مشهد بفرستد . ولی گروه یاد شده که از افراد کرد بود زیر بار ملك محمود نرفتند که باعث خشم محمود گردیده با 6000 سپاه، برای سرکوبی کرد ها از راه دشت «دادکان» به «قوچان» رو آورد . . . در نتیجه محمود سیستانی شهر قوچان را بچنگ می آورد . . . نادر که از اردو کشی ملك محمود خبر شد با نیروی کوچکش به کمک کرد های قوچان که آواره شده بودند شتافت . نخست در بیرون شهر بر توپخانه محمود که از مشهد به قوچان می رفت تاخته گروهی از توپچیان را بی دریغ از دم تیغ گذرانید و توپخانه محمود سیستانی را بچنگ آورد . نادر قبل از اینکه فرصت را از دست داده باشد با يك حمله ناگهانی و سریع با چابک سوران خود به سوی دژ قوچان تاخت آورد . دلاوران افشار با يك حمله ی بسیار سخت قلب لشکر محمود را در هم شکافته و گروهی از بهترین سپاهیان محمود سیستانی را بچاک انداختند و شامگاهان به پای دژ رسیدند .

ملك محمود پس از این حمله بیباکانه نادر که شام همان روز کُرد ها نیز همراه نادر شده بودند دست و پای خود را گم کرده بود دست از جنگ کشیده به سنگر هائی که پیرامون دژ ساخته بود پناه برد . توان مقاومت محمود در برابر نادر از بین رفته بود با نیرو هایش به دشت «زادکان» که در نیمه راه مشهد و قوچان است عقب نشست . نادر هم از کُرد ها جدا شده با سپاهیانش بسوی «ابی ورد» رفت . او بعداً دژ «ینگی قلعه» را که از هوا خواهان محمود سیستانی بود به جنگ کشود و دژ ینگی قلعه را ویران نمود . او در راه چندین پادگانهای دشمن را نابود ساخته و مدتی در آن مناطق سرگرم زد و خورد با مخالفین خود و کشودن مناطق جدید بود . . .

هنگامیکه نادر مشغول نبرد با سرکشان مرزی بود شاه طهماسب دوم، رضاقلی خان سردار را برای سرکوبی ملك محمود سیستانی به خراسان فرستاد. رضاقلی خان چون آوازه دلآوری های نادر را شنیده بود سواری را به ایبورد فرستاد و به نادر پیغام داد که تا رسیدن او به سوی قوچان پیش آمده در قوچان به نیروی او پیوندد. ولی نادر چون به کُرد ها اطمینان نداشت به تنهایی با سواران افشار به سوی مشهد روی آورده در بیرون شهر آغاز به تاخت و تاز نمود. ملك محمود برای نبرد با نادر از شهر بیرون شتافته پس از يك جنگ دهشتناك از نادر شکست یافت و يك دسته از بهترین سوارانش را از دست داده از روی ناچاری به درون شهر پناه برد

بعد از شکست ها و حوادث جانگدازی که هم به ملك محمود پیش شد و هم چندین مرتبه نادر را از صحنه جنگ فرا کشید در نتیجه نادر موفق شده به کمک و جان بازی دلاوران افشار که در این نبرد آخری فداکاری شگفت آوری از خود نشان دادند بسیاری از سپاهیان ملك محمود را از دم شمشیر گذرانیده و گروهی را نیز اسیر نمودند. ملك محمود از چنگ نادر گریخته به شهر پناه برد. و نادر بسوی کلات رهسپار شد. و ملك محمود چون دید که چیرگی بر این مرد هنگامه جو کار آسانی نیست نمایندگانی به ترکستان و قوچان فرستاد تا ترکمن های «ناوایبورد» و کُرد های قوچان را به دشمنی و ستیزه جوئی با نادر برانگیزاند. به آنها همه گونه وعده و وعید داد.

نادر چون از سرکشی ترکمن ها و کُرد ها آگاه شد یکصد و پنجاه کیلومتر راه را در يك شبانه روز به سواری اسپ پیموده خود را به «نسا» رسانید. ترکمن ها چون مرگ را در برابر چشم دیدند از نادر به جان زینهار خواستند و نادر آنها را به خود رام نمود ه از راه «میاب» ، «کوپان» ، «مرو» و «سرخس» در سرمای زمستان به سوی مشهد سرازیر شد.

چون به نزدیکی مشهد رسید دو دسته از سواران شمشیرزن خود را در کناره های جاده به کمین گذاشته، خود با يك دسته از چابك سواران به سوی شهر پیش رفت. اندیشه نادر این بود که ملك محمود را بدنبال خود کشانیده پس از اینکه او را به کمینگاه سواران رساند، ناگهان بر او تاخته کارش را بسازد، ولی محمود از نیرنگ جنگی نادر آگاه شده پیش نیامد و پس از يك جنگ سخت که گروهی از هر دو سپاه کشته شدند هیچ کاری از پیش نرفت.

چون سرمای هوا بی اندازه بود، ملك محمود دست از جنگ برداشته به شهر بازگشت و نادر برای اینکه با نداشتن خواروبار، سپاهش دچار زحمت نشوند از محاصره شهر چشم پوشیده به سوی سرخس رهسپار شد و همینکه شنید طهماسب به سوی خراسان پیش می آید ملا علی اکبر خراسانی را به نزدی شاه فرستاده اجازه خواست که با همه سپاهش به اردوی شاهی پیوندد.

1-2-5. سرکوبی چغتائی های سرخس و تاتار های مرو

نادر پس از اینکه به تخریب رسید از آنجا به سرخس و دژ «مودودقلی سلطان» سردسته چغتائی هار رسید. او بدون جنگ دژ را تسلیم نادر کرد. پس از آن دژ های دیگر در سراسر سرخس بدون مقاومت تسلیم نادر شد. از جمله مجعلی خان مقاومت کرد و قلعه خود را تسلیم نکرد که نادر او را دستگیر و با سه هزار خانوار چغتائی به کلات و ابیورد کوچ داده، خود بسوی «ابی ورد» رهسپار گردید.^[10]

1-2-6. پیوستن نادر به نیروی شاه طهماسب

(1138-1139 هج/ 1104-1105 هج/ 1726-1627 م)

از اثر پادرمیانی نادر به تعداد 10000 سپاه از کرد ها را نادر به اردوی خود پذیرفت و بخاطری که میانه اش با کرد ها صمیمی شود دختر سام بیگ قوچانی را برای خود نامزد نمود. و به این ترتیب یک گام دیگر خود را به فرماندهی سپاه ایران نزدیکتر ساخت. نادر با پیوستن به اردوی شاهی ایران مورد تقد شاه طهماسب قرار گرفته و به حیث سرفرمانده نیروهای توپچی ایران مقرر شد ولی فتح علیخان سپهسالار که در سرفکر های خامی را می پروراند از این کار چندان خوشنود نشد. او را مانند رقیب خود تلقی میکرد کینه سختی از نادر در دل گرفت.

در 24 محرم سال 1139 هج/ 1104 هج (1726) ارتش شاه طهماسب از قوچان به سوی مشهد به راه افتاد و پس از ده روز راه پیمائی از راه کوه سنگین (کوه سنگی) و نزدیکی دروازه آرگ به سوی «خواجه ربیع» میرفت.

ملک محمود نیز با توپخانه خود ستونهای پیاده نیروی شاه را زیر آتش گرفت و شاه طهماسب نادر را پیش فرستاد. نادر پس از چند یورش پی در پی نیروی محمود را به سوی شهر راند و ارتش شاهی پس از رسیدن به خواجه ربیع اردوگاه خود را بر پا ساخت. نادر هر روز با دلاوران افشار به شهر یورش برده پس از کشتن گروهی از سپاهیان ملک محمود و رساندن آسیب به دشمن به اردو بر میگشت و مقصودش این بود که قوای ملک محمود و رساندن آسیب به دشمن به اردوگاه بر میگشت و مقصودش این بود که قوای ملک محمود را رفته رفته به تحلیل برده، روحیه سپاهیان او را خراب کند. بدین گونه چند روزی گذشت و جنگ قطعی آغاز نشد.

¹⁰ نادر پسر شمشیر، پیشین، صص، 43 تا 51.

در این هنگام فتحعلی خان سپه سالار از شاه طهماسب خواست به گرگان رفته پس از فراهم آوردن نیروی دیگری باز گردد و او به این بهانه میخواست از زیر بار جنگ شانه خالی کرده پی کار خود برود . شاه ازین خواهش نابهنگام او سخت در شکفت ماند . فتح علی خان چندان با فشاری نمود که شاه خشمگین شد و نادر را پیش خواند و به او دستور داد که هرچه زود تر کار سپه سالار را بسازد . ولی نادر به شاه گوشزد کرد که پس از کشتن او ایل قاجار به شورش برخاسته و ممکن است هنگام جنگ تولید زحمتی نماید و گفت بهتر است او را دستگیر و در کلات زندانی نمایند و شاه این پیشنهاد را پذیرفت ولی چنان از سپه سالار رنجیده بود که در پنهانی به چند تن از نزدیکان خود دستور کشتن فتحعلی خان را داد .

روز 14 ماه صفر به دستور نادر فتحعلی خان را دستگیر و در چادرش در بند نمودند . همین روز گماشتگان شاه به کمک مهدی نام قاجار در چادر ریخته و او را کشتند و سرش را برای شاه بردند .

پس از کشته شدن سپهسالار ، برای اینکه آشوبی بر نخیزد ، بدون درنگ همه بستگان و افسران قاجار را از جمله یوسف بیگ ، رحیم خان گرایلی ، شرف الدین بیگ ، نیازقلی بیگ و قاسم آقا قاجار را ، دستگیر و زندانی نمودند . سپس شاه طهماسب سپه سالاری ارتش را به نادر داد و وی را به لقب «طهماسب قلی خان» سرفراز نمود

1-2-7. گشایش مشهد

همینکه محمود سیستانی از کشته شدن فتحعلی خان آگاه شد توپخانه خود را از شهر بیرون آورده به سوی اردگاه شاهی روان شد . نادر که چنین چیزی را از خدا میخواست شبان به جنگ او شتافت و پس از یک نبرد سخت نیروی محمود شکست یافته گروهی از خویشاوندان ملک محمود و ابراهیم خان فرمانده توپخانه او کشته شدند و محمود دوباره بازگشت روز بیست و سه ماه ، نادر فرمان حمله داد و پس از یک شبانه روز نبرد کاری از پیش نرفت . با رسیدن توپخانه ای که از قوچان منتظرش بودند و رسید حمله دوباره به شهر از بامدادان تا شامگاهان ادامه یافت . و این وضع دو ماه دوام یافت . در این جریان پیر محمد نامی که فرماندهی یک دسته از سپاه محمود سیستانی را عهده دار بود چون دید که ملک نمی تواند کار از پیش ببرد پنهانی علی خان نام سرباز را نزد نادر فرستاده پیغام داد که اگر از دروازه میر علی آمویه به شهر حمله نماید چون پاسداری آن دروازه با او میباشد دروازه را باز خواهد کرد .

شب شانزده هم ماه نادر با 1200 نفر تفنگدار از همان راه موعود دلاوران افشار را از دروازه ای که پیر محمد قبلاً برای ورود نادر و سپاهیانش کشاده داشته بود، داخل شهر شدند که جنگ سختی در گرفت. سربازان ملك محمود که از چگونگی کشته شدن دروازه شهر بیخبر بودند. پیش آمده با رشادت می جنگیدند و باران گلوله سربازان نادر بر سر آنان می ریخت. بزودی شکست میان مدافعین شهر افتاد و پادگان نادر به شهر حمله ور شدند و این جنگ بشدت خود تا روز بعد ادامه داشت. در روز هفدهم شهر از دشمن پاک شد و ملك محمود که به ارگ پناه برده بود پس از يك ایستادگی بسیار دلیرانه تسلیم و دستگیر و زندانی شد.

مردم شهر ارتش نادر را با فریاد های شورانگیز شاد باش گفتند. نادر به پیروی سوگندی که یاد کرده بود گنبد حضرت «امام رضا» را با زر آرایش داده و امر فرمود تا منار دیگری مانند منار پیشین در صحن مسجد بسازند.

نادر خانواده خود را از ایبورد به مشهد آورد و برای نظم امنیت شهر دسته از سپاهیان سوار و پیاده را در ایبورت و کلات به پادگان گذاشت.

نادر بعد از کشته شدن ملك محمود سیستانی و انجام کار های نظم و نسق نظامی پس از ورود به مشهد شاه طهماسب نیز از مازندران و رحیم خان گرایلی از گرگان هریک با سپاهیان خود به مشهد رسیدند.

در نوروز سال (1141-1140 هج/ 1106-1107 هج) (1175-1176 م) ارتش نادر آماده حمله به هرات گردید.

بخش یکم بحث سوم جنگهای نادر با افغانان

نادر امام قلی که نادر شاه خواهد شد در تاریخ ناشناخته می ماند در حالیکه ماجرا جوئی ها، شخصیت و شمشیر نظامی اش، آخرین آزد در تاریخ آسیا، باید نظر ها را بخود جلب کرده باشد و در پاسخ به آنهایی که باو میگویند که در خانواده سرشناسی زاده نشده ای که با دختر مغول بزرگ که به خواستگاری اش میروی ازدواج کنی؟ او بجاوب میگوید: «بلی، ولی من سر شمشیر خود هستم»¹¹

1-3-1. پیشروی به سوی هرات

هنگامی که نادر در مشهد آماده جنگ میشد نیروی افغان های ابدالی به دو ستون بزرگ در آمده و نزدیک آخرین مرز شرقی ایران جای گرفته بودند، ستون (فرقه) یکم به شماره ۱۵،۰۰۰ سوار و پیاده به فرماندهی الله یار خان ابدالی در دژ کافر قلعه (اسلام قلعه کونی) یکصد و بیست کیلومتری مرز غربی هرات موقعیت جنگی خود را احراز کرده بود. ستون دوم به فرماندهی سردار ذوالفقار خان و سردار عبدالغنی علیکوزائی (الکوزائی) به شماره ۱۲،۰۰۰ تن در فراه به فاصله ۲۲۰ کیلومتری جنوب هرات ۱۲۰ کیلومتری مرز غربی ایران جای داشتند. [12]

نادر افشار می دید که حکومت های مستقل قندهار و هرات و خراسان، هر یک مجزا از دیگری زندگی میکنند و دولت هوتکی ایرانی در ایران یکه و تنهاست، لهذا او از این اختلاف داخلی قبایل افغانی غلجائی های قندهار و ابدالیهای هرات استفاده کرده، و به

¹¹ تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، صص 335-36.

¹² لاروی نور الله، نادر پسر شمشیر، نشر کتب پارسه، تهران: چاپ دوم 1378، صص 65.

ولایت خراسان سپاه کشید و به سرعت ملك محمود را مغلوب و مقتول نموده، مشهد و نیشابور و تمام علاقه های خراسان را اشغال نمود. [13]

نادر از سال (1724-1727) 1102-1105 هـ) مشهد را اشغال نمود که تفصیل آن در بحث گذشته به تفصیل آورده شد. و در نیشابور هم 3،000 مدافع افغانی در جنگ با نادر شاه تباہ شد. [14]

از کافر قلعه یا (اسلام قلعه) اردگاه (ستون یا فرقه یکم) تا فراه (اردگاه ستون دوم) يك میدان به فاصله 280 کیلومتری میان این دو ستون بود و نیروی ایران از شمال بسوی هر دو ستون پیشروی میکرد. بدین گونه نیرو های ایران و افغانان روی خط عمودی در برابر هم جای داشتند که در بالا ایرانیان، در مرکز ستون یکم و در جنوب و پائین خط ستون دوم افغانان قرار داشت.

در بهار سال (1141 هـ/ 1106 هـ) (1727 م) نیروی نادر قلی افشار سپه سالار ارتش ایران، با ۲۵،۰۰۰ سوار و پیاده از تربت جام به نیروی ذولفقار رسید و سپس پیشروی را به سوی کافر قلعه (اسلام قلعه) آغاز کرد. و در قدم اول قلعه سنگان را با قوت توپخانه از محافظین افغانی گرفته اهل قلعه را زن و مرد از تیغ کشید. الله یار خان رئیس حکومت هرات که دشمن را در داخل خانه خود یافت قشونی به قلعه نظامی سنگان فرستاد اما دیگر دیر شده بود و نادر بعد از فتح قلعه به جنگ پیش آمد. این جنگ پنجشنبه روز طول کشید و نادر مجبور بود که از پشت توپخانه و سنگر دفاع کند [15]. سواران ایرانی تحت فرماندهی نادر، از پیش با داشتن ارتباطات (جاسوسی) زیر پوشش اطلاعاتی که زمینه پیروزی او را در میدانهای نبرد تأمین میکرد، با نیروهایش، خود را به «هومن» رسانید.

نادر برای بدست آوردن اطلاعات از دشمن جاسوس هائی از پیش فرستاد و خود يك هفته در آنجا بخاطر تکمیل اطلاعات از وضع نبرد ماند، ولی نیروی سوار را به فرماندهی حاجی خان بيك افشار برای اکتشاف روانه کرد. حاجی خان بيك پس از دو روز راه پیمائی در کنار رود خانه تجن [16] با پیشتازان و دیده بانان دشمن برخورد کرد و پس از اندک زدو خورد آنها را به سوی دژ کافر قلعه (اسلام قلعه) عقب راند و گزارش این برخورد را برای فرماندهی سپه فرستاد. به حاجی خان بيك دستور داده شد که بدون درنگ به سوی دژ

13 غبار میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، ص 564.

14 غبار، پیشین، ص 564.

15 غبار، مأخذ پیشین، ص 564؛ نادر پسر شمشیر، ماخذ پیشین، ص 63.

16 (رودیست که در افغانستان از کوههای بابا سرچشمه میگردد که بنام هریرود یاد میگردد که از مغرب هرات تا سرخس پیش می آید. از سرخس بیعد به رود تجن موسوم میگردد و بطرف شمال اندکی متمایل بغرب از مرز ایران گذشته و در حال حاضر زمین های کشاورزی آن منطقه را مشروب میسازد.) «فرهنگ فارسی به فارسی آنلاین»

واردگاه افغانان پیشروی کنند و خود نادر نیز با اردوی پیاده از دنبال سواره نظام پیش راند. غبار در این مورد علاوه میکند که این جنگ پنجشنبه روز طول کشید و نادر مجبور بود از پشت توپخانه و سنگر دفاع کند. [17]

«بالاخره نادر بدون اخذ نتیجه طعی به مشهد برگشت و سال دیگر (1728) 1106 هـ/ 1140 هـ ق با تجهیزات کاملتری به تعرض آغاز کرد، الله یار خان به کوسان به جلوگیری دشمن پیش آمد و نادر به کافر قلعه کشید، در جنگی که بین طرفین واقع شد، سواره افغانی بالای توپخانه دشمن حمله کرده و تلفات زیادی برداشت، معهذا دشمن را سراسیمه کرد و شخص نادر هم از پای زخم خورد. روز دوم جنگ توپخانه نادر صفوف سپاه افغانی را از هم پاشید و الله یار خان قسماً سپاه شکست خورده را جمع کرده به هرات عقب نشست و قسماً برای بردن اهل و عیال خود از قلعه غوریان به هرات رفتند. نادر بدون درنگ به هرات کشید و الله یار با تجهیز مجدد در رباط پریان ده فرسنگی شهر جلو قشون نادر را گرفت، جنگ آتقدر شدید شد که توپ و تفنگ از کار باز ماند و نبرد دست و گریبان (تن به تن) آغاز گردید، سپاه نادر ظاهراً عقب نشست و دو روز دیگر شدت باد های موسمی هرات با گرد و خاک مجال جنگ نداد، روز سوم نادر افشار آهنگ مصالحه نمود و الله یار پذیرفت، نادر به قریه «مویزک» پس تر نشست و مذاکره صلح آغاز شد، در چنین وقتی ذوالفقار خان حاکم فراه با عده مسلح به کمک هرات رسید، نادر افشار که چنین دید به قریه «شکیان» آمد و بار دیگر جنگ آغاز شد، نادر در پناه توپخانه منظم و قوی قرار داشت و عسکرش دلیرانه تا شام مقاومت نمود، شب نادر، شاه طهماسب را در معسکر شکیان گذاشت و خود جلوریز به جانب هرات شتافت، ولی افغانها نگذاشتند و در بین شکیان و کوشک جلو او را گرفتند، یک روز دیگر اینجا جنگ دوام نمود و نتیجه قاطع بدست نیامد، فردا باز مذاکره صلح آغاز شد و عبدالغنی خان الوکوزائی محور این مذاکرات قرار گرفت، بالاخره نادر افشار قبول کرد که اسرای افغانی را مسترد و خود به ولایت خراسان مراجعت نماید، شمشیری هم به الله یار اهدا نمود و به این صورت دومین کشمکش های نظامی هرات و نادر بعد از سه ماه خاتمه یافت. [18]

ولی صاحب کتاب نادر پسر شمشیر بیشتر داخل جزئیات این جنگ گردیده که از اشارات بالا فرق دارد.

17 غبار، ص 565

18 غبار، ص 565.

1-3-2. در مورد گشایش هرات از قول کتاب نادر پسر شمشیر:

در این میان الله یارخان و عبدالغنی خان علیکوزائی (الکوزائی) و چند تن از سردست های افغانی در «هری چشمه» بیرون دروازه هرات به اردگاه نادر آمده از سپه سالار ایران درخواست کردند که پیمان صلح بسته شود. نادر شرط آنها را به شرط تسلیم توپخانه پذیرفت. چون این هیئت باز گشتند فرستاده ای از نزد ذولفقار خان پیغام آورد که از تسلیم خوداری کند. به زودی کمک خواهد رسید. الله یارخان دوباره از کرده ی خود پشیمان شد و از تسلیم توپخانه سر باز زد.

نیروی ذولفقار خان نیمه شب از بیراهه شهر پیش آمد و از پشت آبادی «شکبان» گذشت و به نیروی الله یار خان پیوست. بامدادان نیروی افغان با اسلحه سرد به اردوی ایران حمله کرد. نادر برای اینکه آخرین مقاومت دشمن (افغانان) را به آسانی درهم بشکند به نیروی سوار که در راه فراه بود، دستور پیشروی به سوی شهر را داد و سپس به کمک دسته های کوچک سوار و آتش توپخانه همگی سپاهیان دشمن را بمیدان جنگ کشانید. ستون دشمن از پیش و سوار از پهلو راست به افغانی ها حمله ور شد و چهار یورش پی در پی دشمن را که به منتهای رشادت به عمل آمده بود خنثی کرد. سپس با یک حمله همگانی افغانی ها را به سوی دروازه هرات پس نشاند. بیرون دروازه باز هم سواران افغان چند بار به دسته های پیاده ی ایران یورش آوردند ولی بدون اینکه در این کار سودی ببرند به شهر پناهنده شدند.

همان روز توپخانه نادر شهر هرات را به سختی زیر آتش گرفت و آسیب بسیاری به خانه ها و ساختمانهای شهر رسانید. مردم شهر که بسیار سراسیمه شده بودند به الله یار خان فشار آوردند تا شهر را تسلیم کند و بیهوده مردم بیگناه را به کشتن ندهد. الله یار خان نیز نماینده ای سوی نادر فرستاده و نامه ای به این عنوان نوشت:

«قبایل افغانی غلزائی و ابدالی هر دو از رعایای کشور شاهنشاهی ایران بوده و هستند. غلزائی های نابکار آغاز خیانت نموده نخست به شهر قندهار و سپس به اصفهان چیره شدند ولی تیره ابدالی به هوا خواهی کشور شاهنشاهی با غلزائی ها همواره در جنگ و ستیز بوده و میباشد. اینک از سپه سالار توانای ایران درخواست مینمائیم گناهان گذشته ما را بخشوده و خیره سران غلزائی را که خیانت و ناسپاسی نموده اند به پادشاه رفتار ناهنجارشان برسانند. تیره ابدالی همیشه حلقه بندگی آن سردار شجاع را در گوش نموده و برای جانفشانی در راه پیشرفت نیروی پیروز ایران آماده خواهند شد.» [تاریخ نظامی ایران، تألیف جلیل قوزانلو] [19]

¹⁹ لاروی نور الله، نادر پسر شمشیر، پیشین، صص 69-70

1-3-3. انگیزه عبرتناک نامه خفت بار الله یار خان به نادرپس از کشیدن به هرات

این نامه‌ی الله یار خان، سازش و فروتنی شخصی را در برابر دشمن سرسختش که نیمی از مردم هرات و سایر ولایات دور و پیش که برای نجات هرات آمده بودند و جان های عزیز خود را در قدم دفاع از خاکشان فدا کردند يك نامه خفت بار و با نهایت پستی يك فرمانده ارشد را در حالی نشان میدهد که چشمان مادران، پدران پیر و سالخورده در انتظار دیدن رایت فتح و پیروزی هرات بودند ولی بر عکس دیده می شود که این سردار شجاع چگونه بزدلانه در پای شجاعت نادر افشار زانو میزند و مراتب خفت و خواری خود و مردمی که تا پای مرگ او را تنها رها نکرده و جانبازانه رزمیده بودند به پای او (نادر) می ریزد که سایر تاریخ نویسندگان ارتباط تنگاتنگ بر بنیاد قبیله داشته اند این نامه را از چشم تیزبین تاریخ وطن پنهان نمودند . در حالیکه این وقایع شهادت و شجاعت ملت هرات و پایداری سپاهیانیکه در راه آزادی جان باختند ، در تاریخ این سرزمین هرگز فراموش نخواهد شد . و این هم فراموش نیگردد که این ارزش ها توسط يك سردار جاه طلب ابدالی (الله یار خان) در پای خوکان صفوی ، محاطری ریختانده میشود که دارالحکومگی «هرات» تحت الحمايه نادر افشار به او تعلق داشته باشد .

این نامه سازش قبیله ابدالی را و ناتوانی الله یار خان و خواری و خفت خوانین ابدالی را به بدترین و فرومایه ترین وجه آن بیان میدارد و هم بیانگر این نکته است که در برابر رقابت هائی قبیله وی که بین قبایل غلجائی . درانی وجود دارد حتی در برابر سرزمینیکه حیثیت مادر را دارد خیانت می ورزند و یکی در پای دیگری تیشه میزنند که قبلاً در این مورد در مباحث قبلی اشاراتی روشن داشتیم ولی چیزی که نهایت بهر دو قبیله ایکه رهبری هرات و حکومت قندهار و اطراف آن در دست شان است بی ارزش میباشد سرزمین آبائی شان و بر باد رفتن آن بدست دشمن مشترك شان صفویها میباشد که الله یار خان در نامه خود به نادر افشار از دشمنی و ستیزه جوئی غلجائیان که ایران بدست شان میباشد و از دنائت و تسلیمی مزدورانه خودش و قبیله اش در برابر نادر حرف می زند که نهایت مایوس کننده و پوچ میباشد . که شاید در تاریخ کمترین سالاری با چنین خواری در پیش پای دشمن خودش را فرومایه نساخته باشد . باز وقتی این اوراق تاریخ بدست قبیله گراها نوشته میشود شتر را از نیفه سوزن میگذرانند از حیث لاف و نشان دادن شکوه و جلال و غیرت قبیله وی، از هر کاهی کوهی و از زبونی ای بخود سروری می آفرینند و چنین اسناد که در راه مردی و شرف لکه ننگی محسوب میشود ، آنرا ، در لباس قبیله، در بین اوراق «پته خزان» پنهان میدارند (جنبش های خوشحال ختک و روشانیان و . . .) . غافل از اینکه روایات

تاریخی مبتنی بر اسناد، روشن و مشخص بوده و توسط يك برسی آگاهانه به چشم جستجوگر تاریخ آشکار می شود و «منحصراً برای کسانی قابل شناخت و درك است که شیوه تفکر و شناخت شان پیشاپیش مجد کفایت پرورش یافته باشد. آنچه که محتوی تاریخ را گرانبار و تاریخ نویس را در مقام بلند تمجید و تحسین قرار میدهد تحقیق و پژوهشهای روشنگرانه از منابع و مأخذ تحقیقی تاریخ که خوشبختانه در آستانه سده بیست و یکم با یکپارچگی فرهنگی دنیا همه پنهانهای تاریخ روی همرفته بر ملا گردیده که بر اسناد ملموس از گذشته ها ما را دسترسی می بخشد و این غنای شگفت آور فرهنگی، تازگی خاصی بتاريخ کشور ما می بخشد. این جریان سبب شده است تا پژوهندگان تاریخ، بتواند خود را در برابر خروار هایی از مخازن کتب بیابد که در گذشته ها از دسترس عامه بدور بود. حال میتوانیم زوایایی را که در تاریخ معاصر افغانستان تا هنوز پنهان مانده است کشف و برملا سازیم که بیشتر برای تجدید بنای تاریخ افغانستان کمک کرده و اثری که از چنین تحقیقات بدست می آید صرفاً حقایقی است که لابد به مذاق عده ای که تا امروز در کمان آن کوشیده اند، جور نمی آید زیرا مانع از ادامه تعصب و تنگ نظریهائی خواهد شد که سالها ادامه داشته است. زیرا وقتی تاریخ خودش را از تعصب و تعلق بدور نگه دارد همدردی و همبستگی کلیه اقشار يك جامعه ای را که در يك مقطع زمانی و جغرافیائی بنام «کشور ویا سرزمین» زندگی میکنند شکل و مستحکم میدارد.»^[20]

با در نظر داشت این موضوع که حقانیت تاریخ کمان نمیگردد بی جای نخواهد بود تا قطعه شعر شیوای هموطنم عبدالقدیر رسولی «عضواً اتحادیه ژورنالستان افغانستان» را در این مجمع بگنجانم:

راز دل زمانه کجا؟ کی نهفتنیست بر چرخ آنچه میگردد باز گفتنیست
تاریخ همچو پنجه نقاش چیره دست تصویر صادقانه ای از ما کشیدنیست
گر بد بودیم بد کشد گر که نیک نیک از چهره ها نقاب ظاهر زدودنیست
بی ترس بی هراس ز جا و مقام ما هر آنچه بوده ایم همان وانمودنیست

²⁰ محتاط عبدالحمید، تاریخ تحلیلی افغانستان، چاپ ماسکو، سال 2004، مقدمه، صص 6 تا 9.

بخش دوم

نادر شاه افشار در فارس و خراسان و هند بحث اول

2-1-1. نادر شاه افشار حمله به مضافات فارس، خراسان و هند

هست سلطان بر سلاطین جهان شاه شاهان نادر صاحب قران

نادر افشار را آصف آهنگ در کتاب رستم التواریخ چنین توصیف کرده است: بردانش مندان با فضل و بینش پوشیده مباد که این سلطان بالا همت، غیور سفاک، بیباک کشور گیر باجستان، تاجبخش، و مالک آرا، روشن رای، یعنی «نادر پادشاه» و الا جا به ضرب شمشیر آبدار، به همت والای مردانگی که بر اعدا غالب گردید که اینهمه را بقوت بازو و لموم خرد مندی و رسوم فرزاندگی بر سر «ظوفان پادشاه» و دیگری «یکن پادشاه» که لشکر هر کدام از صد هزار نفر بیشتر و مجهز به آتش خانه بیشمار از توپ و خمپاره و زنبورک و صف شکن که بر فارس غلبه نموده بودند و همچنان بر «محمد خان بلوچ» طاغی یاغی با سپاه بیحد و در مرو سرکشان بیحد را مقهور نموده و متمدان بیشمار را که در هر قریه عظیمه از قرای ایران بانحای مختلفه ادعای پادشاهی داشتند و تسخیر قندهار و هرات و کابل و بلخ و توابع آنها و خراب نمودن قلعه قندهار و در بدلس ساختن قلعه نادر آباد را و به پهلوانی و ضرب و زور و مردانگی و فرزاندگی مستخر نمودن کشور هندوستان و تاج بخشیدن به پادشاه و الا جا هندوستان یعنی «محمد شاه» و الا جا غازی؟؟؟ تیموری گورکانی و مستخر نمودن ترکستان و افسر عطا نمودن به پادشاه رفیع جایگاه ترکستان یعنی «ابوالفیض پادشا» چنگیز خانی و تسخیر بعضی بلاد روم و امان و زنهار خواستن سلطان روم از آن شهنشاه ایران پناه و از روی عجز و نیاز باوی که به او مصالحه نمود.

خدو غیور متعصب با حمیت سفاک بیباک دادگستر از روی مصلحت و کار دانی و مال اندیشی و جهانی کدخدائی و از فرط خرد مندی و فطنت و کیاست به نیت ملک آرائی و مالک پیرائی این مصالحه را از سلطان سکندر شان روم و صنایع آن مرز و بوم قبول آن مصالحه نمودند که در بین دولتین ایران بنای صلح موید و اخوت و مدد نهادن و تنبه نمودن میرزا «تقی خان شیرازی» نامدار طاغی چاکر

رشید و بی نظیرش که در حالت اضطرار، بی اختیار طغیانگری کرد، مقهور و مستأصل ساختن وی و جمله سرکشان داغستان که هر يك در رتبت و شوکت مانند افراسیاب بودند. [21]

2-1-2. حاکمیت هفت ساله افغانها در ایران

حاکمیت هفت ساله افغانها در ایران که ما قبلاً در بحث گذشته تلویحاً به آن پرداختیم؛ این حاکمیت افغانها در ایران با قتال خونین و چپاولگری مردم همراه بود، (اما تاریخ ایران این قید و قتال را مقید به زمان ساخته است که ما آنرا در روشنی تاریخ بازگو میکنیم: محمود غلجائی که دومین لشکر کشی خود را در 1335 هـ (1722) از قندهار به نرماشیر و کرمان شروع و پس از تصرف آنجا از راه یزد به سوی اصفهان حرکت نمود و تا گلناآباد در یازده میلی اصفهان پیشرفت نمود که جریان مفصل آن تا فتح کلی اصفهان پایتخت سلاطین صفوی قبلاً در مباحث گذشته (هوتکیان) توضیح گردید؛ در آن جنگ، ایرانی ها با دادن ده هزار نفر تلفات و از دست دادن توپخانه قوی خود با فضاحت و رسوایی فرار نمودند، ملت ایران در این وقت مردی خود را از دست داده بود و البته وقتی يك ملت جبون و نامرد شد به فتوای تاریخ محکوم به زوال بوده و حقا باید سقوط کند. (تاریخ ایران متن جلد دوم، ص 325)

با وجود اینکه رئیس قبیله غلجائی ها (محمود) هر چند يك امپراتوری را که در دنیا دارای عظمت و مقام بلندی بود بر انداخت، با وصف آن يك فاتح بزرگ محسوب نمیشد، زیرا او پس از این پیروزی و خاتمه جنگ به اردگاه و سنگر های قبلی خود عقب نشست و در آخر نیز مجال سکون باقی ماند، و حتا به ایرانیان اجازه داد به میدان جنگ رفته توپهای از دست رفته شان را دوباره جمع آوری نمایند. در اصفهان مردم همه مسئولی به وحشت از ناپره جنگ با افغانان بودند و جاسوسان این خبر را به محمود رسانیدند. محمود که تصمیم به عقب نشینی گرفته بود (میخواست به قندهار برگردد) از موقعیت حقیقی خود با خبر شده جرئت و جسارت خود را دوباره بدست آورده بسوی اصفهان تاخت آورد. و سه میلی اصفهان فرخ آباد را که ایرانیان، از ترس پادگان شان را رها و فرار نموده بودند تصرف نمود. پس از آن جلفا را که به سمت راست زاینده رود موقعیت دارد تصرف کرد. افغانها در خطوط دفاعی آنها رخنه نموده و آرامنه آنجا را مجبور به تسلیم نمودند. در نتیجه این پیروزی به آرامنه فرمان داده شد که معادل یکصد چهل هزار لیره پول و پنجاه تن از دوشیزگان زیبای باکره به افغانها تسلیم کنند و آرامنه هم به هر دو شرط تن در دادند. محمود که در زاینده رود اردو زده

²¹ رستم التواریخ، محمد آصف آهنگ (این کتاب دارای فروع و تمثیلاتی است که در آن عصر در بین مورخین زیاد رواج داشت و به ادبیات

پر تلکف نوشته شده و متون تاریخی به بازی الفاظ و کلمات نامربوط غث و سمین (نقیض یکدیگر) قرار گرفته است

بود همه مناطق و باغها و کاخهای زیبای آنجا را تصرف کرده بود. (تاریخ ایران - جلد دوم، ص 327))^[22] در این حین دهقانان و شهر نشینان فقیر و بد اقبال، بر علیه اشغالگران افغان و ترك مقاومت سرسخت از خود نشان دادند و در دوران جنگ های خون آشام، لحظه ای هم از مقاومت فعال دست برداشتند؛ در سال (1729) نیرو های نظامی افغان در اصفهان شکست خورد و قطعات شکست خورده افغانی بطور کلی از طرف کشاورزان محلی بکلی نابود گردیدند. شیخ حزین یکی از معاصرین می نویسد: «حتی کوچکترین قصبه ای که متشکل از ده منزل بود، باشندگان آن اسلحه بدست گرفتند و به دشمن شکست خورده (نیروهای افغانی) حمله کردند.»^[23] بعد از نشانیدن این غایله و آشوب، محمود در مدت پانزده روز مسلسل به قتل عام مردم اصفهان دست یازید و شهر سلطنتی اصفهان را از وجود جمعیت خالی ساخت و با اتباع و بازرگانان انگلیسی، هلندی با خشونت رفتار کرد و آنها را مجبور به پرداخت مالیات اجباری گردانید بازرگانان ارامنه و جلفا را نیز به پرداخت مالیه مجبور ساخته و بازرگانان هندی را غارت نمودند. پس از آن محمود عده ای از کرد های وحشی را داخل ارتش کرده و آنها چون سنی بودند حاضر به ورود به اردوی محمود شدند که به کمک آنها شهر های خونسار و کاشان را که پس از هائله قزوین شورش کرده بودند مجدداً بتصرف در آورده و نیرویی را بجانب فارس و شیراز فرستاد. محمود، با وجودیکه مذاکره در مورد صلح با شیرازیان در حال انجام بود، به آن اهمیتی قایل نشده و شیراز را تصرف نمود که مردم آن از قحطی به جوع کلی گرفتار بودند که علت اساسی سقوط شهر شیراز میباشد. چون وقایع فتوحات محمود قبلاً توضیح شده است صرفاً همان قسمت های را که به تحلیل اوضاع سیاسی دولت صفوی و محمود ارتباط داشت بازگو کردیم.

2-1-3. تاجگذاری اشرف افغان

قبل از اینکه به فصل نهایی تسلط افغانان به ایران که بدستان پر قدرت نادر افشار خراسانی صورت گرفت پردازیم لازم میدانم کمی از زندگی سیاسی اشرف افغان بحثی داشته باشیم:

اشرف از لحاظ استعداد دماغی با محمود فرق داشته و از بسیاری جهات با عمش میرویس شباهت داشته است. او در میان هم قبیله هایش اعتبار زیادی داشت و وقتی به تخت نشست تغییر کرد. اولین کار او قتل امان الله خان و عده دیگری از رؤسای قبایل بود و بعد

²² سایکس پرسی مولزورث، تاریخ ایران، چاپ افسون، ناشر دیجیتالی مرکز تحقیقاتی قائمہ اصفهان، جلد دوم، 857

²³ محتاط عبدالحمید، تاریخ تحلیلی افغانستان، پیشین، ص 378.

اموال و دارائی آنها را نیز ضبط کرد. اشرف برای اینکه ایرانیان را با خود داشته و از آنها استمالت کرده باشد خود را يك سلطان کریمی که مایل است کفاره خلاف و بد کاری هایی سلطنت خود را بدهد و انمود کرد و در تعقیب این سیاست او مادر محمود را مجبور ساخت که يك شب را در میدان شاهی در جوار اجساد شهزادگان صفوی بسر برد و بعد آن اجساد را با تمام جلال و شکوه در مزار مقدس قم مدفون ساخت. (لازم به تذکر میدانم که این قسمت از گزارش تاریخی در مورد مادر محمود و گذشتادن شب را در میان مردگانی که توسط محمود قتل عام شده بود در این برحه زمانیکه تاریخ ایران آن را اذعان میدارد حقیقت زمانی ندارد چرا که محمود در ابتدای تاج گذاری خود در اصفهان و پیش از اینکه بمرض سرع گرفتار شود، شاهزادگان و اراکین و بلند پایگان دولت صفوی را یکجایی قتل عام نموده و در گودالی همه آنها را بدون کفن دفن کرد و بعدش هم يك میلیون نفر از اشراف، روحانیون شیعه و مردمان اصفهان را قتل عام نمود که در آن وقت اشرف صرفاً فرمانده سپاه بود (مؤلف) برای تکمیل این نقشه خود اشرف از شاه سلطان حسین تقاضا نمود که تاج شاهی را از او مسترد دارد و آخر الامر بعد از چندین بار تقاضا سلطان مخلوع صفوی تاج را گرفته بر سر گذاشت، در طی سلطنت محمود، اشرف بطور خدعه و تزویر با طهماسب به مذاکره پرداخته و کوشید که او را بدام خود بیاورد و تا اندازه ای در اجرای نقشه خود موفقیت حاصل نمود، اما طهماسب مخفیانه از خیال شوم او با خبر شده و فرار نمود و جان خود را نجات داد و اشرف این را بهانه نموده و نجبای ایرانی که از قتل عام های سابق فرار کرده و جان سالم بدر برده بودند قتل عام کرد و پس از آن به تحکیم موقعیت و قدرت خود پرداخته و يك قلعه مستحکمی در اصفهان ساخت که هم پناه گاه و هم نقطه اجتماع افغانها و فامیل های آنان بود. به علاوه آنجا را خزانه خود کرد. در این اوضاع و احوال اشرف، اصفهان، شیراز و جنوب شرقی ایران را بصورت کل در تصرف داشت ولی نمیتوان ادعا نمود که او این کشور را اداره کرده بود. در این حین شاه طهماسب فراری در آذربایجان ناظر وقایع بود. فتح علی خان و سایر یاران تازه ای فراهم نمود. در این حین دولت روسیه تحت حکومت کاترین تصمیم به حفظ موقعیت خود در ایران گرفت. و عثمانی ها سیاست جلورفتن تجاوزکارانه خود را در مناطق غربی ایران تعقیب مینمود. اشرف در سیاست خارجی اش بمنظور جلو گیری از تجاوزات ترکیه هیئتی را به آن کشور اعزام کرد که در قسطنطنیه احساسات موافقی بر اله افغانها ابراز شد. ولی سفرای اشرف که بالحنی خارج از نزاکت صحبت داشته بودند بیرون کرده و با ایران اعلام جنگ داده شد. يك ارتش ترك پس از تصرف مراغه و قزوین راه اصفهان را پیش گرفت. (تاریخ ایران، متن ج 2، ص: 344، نسخه دیجیتالی، ص 866) اشرف که دارای صفات نظامی قابل ملاحظه ای بود يك نیروی اعزامی دوهزار نفری

ترك را محاصره نمود و همه را نابود ساخت و این موفقیت در روحیه ترکان تأثیر بسزا گذاشت و بعلاوه «احمد پاشا» سردار ترك را مجبور ساخت که متوقف شده سنگر بندی کند. اشرف بعداً برای اینکه بین دشمن تفرقه ایجاد کند چهار نفر از ملایان محترم را نزد احمد پاشا روانه داشت که از وی سوال کنند چرا با مسلمانانی که احکام و تعالیم حقّه همان دیانت را در بر انداختن دولت شیعه رافضی پیروی میکنند به جنگ برخاسته است. در جواب این سوال خام و نا هنجار احمد پاشا گفت: که وی اطاعت از امر خلیفه مینماید که با او یعنی با خلیفه باید اشرف زیر رنج احساس تفوق و برتری او تسلیم شده و قبول اطاعت نماید.

احمد پاشا با شصت هزار مرد جنگی و هفتاد توپ تصمیم گرفت تا وارد يك نبرد قطعی شود. افغانها که از حیث عده ثلث آنها بودند و فقط با چهل توپ زنبورک مردانه جنگیده و با کشتن دو هزار نفر از مردان جنگی دشمن در این نبرد نیز فاتح آمدند. اشرف با يك سیاست عاقلانه و پخته اجازه تعقیب دشمن را نداد و حتی اسرای آنها را آزاد ساخته و اموال شخصی مقتولین را پس داد. این اعتدال و میانه روی ماهرانه باعث تولید احساسات شدیدی به نفع او شد و در نتیجه معاهده ای در سال 1140 هجری (1727) به امضاء رسید که بموجب آن اشرف مقام خلافت سلطان را اعتراف نموده و در عوض سلطان هم او را به پادشاهی ایران شناخت. ایالاتی را که عثمانیها گرفته بودند و پس به سلطان عثمانی واگذار شده و به عباره دیگر يك قسمتی از ایران تجزیه گردید.

2-1-4. شاه اشرف خطر نادر قلی خراسانی را حس میکند

پادشاه افغانی همینکه خیالش از ناحیه ترکها راحت شد با يك خطر جدی تری مواجه گردید، یکی از منابع ضعف فوق العاده او شکستش در بدست آوردن شهر قندهار بود. این امر سیل سربازان جدید افغان را اگر جلو گیری نکرده باشد لا اقل آنرا ضعیف و کم کرده است. (زیرا اشرف به اثر استخوان شکنی قبلی اش که قتل شاه محمود بدست وی میباشد در نزد شاه حسین حکمران قندهار که برادر تنی شاه حسین میباشد و بالای قبیله غلجائیه نفوذ کلی داشت مانع از پیشرفت اشرف در ایران و فرستادن عساکر تازه نفس افغانی از قندهار به وی میشد که اشرف آنرا حس کرده بود.) در يك چنین موقعی نادر افشار خراسانی که خیلی مقتدر شده بود ضرورت ابدی خود را در اینکه آخرین فاتح بزرگ آسیائی باشد بدست بیاورد به طهماسب که دربار خود را در این موقع در فرج آباد مازندران تشکیل داده بود پیوست. نادر که با فتح مشهد و هرات و شکست ابدالیان هرات پایتخت خراسان و قتل فعلی خان،

پدر بزرگ موسس سلسله قاجار خودش را بیشتر از پیش به اریکه قدرت نزدیک میدید . معهذاً از روی مصلحت سیاسی خودش را مورد تأیید شاه طهماسب قرارداد که با تشرفات خاصی لقب طهماسب‌قلی خان به نادر عطا گردید .

2-1-5. رویارویی بالقوه اشرف افغان با نادر افشار

نادر، شاه طهماسب را ترغیب نمود که نیروی افغانان را مجبور کند که از اصفهان خارج شوند . اشرف که می‌دید روز بروز نفرت ایرانی در اردوی او اضافه میشود بدین جهت تصمیم گرفت قبل از آنکه این نیروها قوی تر شود بسوی خراسان حرکت نماید ، دامغان نزدیک هکاتوم پیلوس پایتخت پارتیها (اشکانیان) صحنه اولین پیروزی بود که نیروهای ایران پس از یک کسوف و تاریکی موهنی بر دشمن خارجی دست یافتند . افغانها با نعره‌های وحشیانه‌ای بمحله پرداختد ولی این حمله‌ها و نعره‌ها در جنگجویانی که نادر تربیت کرده بود تأثیری نبخشید ، تنگداران و آتش توپخانه نادر تلفات زیادی بر آنها وارد آورد . اشرف فوراً دوستون را مامور کرد که از طرف راست و چپ دور دشمن خلقه بزنند و در همان هنگام خود شخصاً در قلب به حمله پرداخت اما تجارب سرداری مثل نادر بیش از آن بود که بگذارد چنین مانوری در مورد او اجرا گردد . او این حمله را به آسانی دفع و فرمان جلورفتن دسته جمعی را داد و به اثر آن افغانها که از مرگ پرچم دار فرمانده خود دلسرد و مایوس شده بودند شکست خورده و با حالت وحشت زده‌ای اردو و چادرهای خود را ترک نموده و در حالیکه از شماره آنها خیلی تقلیل یافته بود در امتداد جاده تهران فرار نمودند . مورخین اذعان میدارند که مسافت دوپست مایل را در ظرف دوروز طی کردند . این نبرد که سرنوشت ایران را از نورقم میزد، در تاریخ بنام «نبرد مهمان دوست» مشهور است و مهمان دوست نام رودخانه‌ای بود که دو ارتش را از هم جدا میکرد .

جنگ بعدی که «مورچه خوار» نام دارد ، در سال 1141 هـ (1729) بوقوع پیوست . اشرف تمام فامیل‌های افغان و اموال آنها را در قلعه جمع کرده و پس از آن یک موضع مستحکم و محفوظی را در مورچه خوارسی و شش مایلی شمال شهر انتخاب نمود و مهیای یک نبرد قطعی برای حفظ سلطنت خود گردید . نادر طهماسب را وادار کرد که در دامغان بماند و خود راه جنوب تهران را پیش گرفت ، هزاران نفر که مایل بودند در مرگ و نابودی مهاجمین شرکت داشته باشند او را استقبال نموده و بوی پیوستند . افغانها را در یک موضع مستحکم یافت ولی عده آنها را کم دید ، به علاوه مردمان قبایل فاتح نادر از نبرد هیچ امتناعی نمی نمودند . افغانها دلیرانه جنگیدند ولی بعد از دادن چهار هزار نفر تلفات از هم پاشیده شده به اصفهان فرار کردند . (تاریخ ایران ، متن ج 2، ص: 346)

نسخه دیجیتالی، ص 868) از آنجا خود را برای فرار آماده ساخته و قبل از طلوع آفتاب يك کاروان عظیمی حامل عائله ها و ثروت‌های آنان بسوی شیراز حرکت نموده اشرف قبل از حرکت، شاه سلطان حسین صفوی را که بیچاره ویی کمک بود، بقتل رسانید .

نادر به علل نامعلومی دشمن مغلوب را به اصفهان تعقیب نمود ، اما وقتی که فرار افغانها را شنید يك عده از نیرو های خود را برای تصرف کاخ سلطنتی بدان شهر فرستاد و ورود خود را به پایتخت تا سه روز دیگر به تاخیر انداخت . ورود او علامت انهدام مقبره عالی و با شکوهی بود که برای محمود غلجائی بنا کرده بودند . بنا به روایات ماخذ موجود و تاریخ عالم آرای نادری و سایر کتب دیگر نادر امر فرمود تا جسد شاه محمود غلجائی را با سایر سرداران و سروران افغانی که در جنگ‌های اصفهان شهید شده بودند از خاک بیرون انداختند و نادر امر کرد تا مقبره شاه محمود غلجائی را به مستراح مبدل سازند و استخوانها و اجساد سایر قبور را سوزانند . او هر گز به این نمی اندیشید که روزی نظیر همین رفتار را در باره آرامگاه خود او معمول خواهند داشت . بعداً طهماسب آخرین فرد خاندان صفوی به اصفهان وارد شد و وقتی او کاخهای شکل بر گشته صفویه را دید به گریه افتاد . شاه جوان در يك انبار ناگهان موفق به ملاقات مادر خود گردید . وی خود را به شکل کنیز در آورده بود و مدت هفت سال بدون اینکه کسی به هویت او پی برده باشد نقش خویش را بازی میکرده . اما این موضوع را سایر منابع تاریخی تأیید نکرده است چرا که هر دو شاهان غلجائی هم محمود و هم اشرف در مورد شاه سلطان حسین پدر طهماسب تا آخرین روزیکه بدست اشرف کشته شد مورد مهر و محبت شاه محمود و شاه اشرف لطف و مهربانی مبذول داشته بودند . چطور امکان دارد که بانوی شاه سلطان حسین در چنین موقعیتی شاز و فوق العاده مانند کنیز در انبار ها بسر برده باشد از این سبب روایت فوق بدون اساس و غیر موجه میباشد (مولف) .

2-1-6. ریشه کن کردن قطعی سلطنت افغانها در ایران 1442 هجری (1720)

بعد از آنکه نیرو های مقاومت ایران آنقدر توان یافتند که در برابر کشور خود بدفاع پردازند ، افغانها را از سرزمین خود بیرون ساختند . . در سال (1730) نادر جنگ را علیه نیرو های اشغالگر ترك آغاز کرد . پس از پیروزیهای متواتر ، همدان ، کرمان و بعضی از شهرهای دیگر آذربایجان را تصرف کرد .

نادر افشار در راس مبارزات رهایی بخش ایران از استیلاگری افغانان قرار گرفت . نادر در سالهای بیست قرن هجدهم سرکردگی يك گروه رهنان خراسان را به عهده داشت و عملاً در خدمت نظامی فیودالان قرار داشت که از اثر تیز هوشی و قسی

القلبی و دستبرد به املاک دیگران و راه زنی بیک زمین دار بزرگ در خراسان تبدیل شد . (تاریخ جهان کشای نادری در مورد نسب او میگوید :

ز سهم خدنگش قضا تیزپر - ز تیغ کجش راست پشت ظفر
اگر نادر افزود از قهر چهر - چو خورشید آتش زند در سپهر
اگر مهر از عارضش دم زند - دم صبح آتش بعالم زند
در آتش گریزد سمندر ز بیم - نهد سر به کوه و بیابان نسیم

در ذکر انساب او بر سیر اجمال نگاشته لوح بیان میگردد که آن حضرت از ایل قرقلو اویماتی از نوع افشار ، و افشار از جنس ترکمان میباشد . مسکن قدیم ایل مذکور ترکستان بود ، در ایامی که مغولیه به ترکستان استیلا یافتند ، از ترکستان کوچ کرده ، در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور ، شاه اسماعیل صفوی به تقریبات کوچ کرده در سرچشمه میان کویان من محال ایبورد خراسان ، که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس که در بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مرو شاجهان است توطن اختیار ، و در تابستان در آنجا پیلامشی و در زمستان در دستجرد دره جز قشلامیشی میگردند . تولد او در یوم شنبه بیست و هشتم محرم سال 1100 هجری در قلعه دستجرد دره جز ، اتفاق افتاده و با اسم جد خود ندرقلی بیک موسوم گردید . و در پانزده سالگی بر معارج رشد گذاشت . چون در میان تاجیک و ترک و خرد و بزرگ مظهر کار های سترگ گشته ، در مبادی حال آثار دولت و فرواقبال در ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر میشد ، و در عالم خود نادر افاق بود ، بین انام به نادرقلی بیک مشهور شد . [24]

اشرف افغان با چنین پیشینه ای در برابر این مرد سفاک و جنگ جو و سردار دلاور و لایق قرار گرفت که نتیجتاً باعث شکست قطعی و آبروریزی سلاله افغانی در ایران گردید . این سردار دلیر برای اینکه وجه و قدرت خود را در ایران ازدیاد بخشد از شاه طهماسب خواست تا به او وضع اختیارات مالیاتی داده شود آنوقت او قوای خود را برای شکست قطعی اشرف از اصفهان خارج خواهد کرد . طهماسب که می دید با بدست آوردن این امتیاز نادر دارای قدرت و اختیارات پادشاهی میگردد از دادن این امتیاز به نادر خود داری و اشکال تراشی مینمود ، اما بالاخره به این خواست نادر تسلیم شد و نادر برای یک مرتبه دیگر برای جنگ با افغانها که در

²⁴ میرزا مهدی خان استرآبادی ، تاریخ جهان کشای نادری ، ناشر دنیای کتاب ، نشر دیجیتال مرکز تحقیقات رایانه ای قائمه اصفهان ،

زرقان در بیست میلی شمال شیراز آخرین مقاومت و استادگی را مینمود حرکت کرد. غلجائیان به حمله پرداختند، اما آتش شدید تفنگداران نادر حمله آنها را دفع نمود و وقتی که نادر به حمله پرداخت از هم متفرق شده پس از چند ساعت به شیراز رسیدند. اشرف مایل بود که با تشریفات جنگی عقب نشینی کند اما نادر جواب داد که تمام افغانها بقتل خواهد رسید مگر آنکه فرمانده خود را تسلیم کند. (تاریخ ایران، متن، ج 2، ص 347؛ خرابه یک قصر در سلطانیه، متن، ج 2، ص 348).

خانهای خلجائی با این پیشنهاد نادر موافقت نمودند اما اشرف با دو صد نفر از پیروانش گریخت و این علامت تجزیه و پراکنده شدن ارتش افغان به دستجات کوچک بود که هر کدام از این دسته جات با رؤسای افغانی شان از راهی به سوی قندهار حرکت نمودند. تعقیب ایرانیان با موفقیت انجام گرفت، چه آنچه از روی لاشه شترانیکه از پا افتاده و مرده بودند و حتی لاشه پیر مردان و اطفال پس از آنکه خسته شده بودند آنها را کشته بودند تا از انتقام سواران ایرانی نجات یابند افغانها را تعقیب نمودند.

هر چند بدام افتادن اشرف در سیستان قبلاً با تفصیل ایضاح شده است اما با آنهم برای ختم ورق اقبال اشرف در ایران اشارتاً از قول تاریخ ایران مطالبی را آشکار میسازیم که آخرین روزهای اشرف را که به مرگ او منتهی میشود نشان میدهد:

2-1-7. مرگ اشرف در 1142 هـ (1720)

او که حتی در لار و کرمان نیز موقعیت از دست رفته خود را نتوانست حفظ کند کوشید تا از راه سیستان خودش را به سرزمین آبائی اش قندهار برساند، اما بلوچهای که یک زمانی با او متحد بودند در این موقع حاضر شدند افغانهای مغلوب و مرعوب را غارت و چپاول کنند. یکی از افغانهای بلوچ اشرف را با دو نفر از همراهان در حال سرگردانی در بیابان لوت دید و فوراً او را بقتل رسانید. سر او و همچنین الماس بزرگی که در نزد او یافت نزد شاه طهماسب فرستاد.

اشرف نقش خود را در صحنه خوب بازی کرده بود و بدبختیهای او به اثر ختا های او نبود، بلکه بیشتر در نتیجه اوضاع و احوالی بود که بر آنها نظارت و حکومت نداشت. او خوشبخت بود که بزودی کشته شد، اما لشکریانش چه از راه لر و کرمان و چه آنانیکه کوشیدند از راه دریا فرار کنند ولی وقتیکه در بحرین پیاده شدند جملگی به قتل رسیدند جز معدودی که در مسقط سالها با حال بیچارگی زندگی میکردند.^[25]

²⁵ پرسى مولورث سايكس، تاريخ ايران، ج: 1-2 پيشين، ص 869

فتوحات نادر فتح خراسان = افغانستان بحث دوم

2-2-1. فتوحات نادر

در سال 1144 هـ (1731) شاه طهماسب که از اثر پیروزیهای نادر تهیج شده بود اداره عملیات در جنگ بر ضد ترکها را شخصاً به عهده گرفت که در نتیجه آنچه را که نادر بدست آورده بود، در ظرف یکماه نابود ساخت که در نتیجه طهماسب شهر های گنجه، نقلیس، ایروان، نخجوان، شماخی و داغستان را از دست داد.

این وضع باعث آن شد تا طهماسب برای نادر بهانه ای را درست کند که در سال 1145 هـ (1732) بر ضد معاهده ای که با ترکها بسته بود اعلامیه ای انتشار داده اعتراض نمود. جهان کشای نادری در مورد آن چنین میگوید: «چون مواد مصالحه مغایر . . . لذا مقرون به امضاء فرمودیم . . .» [26] گذشته از آن نادر به تمام حکام ایران نامه نوشت و در ضمن آن معاهده جدید را باطل قلمداد نمود . . . نادر پس از اینکه ساکنین ایران را بر ضد شاه طهماسب تحریک کرد، بسوی اصفهان حرکت کرد. طهماسب را مورد سرزنش قرار داده بعد او را دستگیر و در خراسان زندانی ساخت، چون اوضاع و احوال را برای اعلان سلطنت خودش مناسب ندید فرزند طهماسب را بجای سلطان پوشالی تعیین و خودش را نایب السلطنه اعلام نمود.

دومین لشکر کشی نادر در سال 1346 هـ (1733) با محاصره بغداد شروع کرد . . . این نبرد از شدید ترین جنگها بین عثمانی ها و نادر بود در نتیجه عربها که قبلاً همکاری خود را با نادر اعلام داشته بودند بیکی از جناحهای ارتش نادر حمله نمودند که به این ترتیب جنگ بر ضد ایرانیان پیش رفته اسپ نادر دو مراتبه تیر خورد و پرچم دار ایران که خیال کرد نادر کشته شده فرار کرد (تاریخ ایران، متن، ج 2، ص: 362 صفحه دیجیتالی 877) که در نتیجه پس از هشت ساعت ارتش ایران در مقابل ارتش ترك به فرماندهی احمد پاشا قلع و قمع گردید.

²⁶ استرآبادی میرزا محسن خان، تاریخ جهان کشای نادری، ناشر: دنیای کتاب، نشر دیجیتالی، مرکز تحقیقاتی قائمه اصفهان، ص

نادر بجای اینکه در این وضعیت بحرانی و خطرناک سربازانش را سرزنش کند با تدارك و جبران تلفات و خسارات و دیگر وسایل ممکنه آنها را تشویق و تشجیع مینمود. شخصیت و شهرت نادر آقدر فوق العاده بود که از تمام اطراف و نواحی ایران نفرت جدید و سربازان تازه نفس هجوم آورده و در مدت کمتر از سه ماه بعد از آن شکست تباه کننده توانست بار دیگر در همان سال يك ارتش قوی آماده سازد. هیچ افسر و فرماندهی در جهان سراغ نمیگردد که مانند نادر نیروی خود را در ظرف سه ماه باز هم در مقابل دشمن نیرومند و پیروز حاضر به نبرد گرداند. نادر در نتیجه این جنگ که در ساحل دجله بوقوع پیوست که باعث شکست و رسوائی پیاده نظام ترکان گردید. «توپال عثمان» فرمانده قشون ترك را که در يك هودج حمل میشد بقتل رساند که در نتیجه ارتش ترك تار و مار شد. او که در فتح بغداد مصمم بود ناگاه اطلاع حاصل نمود که در فارس شورش شده است، لذا با احمد پاشاه صلح نمود. او در يك حمله سریع میرزا محمد تقی خان بلوچ را که طغیان کرده بود در نزدیکی کرکوک غافلگیر کرده و مغلوب ساخت و بعداً او را گرفته به شیراز محبوس ساخت که نامبرده در آنجا اتحار نمود. (تاریخ ایران، متن جلد 2، ص 362، متن دیجیتالی، ص 878)

در سال 1148 هـ (1725) معاهده بغداد را فاقد اعتبار دانسته و يك ارتش جدید را به فرماندهی عبدالله پاشا کپرولو بدانصوب فرستاد. نادر فوراً پیشوای ترك را بیک جنگ کامل عیار مجبور ساخته و شهر های قلیس، ایروان و گنجه را محاصره نمود. . . قوای ایران با وجودیکه در عدد کم بود فتح کاملی بدست آوردند، ترکان پس از دادن تلفات سختی فرار کردند. سردار عثمانی جزو کشته شدگان جنگ بوده است. دولت عثمانی از این شکست تلخ تجربه گرفته به عهد نامه معاهده بغداد موافقت نمود. همچنان نادر آخرین ولایاتی را که در زمان پطر کبیر بدست روسها اشغال شده بود با حيله سیاسی واپس به ایران ملحق گردانید.

2-2-2. نادر تاج سلطنتی ایران را به سر می نهد

در سال 1148 هـ (1726) با داشتن نیروی کافی نظامی به اوج خود رسیده بود، مرگ فرزند کوچک شاه را غنیمت شمرده به بهانه عید نوروز سران ایران را در دشت موقان (مغان) دعوت کرد. نادر توسط یکی از معتمدان خود اعلام نمود که سرداران ایرانی میتوانند با مرگ شاهزاده یکی از اعضای خاندان سلطنتی را که لیاقت و برازندگی داشته باشد به سلطنت بردارند. همگی جماعت به اتفاق آراء از او درخواست کردند که ایران را تحت حمایت و فعالیت خود گرفته و بر تخت عالی سلطنت صعود نماید. او که در مدت یکماه از

قبولی این تقاضا با امتناع مینمود ، سرانجام ، چون مبالغه از حد گذشت و مردم را پا بر جا دید تاج و تخت را (بشروطی) پذیرفت و به این ترتیب به این نمایش مضحك خاتمه داده شد . (تاریخ ایران ، متن ج 2 ، ص : 365 ، متن دیجیتالی ، ص 879)

2-2-3. نادر شاه و الغای عقاید شیعه در ایران

یکی از شرایط قبول سلطنت آن بود که ملت ایران طریقه رافضی را که بوسیله شاه اسماعیل موسس سلسله صفوی در ایران رواج یافته بود ترك گفته و به مذهب قدیم (ایران) تسنن برگردد . نادر در فرمان خود چنین نوشت : « چون از وقتی که این طریقه شیعه یعنی طریقه رافضی و سب رواج یافته این مملکت متصل مرکز فساد و آشوب گردیده و امنیت و آرامش بکلی از این سرزمین رخت بر بسته است و لهذا بهتر آنست که همگی سنی شده و این قضایا خاتمه یابد ، اما چون مذهب ملی باید پیشوائی داشته باشد بگذارید امام جعفر (رض) که از خاندان پیغامبر بوده و ما همگی نسبت به او احترام داریم رئیس ما باشد . »

مطابق گفته هانوی ، رئیس مجتهدین به مخالفت برخاسته و نادر را نصیحت نمود که خود را به سلطنت دنیوی محدود سازد . اما مرگ ناگهانی این شخص عالی مقام خطاری به هم قطاران او بود که خود را از مخالفت باز دارند . این تغییر رسماً در يك جلسه بزرگی مورد تصویب قرار گرفت . هر چند که اکثریت ایرانیان از این تغییر قلباً نفرت داشتند ، نادر برای اینکه از نامطبوعی و ناپسندی این مذهب جدید بکاهد تصمیم خود را برای افزودن يك فرقه جدید بچهار فرقه سنی بنام فرقه جعفری اعلام داشت .

بوسیله این تغییر اساسی که برای آن رضایت رسمی نیز بدست آمده بود نادر بدون شك امیدوار بود که ایرانیان خاندان درخشان صفویه را فراموش کنند ، شاید هم رویای حکومت بیک امپراتوری متحده اسلامی را که قلمرو عثمانی جزو آن بود میدید . اما هر چند که يك روز همه خیال میکردند که نادر به تنهایی برای سلطنت ایران موزون و مناسب است معذالك هیچوقت کسی نسبت بفامیل او اظهار علاقه نینمود و در زمان مرگش کسانی که برای تأیید و پشتیبانی این نظریه جمع شده بودند بسیار معدود و انگشت شمار بودند . (تاریخ ایران ، متن ج 2 ، ص 366 متن دیجیتالی ، ص 879)

4-2-4. تاجگذاری نادر شاه

در يك سالون با شكوهی که بهمین منظور در نظر گرفته شده بود در يك ساعت میمون و خجسته ای که توسط ستاره شناسان زیر دست تعیین شده بود تاج ایران بر سر، سرباز بزرگ گذارده شد. نادر شاه که از این بعد بهمین نام خوانده می شود اظهار عبودیت اتباع خود را پذیرفته و بر تختی مکمل با در و گوهرهای گرانها جلوس نمود و بخاطری که این لحظه ها بیادگار باقی بماند دستور دادسکه هائی ضرب کنند که روی آن (تمثال) وی منقوش باشد و این جمله را بر آن تکر کردند:

سکه بر زر کردنام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان

بدین ترتیب چوپان افشار یا (نادر پسر شمشیر) در کمال شکوه و جلال بر اثر نبوغ نظامی خود ایران را از دست افغانها، ترکها، روسها و سایر مهاجمین آزاد ساخته بود و به شهرت خیره کننده ای که آنرا طلب مینمود رسیده بود. . . (تاریخ ایران متن، ج 2، ص 367، متن دیجیتالی، ص 880) [27]

نادر شاه به سالهای 1150-1151 هـ (1736-1737) با شاه حسین حکمران قندهار که خود رادر قندهار قلعه بند کرده بود به مبارزه ادامه داد (که جریان وقایع قندهار در ذیل کشته شدن اشرف و حمله نادر شاه به قندهار مفصلاً شرح شده است. از ذکر دوباره اجتناب شد).

2-2-5. وضعیت هند مقارن حملات نادر شاه به قندهار

آخرین امپراتور بزرگ مغولی هند اورنگ زیب بود که در هنگام مرگ او یعنی در سال (1707) امپراتوری وی از کابل تا خلیج بنگال وسعت داشت. . . . لیکن پس از مرگ او امپراتوری مغول رو به تجزیه رفت. مراتا (Maratha) نام طایفه ایست از هند که بر مغول چیره شده و بالاخره امپراتوری این سلسله را بر باد داد (فریبنده و محیل که تمام کوشش های خود را برای عقیم کردن حکومت اورنگ زیب بکار برده بود در این موقع بطور ثابت و محکمی شروع به ازدیاد قدرت و توسعه اختیار خود نموده بودند. تا آنجا که امپراتور مجبور شد به آنها باج بدهد).

27 استرآبادی میرزا مهدی خان، تاریخ عالم آرای نادری، چاپ دنیای کتاب تهران، ناشر دیجیتالی، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمه اصفهان، صص، 257 تا 259؛ لاروی نور الله، نادر پسر شمشیر، تهران: نشر شرکت مطالعات کتاب پارسیه، «تاج گذاری نادرشاه، صص 103 تا 119؛ استرآبادی میرزا مهدی خان، تاریخ جهان آرای نادری، تهران: نشر دنیای کتاب، ناشر دیجیتالی مرکز تحقیقاتی رایانه قائمه اصفهان «تاج گذاری نادرشاه»، صص 127.

محمد شاه حریف یا رقیب نادر شاه در سال 1331 هـ (1719) به تخت نشست. او یکی از اعقاب بی ارج و بی مصرف مغولهای بزرگ و سست و تنبل و شهوت پرست و عیاش و بالآخره با ساده و باده قرین بوده است. به علاوه این سلطان دنی و قابل نکوهش و ابداً قابل مقایسه با نادر جوانمرد نبود و نیروهای جنگ ندیده او بهیچوجه برای مقابله با جنگ جوان ایرانی مناسب نبودند. گذشته از اینها خدعه و خیانت نیز در کار بود و بعضی از نجبای هند با نادر شاه مراوده و مکاتبه داشته و عملیات فرماندهان قلاع را ضعیف و خنثی میساختند.

نادر شاه در بار دهلی را از لشکر کشی با قندهار و مضافات آن آگاهی داده و درخواست نمود که به هیچیک از فراریان اجازه ندهد که به آنطرف مرز پناه برند.

«چونکه نادر شاه میدانست کشور پهناور هند برای غارتگران افغانی بهترین پناگاه بود از این رو بسیاری از آنان بچاک هند رفته و با اندیشه دور شدن از نادر شاه بسر می بردند تا دوباره دست و پایی نموده به غارت و چپاول آبادیها پرداخته آرامش آن سرزمین را برهم بزنند.» [28]

به مأمور سیاسی نادر شاه «علی مردان شاملو» اطلاع دادند که با افسران مربوط به این باب دستورهای لازم داده شده است. دومین نماینده سیاسی نادر شاه نیز همین پاسخ را دریافت نمود، اما با این وصف فراریان آزادانه و بدون هیچ رادع و مانعی به شهرهای غزنه و کابل فرار میگردند و معلوم شد برای ممانعت از فراریان هیچگونه دستور مؤکدی صادر نشده است. نادر برای تذکر دادن این موضوع سفیری دیگری بنام علی محمد خان قوللر آقاسی را به دهلی روانه ساخت اما او را در آنجا نگاه داشتند. نماینده سومی سردار محمد خان ترکمن را با دستور هائی برای اخذ جواب صریح و قاطع بآنسوی روانه ساخت و یاد آوری کرد که تا یک همکاری دوستانه در میان نباشد این کشمکش های مرزی هیچگاه به پایان نرسیده و همواره بخش های مرزی دو کشور دستخوش تاخت و تاز غارتگران افغانی خواهد بود. این بار نیز مانند دفعات پیش با زبی نتیجه ماند و از دربار دهلی جواب مقنعی نرسید و لذا نامه ای با تغییر و خشم با امپراتور نوشت ولی قاصد او بدست ولد میر عباس حاکم جلال آباد بقتل رسید. بنظر میرسد که مشاورین امپراتور از اهمیت موقع بی خبر بوده اند. بعلاوه آنان امید وار بودند که حصار قندهار غیر قابل تسخیر باشد و حتی وقتی هم که آن شهر بدست ارتش ایران افتاد یقین داشتند که ایرانیان بکشور خود مراجعت مینمایند. شاه ایران که از گستاخی شهنشاه هند بخشم آمده بود یادداشت زیر را برای پادشاه هند فرستاد:

«بواسطه عدم انتظامات یکی از سفرای من برخلاف قوانین و نظامات دنیا و به ویژه قوانین مقدسه اسلام در پایتخت کشور شما کشته شد . از این رو برای جبران لطمه‌ی بزرگی که به حیثیت ما وارد آمده است و رفع مسائل دیگر باید قسمت شرقی (به جغرافیای موجوده افغانستان) را به طور گروگان با پنج میلیون تومان به عنوان خسارت جمع آوری و تمرکز ارتش در شرق ایران و خونبهای نماینده‌ی ما بدون هیچگونه گفت و گو به نماینده کشور شهنشاهی ایران تسلیم دارید» چون به این یادداشت نیز پاسخی داده نشد نادر شاه در بهار سال 1151 هـ.ق به پادشاه هند اعلان جنگ داد. [29]

2-2-6. هجوم به هندوستان و خراسان = افغانستان

نادر از قندهار متوجه کابل گردید و در راه شهر غزنه که از نادرآباد (قلعه جنگی) ایکه نادر به موازات قلعه جنگی شهر قندهار در حومه آن اعمار نموده و پادگان نظامی او محسوب میشد) تا غزنی 380 کیلومتر راه در پیش داشت . چون از اینجا ارتش ایران بجانه بیگانه پای می نهاد از این رو نادر شاه پیش بینی کرد که بایستی خوار و بار فراوانی همراه اردو نمایند تا چنانچه در خاک دشمن خوار و بار به اندازه یافت نشود پیشروی سپاه به تأخیر نیفتد .

ارتش ایران در سه ستون بزرگ براه افتاد و همراه هر ستونی خوار و علیق فراوانی بار کردند .

در ستون یکم سواره نظام با چهار توپ سبک - ستون دوم پیاده نظام و ستون سوم خود نادر شاه با ستاد ارتش و همراهان خود بود .

برای پوشش اردو و اکتشافات راه پیمایی و جلوگیری از هر پیش آمد ناگهانی در جلو ستون پیاده 6000 سواران سردار افشار با

دو عراده توپ سبک از هیرمند آباد پیش روی کرده و این ستون دستور داشت که از راه غزنی به گردنه شیر دهان برسد .

سرتیپ حاجی خان بیگ با 4000 سواران خود می بایست از جنوب نادرآباد در کنار رودخانه تارنا ه پیشروی کرده در دوازده کیلو

متری گردنه شیر دهان به نیروی سردار افشار پیوندد .

بدین گونه بدون هیچ پیش آمدی پیش تازان اردوی ایران به نزدیکی شهر غزنی رسیدند . از گزارش فرمانده پیش تازان چنین بر

می آید که دسته های کوچکی از دشمن ، در نزدیکی شهر دیده شده اند . پس از رسیدن این گزارش نادر شاه دسته های سواره

نظام را که همراه خود داشت بکمک سردار افشار فرستاد تا اگر دشمن ناگهان پیدا شود سوار به اندازه در دسترس داشته باشد .

²⁹ لاروی نور الله ، اعلان جنگ با هند ، نادر پسر شمشیر ، پیشین ، ص 116 ، تاریخ ایران ، پیشین ، متن ج 2 ، ص 373 متن دیجیتالی ، ص

تا قره باغ که در دوازده کیلو متری غزنی است هیچ پیش آمدی روی نداد و نادر شاه با افغانی های میان راه نجوشی و مهربانی رفتار میکرد .

2-2-7. تسلیم شهر غزنی

روز 22 ماه سفر 1151 هق 1117 هس (1739)،^[30] هنگ های سوار از جنوب و غرب به شهر غزنی یورش بردهند . از این یورش ناگهانی مردم شهر سخت ترسیده و با این شهر که دارای دژ های نظامی و استحکامات خوبی بود موسی خان فرماندار شهر از آنجا گریخت و دفاع شهر را به مردم واگذار کرد .

600 تن از سواران پیاده افغانی که در بیرون شهر بودند با سواران ایران شروع به جنگیدن کردند ولی پیشروی تند سواره نظام ارتش نادر شاه آنها را پس نشانده و کوچکترین کاری از پیش نبردند . سربازان ایرانی تا پای دیوار های شهر رسیدند و در این هنگام مردم شهر که چاره ای جز تسلیم نداشتند با پرچم های کوچک دسته دسته از دروازه بیرون آمدند و تسلیم شدند .

نزدیک ظهر سواران ایران به شهر درآمدند و تفنگداران افغانی را که به شهر پناهنده شده بودند دستگیر و خلع سلاح کردند . پنج عراده توپ سنگین که در شهر بود بدست سپاهیان ایران افتاد . شامگاهان همان روز نادر شاه با ستاد ارتش و همراهان در شهر در آمدند .

روز دیگر همه مردم شهر آگهی داده شد که اگر با سپاهیان ایران همکاری کنند به هیچ يك از آنان گزندی نخواهد رسید ولی چنانچه کوچکترین سرپیچی و نافرمانی دیده شود شهر بخالك يكسان خواهد شد .^[31]

2-2-8. پیشروی نادر به سوی کابل

کابل در 125 کیلومتری شرق غزنی واقع است^[32] کلید تنگه خیبر و یگانه معبر و دروازه کشور پهناور هندوستان است با آنکه مقاومت سختی نمود آخر الامر به تصرف ایرانیان در آمد .^[33]

³⁰ تبدیل سالهای هجری قمری به هجری شمسی و میلادی البته با تقریب یکسال سنجش شده است چرا که شروع سالهای شمسی و قمری باهم چندین ماه، در تفاوت میباشد.

³¹ لاری نور الله، نادر پسر شمشیر ، «فتح غزنه» ، پیشین ، ص 122؛ تاریخ ایران ، متن ج 2، ص: 373 نشر دیجیتالی ، ص 883.

³² لاری نور الله ، نادر پسر شمشیر ، پیشین ، همان صفحه

³³ تاریخ ایران ، نشر دیجیتالی ، پیشین ، ص 883

شرح مفصل این راه پیمایی نظامی نادر را به قصد تسخیر کابل از کتاب تاریخی نادر پسر شمشیر میخوانیم: «پس از تدبیر کار و گذاشتن پادگانی از سوی نادر شاه در غرین پیش تازان نیروی ایران به سوی غز بند براه افتادند و چون همگی اردو براه افتاد، نادر شاه نیز در جنب این اردوی بزرگ به سوی کابل رهسپار گردید. ستون پیش تاز در دهنه شرقی غز بند و آلوک نزدیک گردنه شیردهان به دسته های کوچکی از افغانی ها برخوردند و پس از اندک زد و خورد دشمن بسوی گردنه پس نشست. دشمن همه راه های گردنه را با دسته های چند از تفنگداران پیاده خود بند آورده بود و چون از دو پهلوئی گردنه راهی برای پیشروی سواره نظام نبود از این رو نیروی سوار در 6 کیلو متری گردنه گرد آمده و بکمک و رهنمایی چند تن از مردمان آن سامان 1000 سرباز پیاده با چهار عراده توپ سبک برای اکتشاف راه های دیگر فرستاده شد و هنگ های سوار بدنبال آنان به سوی گردنه پیشروی کردند. همین که ستون پیاده ایران به گردنه رسید دشمن شروع به تیراندازی کرد. سنگر های دشمن از دور بخوبی دیده میشد، پناه گاههای آنها بسیار خوب و تیراندازی شان می توانست آسیب بسیاری به نیروی ایران برساند، آتش چهار عراده توپهای سبک ایران چندان سودی نداشت.

در این گیر و دار چند دست از تفنگداران پیاده ایران په های نزدیک گردنه را دور زده با افغانی ها و هندیان روبرو شدند و دشمن به سوی آنها تیراندازی میکرد. این دسته به رهنمایی افغانی های آن سامان از بیراهه بسوی دشمن پیش رفتند و ناگهان از پهلوئی آنان سردر آورده بودند. هنگام ظهر دشمن گردنه و په های نزدیک آنرا خالی کرده به سوی کابل پس نشست و بدین گونه گردنه شیردهان آزاد شد. [34]

ستون های ارتش یکی پس از دیگری از گردنه گذشت و دیگر مانعی برای پیشروی نبود. دسته از سربازانیکه از شیردهان رانده شده بودند به سوی کابل گریخته و به ناصر خان فرمانده نیروی کابل پشاور پیشروی سپاه ایران را گزارش دادند. از دربار هند به ناصر خان دستور داده شد که از هر راهی که شده از پیش روی سپاه مهاجم جلو گیری کنند تا نیروی کمکی فرستاده شود ولی ناصر خان چون نادر شاه را نزدیک دید و کمکی هم نرسیده بود سپاهیان پادگان کابل را به پسرش شرزخ خان سپرده خود به سوی پشاور رهسپار شد.

شرزخ خان به کمک رحیم خان افغانی با گروهی از علما و توانگران شهر مردم را بجنبگ با نادر شاه برانگیختند و دو روز 2000 سرباز داوطلب گرد آوردند.

³⁴ این گردنه در 65 کیلومتری شمال غزنی و هفتاد و پنج کیلو متری جنوب کابل در دهستان لوگر میان راه کابل است.

نیروی ایران همچنان پیش میرفت تا به دوازده کیلومتری شهر رسید. دو هزار تن سپاهی که در بیرون شهر به جلو گیری ارتش ایران آمده بودند شکست یافته به سوی شهر رانده شدند و ایرانیان باز هم شش کیلومتر پیشروی کرده اردگاه خود را در شش کیلومتری شهر بر پا داشتند. همینکه اردو بر پا شد گفتگو از تسلیم شهر بمیان آمد و گروهی از افغانی ها می گفتند که مردم شهر با پرچم های سفید به زودی بیرون آمده شهر را تسیم خواهند کرد. ولی چون يك روز گذشت و کسی پیدا نشد پیشتازان ایران به شهر رو آوردند و پس از اینکه نزدیک دیوار شهر رسیدند نیروی پادگان شهر به سوی آنها تیر اندازی کرد.

2-2-9 . گشایش کابل

شهر کابل را از سه پهلو کوه های خشک در بر گرفته و تنها راهی که به اردو کشی دارد همان گذرگاه رودخانه است. رودخانه کابل رود از این راه داخل شهر شده سپس به سوی شرق می رود و از گوشه جنوب شرقی تا جنوب غربی شهر دیواری با بارو های چندی ساخته شده بود که از کوه های شرقی به رودخانه پیوسته سپس از کناره دیگر به کوه های غربی می پیوست. در حمله ارتش ایران شهر کابل روی هم رفته دژ نظامی و بارو های درستی نداشت، دیوار شهر چند جا فرو ریخته و می بایست نوسازی و دست کاری میشد.

شرزه خان همینکه رسیدن اردوی نادر شاه را نزدیک دید با شتاب بسیار بارو ها و دیوار های شهر را از نو ساخته برخی از جا های دیوار را که فرو ریخته گی داشت درست کرد و چون دیوار شهر چندان دراز نبود این کار به زودی به پایان رسید.

شب سوم گروه های پیاده بسوی شهر یورش برده و آبادی اولنگ را که در دهانه دالان کابل رود بود مرکز گرفتند و توپخانه نیز دیوار شهر را به سختی زیر باران گلوله گرفت. فردای آن روز نزدیک ظهر گروهی از تفنگداران دشمن از سنگر ها و پناه های شهر بیرون شده به جنگ پرداختند ولی کاری از پیش نبردند و دوباره به جای خویش رانده شدند.

شامگاهان به فرمان نادر شاه هنگ های پیاده کرد های هرسین ولر های بر وجهه سوی دژ عقابین که بزرگترین و محکمترین دژ های نظامی شهر بود پیشروی کردند و به سربازان دشمن چنان فشار سختی آوردند که سنگر ها و پناهگاه های شان را گذاشته به سوی دژ عقابین که بزرگترین و محکمترین دژ شهر بود پیشروی کردند و به سربازان دشمن چنان فشار سختی آوردند که سنگر ها و پناهگاه های شان را گذاشته به سوی دژ پس نشستند و سربازان مهاجم به بارو های غربی دست یافتند. شب به آرامی

گذشت و بامداد آتوز دیگر جنگ خونینی در نزدیکی دژ عقابین در گرفت و ایرانیان که توپهای قلعه کوب خود را شب هنگام به نزدیکی دژ آورده و آماده کرده بودند در صبح زود توپخانه دژ و قلعه را به باد شلیک گرفت و به این ترتیب راه پیشروی پیاده نظام بجانب شهر باز میگردد. سربازان شمشیر به کف دیری نگذشت که دژ را از گروه نگهبانان آنجا پاک کردند و با رسیدن شب جنگ توقف یافت. در صبح روز بعد در نزدیکی پهنه های جنوبی و شرقی شهر نیز جنگ بین مدافعان و یورشگران مهاجم آغاز شد و تا آخر روز نبرد بین کابلان و سربازان ایرانی ادامه یافت و شب را هر دو سپاه بحالت آماده باش جنگی بسر بردند و در برخی از جاها نیز زد و خورد های کوچکی شده بود. فردای آن توپخانه بیشتر و خانه ها و ارگ را زیر رگبار توپخانه قرار داد. در روز هشتم به فرمان نادر شاه یورش بزرگ ایرانیان آغاز شد و این یورش چنان سخت بود که فرماندار کابل شرزخ خان استادگی کرده توانسته با گروهی از سوارانش از دروازه شمالی شهر بیرون شتافت.

در روز دوازدهم چون مردم کابل کار ساخت دیدند گروهی از سران و بزرگان شهر را به پیشگاه نادر فرستادند و زینهار خواستند. نیروی ایران به شهر درآمد و خزانه شهر را با چهل توپ و مهمات جنگی که در ارگ شهر بود با 100 زنجیر فیل های بارکش و جنگی و خوار و بار بسیار به چنگ آورد. [35]

شهر و شهریان کابل در مدت دو هفته از وجب و جب شهر دفاع نمودند اما چون تفوق نظامی سربازان ایرانی و ساز و برگ و نیروی توپخانه آنها عالی بود و از طرف دیگر ارتش ایران دارای فرمان روی دلیر و کار آزموده و شجاع بود کامیابی آنها حتمی بود ولی با آنها تا زمانیکه شرزخ خان فراری نشده و شهر را ترک نگفته بود کابل همچنان از خود دفاع نمود.

2-2-10. تسلیم جلال آباد

عساکر نادر شاه مسیر 115 کیلومتری کابل جلال آباد را پیمودند. اما قبل از اینکه به جلال آباد برسند، نادر شاه پس از آرامش دادن بکابلان یادداشت سخت دیگری به پادشاه هند نوشته به همراه دو تن از سربازان افغانی کابل و پانزده سوار بنام ایلچی به دربار هند فرستاد. ولی این فرستادگان چون به جلال آباد رسیدند فرماندار شهر آنها را از رفتن به پایتخت هند باز داشت و برای ترساندن

فرستادگان افغانی به آنها یاد آوری نمود که رسیدن این یادداشت به پایتخت هند محمد شاه را خشمگین خواهد ساخت که گروهی از افغانان در این آتش خواهند سوخت.

نمایندگان افغانی برای اینکه بدست نادرشاه نیافتند به پشاور رفتند ولی سوارانی که همراه نمایندگان بودند از دستور فرماندار سرپیچی کردند و گوش فرمان او ندادند تا اینکه میرعباس افغانی که یکی از خیره سران و هنگامه جوانان جلال آباد بوده همدستی افغانان سواران را دستگیر و آنها را ریز ریز کردند. چون گزارش این خبر به اردوی ایران رسید نادر شاه بی اندازه خشمناک شده و گروهی افسران از شاه درخواست کردند که اجازه داده شود مردم جلال آباد را از خورد و بزرگ از شمشیر گذرانده شهر را با خاک یکسان کنند و آنها چندان پافشاری کردند که نادرشاه 9000 سوار و 2000 پیاده برای سرکوبی مردم جلال آباد دستگیر کردن میرعباس فرستاد.

همینکه نیروی اعزامی به نزدیکی جلال آباد رسید میرعباس با همدستان خود و گروهی از توانگران شهر گریخت و به کوه های بیرون جلال آباد پناه برد.

نیروی ایران شهر را اشغال کردند و یک دسته از سواران میرعباس را دنبال کرده او را با چند تن از همراهانش کشته و خانواده اش را اسیر کردند.

در این میان نمایندگان از هند آمده بنام پادشاه هندوستان علت اردو کشی بجاک هند را از نادرشاه پرسیدند. نادرشاه با لبخند تلخی به نمایندگان محمد شاه فرمود:

«پاسخ محمد شاه را خود در پایتخت هند به او خواهم داد» و آنها را به دهلی بازگردانید که چگونگی واقعه را به محمد شاه اطلاع دهند.

2-2-11. به سوی تنگه خیبر

از جلال آباد تا خیبر 64 کیلومتر

نادرشاه فرمان پیشروی دره خیبر را داد. سر تیپ حاجی خان بیگ افشار با 2000 سواران پیشتاز برای اکتشاف به سوی باریک آب از پیش روان شد. ستون دوم سواره نظام در سه کیلومتری دنبال پیش تازان براه افتاد و یک روز پس از رفتن این ستون ستاد ارتش و ستون پیاده نیز براه افتاد. روز 16 شعبان ستون سواره نظام آبادی دکا را بدون جنگ گرفت و فردای آنروز همه اردو به آنجا رسید. در این محل

سربازان را در روز جهت آسایش توقف دادند ولی سرتیپ حاجی خان بیگ بسوی تنگه خیبر رهسپار و روز 19 ماه به نادر شاه گزارش داد که دشمن همه راه های تنگه خیبر را بند آورده و سربازان بسیاری تنگه خیبر را نگهبانی میکنند .

ناصر خان فرمانده اردوی هند با نیروی بزرگش در جمرد راه های جنوبی را پاسداری میکرد و بدین گونه راه پیشروی ارتش ایران از هر سو بسته شده بود .

نادر شاه باز جوئی های خود را در مورد راه «سه چوبه» که سنگلاخی و از میان کوهستانهای امتداد کوه های سلیمان و سفید کوه می گذشت که در آنجا نیز دولت هند پاسدارانی را جا بجا کرده بود و همچنان راه تنگه خیبر که یک معبر تنگ و کوهستانی بوده و به شدت از طرف سپاه هند پاسبانی میشد ، دوام داد و در نتیجه مصمم شد تا از تنگه خیبر عبور کند .

پس از این باز جوئی ها بسوی تنگه خیبر پیش رفته و همینکه به تنگه نزدیک شد نادر شاه به سربازان خود دستور داد تا راه را پاک کرده برای یورش آماده کنند و چنین وانمود کرد که از همین راه به تنگه خیبر یورش خواهد برد . فرمانده نیروی پادگان تنگه خیبر نیز چون چنین دید بر شماره سربازان پادگان آنجا افزوده آماده جنگ شد .

2-2-12. شاهکار جنگی نادر شاه- محاصره دشمن- آزاد شدن تنگه خیبر

شامگاه روز 21 شعبان 1151 هجری (1738) نادر شاه ده هنگ از بهترین سواران خود را بر گزیده مهمترین اسپهای کوه پیمای ارتش را به آنها داد و خود نیز سوار شده به راهنمایی چند تن از افغانی های آن سامان از راه دشوار گذار سه چوبه و بالای تنگه خیبر با شتاب روانه شد . خود شاه در پیشاپیش لشکر و چابک سواران شبه او دنبال او در تاریکی شب راه های سنگلاخ سه چوبه را می پیمودند . همه شب راه رفتندی آنکه بیاسایندیا از اسپ پیاده شوند . دلاوران اردوی نادر کوههای بلند و دژ های سخت را پشت سر گذاشته همچنان می تاختند . سپیده دم پس از اندکی درنگ تا همین اندازه که خستگی سواران رفع شود ، دوباره با شتاب بیشتری پیشروی آغاز شد . نزدیک ظهر نادر شاه با سوارانش در جاده پشاور سر در آورد و 84 کیلومتر راه را با هزاران رنج و سختی و بی خوابی پیمودند . بدین گونه که تنگه خیبر در پشت سر مانده و دشمن محاصره میشد .

در این هنگام نادر شاه نیز بی درنگ گروهی از سواران خود را از جاده کوهستانی به سوی تنگه خیبر فرستاد و بدین گونه راه گریز بر مدافعین تنگه خیبر بسته شد . بدین ترتیب مدافعین دره خیبر در بین سربازان سرتیپ حاجی خان بیگ و میان ستون سوار

نادر شاه قرار گرفت. این در حالی بود که قبلاً ناصر خان که موظف به نگهداری جمرو بود از این شاهکار نادر شاه آگاه شده و خود با سپاهانی که در جمرو بودند با شتاب بسیار به سوی جنوب و سند رانده خوار و بار و ساز و برگ نظامی خود را بر جای گذاشت. سپاهانی که موظف به نگهداری تنگه خیبر بودند، در میان سپاه حاجی خان بیک و نادر شاه همگی نابود شدند. سپاهیان نادر شاه تمام خوار و بار و تجهیزات نظامی و چارپایان بارکش را که از دشمن بدست آورده بودند میان سپاهیان ایران قسمت نمودند.

نیروی نادر شاه که از تنگه خیبر گذشته بود در نماز گاه اردوزد. در این حین دسته هایی از سربازان افغانی که از ترس نادر شاه بکوه های اطراف پناه گرفته بودند بنا به درخواست نادر که آنها را مورد استمالت قرار داده بود از قبیل سعد الله خان و ملا محمد خان به ارتش ایران پیوستند. . چون حقوق ماهانه آنها چندی پس افتاده بود نادر شاه دستور داد تا به آنها پول و ساز و برگ نو بدهند. . تیره های دیگر افغانی چون چنین دیدند تسلیم شده و به اردوی نادر پیوستند.

روز 27 شعبان نادر شاه به همراهی دسته بزرگی از سپاهیان سواره نظام خود با شتاب بسوی پشاور تاخت و دوزد دیگر به سه کیلومتری شهر رسید. در این ره پیمایی دوروزه بسیاری از سواران توپخانه توانستند با شاه همراهی نمایند و در راه ماندند. نیروی سواره نظام در 12 ستون از بالا و پایین جاده به شهر رو آورد و خود نادر شاه نیز از جاده پیشروی نمود. اگرچه نیروی ناصر خان در نخستین یورش اندکی پیشروی نمود ولی در یورش دوم سنگر های خود را رها کرده بسوی شهر گریختند. . ناصر خان با گروهی از افسران دستگیر شد و نادر شاه به شهر هجوم برد. همین که نزدیک شهر رسید گروهی از بزرگان پشاور به پیشوازش شتافتند و دروازه های شهر بر روی نیروی نادر پادشاه ایران باز شد، نادر شاه پیشواز کنندگان را با مهربانی پذیرفت و چون پیش از تسلیم شهر به مردم آنجا پیغام داده بود به هیچ يك از آنان و دارایی شان آسیبی نخواهد رسید از این رو بر سر پیمان شاهانه خود مانده به شهر و شهریان گزندی نرسانید.

ناصر خان چند روزی زندانی بود ولی شاه ایران او را بخشیده در شمار درباریان و همراهان خود در آورد و نواخت.

بخش دوم

بحث سوم

تهاجم نادر به شبه قاره هند

2-3-1. گذشتن ارتش نادر از رودخانه سند

در شمال غربی این کشور و از مرز های خراسان شرقی (کابل لغمان - جلال آباد - پشاور) تا پایتخت هند پنج شاخه از رودخانه هایی که به سند میریزند جاده ای را بریده و روجنوب سرازیر میشوند. برای گذشتن از پشاور به سرزمین و پایتخت هند ضرورتاً بایست از این رودخانه ها گذشت و چون در هنگام لشکر کشی نادر پلی بالای این رودخانه ها وجود نداشت از این رو گذراندن ارتش ۱۲۰،۰۰۰ نفری نادر با تجهیزات نظامی و بارکش ها کار آسانی نبود.

رشته بزرگی از رودخانه های هند در بیشتر جا ها ۱۲۰ تا ۱۵۰ متر پهنا داشت و در برخی جا ها این پهنا به ۱،۰۰۰ متر نیز می رسید. با تسلیم شدن فرمانده نظامی قلعه اتک به نادر شاه که خود کار آسانی نبود، زیرا قلعه اتک بالای سخره بلند مشرف به رودخانه واقع شده و با انواع تجهیزات نظامی مسلح بود که با سقوط قلعه کار گذشتن از آب آسانتر شد. نادر تنگ ترین معبر را برای گذشتن انتخاب نمود و دستور داد گرجی ها و قایق هایی که در حوالی رودخانه سند شناور بودند همه یکجا جمع ساخته شوند و با ریسمان بهم پیوست گردیده مانند پلی در آورده شود که زمینه عبور سپاهیان نادر شاه فراهم گردد ولی بقدر کافی ریسمان در منطقه یافت نمیشد. نادر دستور داد تا یال و دم اسپان را بریده و از آن ریسمان تیار کنند آنگاه با ریسمان های تیار شده و با چوب های بانکس که در منطقه به وفور پیدا میشد قایق ها را بهم بستند و استحکام بخشیدند که به این ترتیب پلی به درازی ۴۵۰ متر تیار شد. بدین گونه نیروهای نادر شاه که به سه ستون در آورده شده بود به تعقیب سواره نظام مسیر ۲۵۲ کیلومتری اتک تا جیلیم را پیموده و در ۱۸ رمضان در کنار جیلیم رسیدند.

2-3-2. گذشتن اردوی نادر از رود جیلم (جیهلوم)

ذکریا خان فرمانده و استاندار لاهور با ۱۰،۰۰۰ سرباز به سوی رودخانه جیلم برای جلو گیری از پیشروی ارتش نادر شاه آمد . همینکه نادر شاه به کناره های رودخانه جیلم قریب شد ذکریا خان به دربار دهلی پیغام فرستاد که: «نادر شاه افشار با سپاه بزرگ خود به این جا رسیده در کار گذشتن از رودخانه پنجاب (جیهلوم/Jhelum) می باشد . همه زمین دار های راه به او پیوسته اند . من با نیروی کمی که دارم آماده جنگ هستم . شما باید در فرستادن نیروی بسیار کمک کنید وگرنه چاره از دست می رود .

روز 18 رمضان ارتش ایران در کتاره راست نهر جیلم برای نبرد آماده شد . ستونی به درازی 6 کیلومتر مرکب از سوار و پیاده در کنار رودخانه جای گرفت و توپخانه به سوی قلعه نظامی جیلم نشانه گرفته آماده تیر اندازی بود . گدار های رودخانه همه در دست نیرو های ذکریا خان بود که توسط دستجات عساکر هندی بشدت محافظت میشد . نادر که ظاهراً به توپخانه دستور داده بود تا آنجا را مورد حمله توپخانه قرار دهد خود در 12 کیلومتری «کاخه سر»، گداری یافته با همه سواران به آب زده پس از گذشتن از رودخانه با شتاب به سوی دژ یورش برد . پس از یکساعت تیر اندازی وزد و خورد دژ جیلم را گرفت . پس از چند زد و خورد راهی چناب شدند که 60 کیلومتر با جیلم فاصله دارد . در کنار رودخانه مذکور، توپخانه هندیها خودشان را آماده دفاع کرده بودند . در این نبرد نادر شاه سردار امیر خان افغانی را برای نبرد با قلندر خان که ۲،۰۰۰ نفر داشت فرستاد . این سردار افغانی با گروهی از دسته های خود و سه هنگ از سواران ایرانی شبانه به یمین آباد یورش بردند . حمله سردار امیر جان چنان با چالاکگی انجام گرفت که قلندر خان مجال گریز نیافته در گیر و دار جنگ کشته شد . و سپاهیان او بسوی وزیر آباد گریختند . با کشته شدن قلندر خان گدار های دریای چیناب آزاد شد و نظامیان نادر شاه در کمال امنیت از آن عبور کردند .

سر تیپ حاجی خان بیک که برای کشف گدار های رودخانه راوی که در نزدیکی لاهور قرار دارد به آنجا تقرب جسسه بود گزارشی به نادر شاه فرستاد که بدین گونه بود: «ذکریا خان با ۲،۰۰۰ سرباز گدار های رودخانه را گرفته . نزدیک گدار ها پناهگاه های کوچکی برای توپخانه ساخته و توپ ها را در آن جای داده است . اردگاه ذکریا خان در میان رودخانه و شهر است .» نادر بدون اینکه توقف کند با اردویش براه افتاد و پس از پیمودن 100 کیلومتر راه یمین آباد تا رودخانه راوی نادر شاه با همه سپاهیان به کنار رودخانه رسیدند . و مانند رودخانه جیلم و چناب این بار از رودخانه راوی از پلی که در شب ساخته بودند با سربازانش گذشتند . در این کارزار سربازان نادر دو عراده توپ و 200 نفر اسیر گرفتند .

دو هنگ از پیاده نظام لاهور که میخواستند به کمک سپاهیان کنار رود خانه برسند به سوی شهر رانده شدند و پیادگان لاهور پس از دو ساعت زد و خورد تسلیم شدند.

در ماه رمضان 1151 هـ (1738) به سوی شهر لاهور پیش روی نموده و سربازان ایرانی باغهای شمالی شهر را اشغال کردند.

نادر شاه در شهر لاهور، در باغ شالیمار «شعله ماه» (که از بنا های تاریخی عصر تیموری میباشد و هنوز هم با همان زیبایی درخشندگی دارد که هندیها و پاکستانی ها آنرا بنام شالیمار یاد میکنند) [36] جای گزین شد و دستور داد سپاهیان از پیشروی به

³⁶ باغ شالیمار، باغی در حدود هفت کیلومتری مرکز شهر لاهور، کنار جادهای که از لاهور بزرگ به مشرق میرود. وجود مقبره های نیمه مخروبه و دروازه های مرتفع در طول جاده گواه آن است که این منطقه در قدیم چشم انداز دیگری داشته است. باغ شالیمار از جمله معدود باغهای دوره مغول است که در طول تاریخ، طرح اصلی ساختمان خود را حفظ کرده است. از تاریخ بنای باغ شالیمار اطلاع کافی در دست است. شالیمار لاهور را، علیمردانخان، حاکم قندهار از اعیان ایرانی، احداث کرد. وی پس از تسلیم آن شهر به سپاه مغول در 1048 به لاهور آمد. شاهجهان او را بگرمی پذیرا شد و به حکومت کشمیر و همچنین در 1049 به حکومت پنجاب گماشت. چون در حفر قنات و ترعه سازی مهندس مشهوری بود، اندکی پس از ورود، به فرمان شاه مأمور حفر ترعه ای شد تا از رودخانه راوی به باغهای شاهی آب برساند. اما پیش از اتمام کار به کابل منتقل گشت و ترعه یک سال بعد تکمیل شد. ساختمان این باغ که به صورت پلکانی و در سه طبقه بود، با همه گردشگاهها و بناها و متعلقش، در 1052 پایان یافت و در آن وقت شاه از آن بازدید کرد.

معماران از شیب باغ برای بنای پلکانی سه طبقه ای از جنوب به شمال بهره برداری کرده اند. بازدیدکنندگان امروزی از قسمت جنوبی وارد باغ میشوند، و حال آنکه معماران مدخل آن را از دو دروازه مجال در پایینترین قسمتها در نظر گرفته بودند و این امر برای عرضه مناظر برانگیزنده و غیرمنتظره، به وجود آوردن چشماندازهای دلفریب به هنگام صعود از طبقه های دیگر، رویاروشدن ناگهانی با منظره باغ، آبراهها و گلکاریهای گوناگون، صورت گرفته بود.

بعلاوه، اعجاب بیننده از دیدن آبنماها و آبشارها نیز مورد توجه بوده است که اختلاف ارتفاع بین سه طبقه را تحت الشعاع قرار میداد، و دیدارکننده هنگام بالا رفتن از طبقه ها تمام آن مناظر را پیش چشم داشت. ورود به باغ از پایینترین طبقه تنها برای عرضه زیباییها نبوده، بلکه با مراسم ویژه دربار نیز تناسب داشته است. از ویژگیهای باغ شالیمار بهره مندی آن از طبیعتی نیمه اختصاصی (ویژه شاه و درباریان) و نیمه عمومی برای پذیرایی از میهمانان و بارعام بود. شالیمار علاوه بر اینکه از بیرون دیده نمیشد، با دیوارهای آجری نیز محصور شده بود. مرتفعترین و اندرونی ترین و، نیز به سبب ارتفاعش، خوش آب و هواترین و خنکترین طبقه آن فقط برای درباریان پیشبینی شده بود، و ساختمانهای محکم و متعدد آن به اقامت آنها اختصاص داشت.

به گزارش نویسندگانی که در آن عصر میزیسته، بر خلاف رسم متداول به هنگام اقامت شاه و اهل حرمسرای او حتی احتیاجی به بر پا کردن یک خیمه هم نبود. بنا به منابع تاریخی این دوران، طبقه ها نامهای خاصی داشتند؛ طبقه اول «فرحبخش» و طبقات دوم و سوم «فیض بخش» خوانده میشد. اگر چه نمیتوان بصراحت این نامگذاریها را ناشی از رستنیهای طبقه ها دانست، ولی احتمالاً وجه تسمیه آنها نخست به سبب وجود درختان میوه از قبیل هلو، گیلاس، انبه، سیب و پرتقال در دو طبقه پایین و باغچه های گل در طبقه بالا بوده است.

ساختار داخلی باغ از طبقه های پایین و بالا با ابعاد یکسان و بخش باریکتر میانی تشکیل شده که مجهزتر و آراسته تر است. طبقه های باغ مستطیل شکل و به شیوه سنتی چهارباغ ساخته شده است. در قسمت میانی استخر بزرگی آب چهار آبراه متقاطع را تأمین میکرد. در آبراههای عریض و نیز در استخر مرکزی، بیش از صد فواره به شکل غنچه نیلوفر آبی وجود داشت؛ هر یک از بخشهای مربع شکل منشعب از آبراههای متقاطع نیز به شکل چهار باغ طراحی شده بودند. گذرگاه متقاطعی نیز مجدداً این بخشها را به باغچه های منفرد تقسیم میکرد.

فرحبخش دارای هشت عمارت بود که چهار باب آن در نقطه منتهالیه آبراههای متقاطع بود و به حصار باغ تکیه داشت و چهار باب دیگر به صورت برج در چهار کنج قرار گرفته بود. بنای وسطی «آرامگاه»، یعنی محل استراحت شاه جهان بود که سه اتاق آن با گچبری تزیین شده بود. فوارهای نیز هوای آنجا را خنک، و دسترسی به آب را تأمین میکرد.

عمارت وسیعتری به نام ایوان خصوصی و عمومی قصر نیز با پیشرفتگی به سمت خارج در جانب مشرق وجود داشت که به مصداق نام خود، محل بارعام بود. در این مراسم، شاه نباید محل اقامت خود را ترک میکرد یا به افراد پذیرفته شده، اجازه دخول میداد، بلکه با جلوس بر تخت، از بالای ایوان و بر فراز سر دیدارکنندگان و هیئتهای اعزامی به این کار مبادرت میورزید. روبروی ایوان اطاق خواب بی پیرایه بیگم صاحب قرار داشت که مخصوص شاهزاده خانم ارشد دربار بود. در انتهای شمالی طبقه سوم، تالار بزرگی با ستونهای مرمری سفید قرار داشت. تا زمان قبل از بازسازی آن در اوایل قرن سیزدهم، ستونها و سقفها گچبریهایی به شیوه معماری عهد مغول، با نقش گلها، درختان میوه، پیاله های پر از انگور و صراحیهای شراب داشتند.

بیننده ای که از پایینترین طبقه باغ به سمت دیوار طبقه میانی میرفت به فضایی روباز میرسید که در آن ضلع تعبیه شده بود. روی دیوار، طاقچه هایی ساخته بودند که بر رویشان در طول روز، ظروف چینی پر از مواد معطر و شبها چراغ بادی مینهادند. فوارهای روبروی دیوار و ذرات آب

شهر خودداری کند. ولی به سواره نظام دستور داد که قسمت های جنوب غربی و جنوب شرقی شهر را با جاده های آن در اشغال خود در آورند.

در همین روز تمام جاده هایی که به پایتخت شاهان مغولی هند منتهی میشد به تصرف سربازان ارتش نادر درآمد. نادر که يك سردار نظامی بود با ملاحظه نقشه لاهور به فرماندهان خود دستور داد تا توچخانه را به پهنه بلندی که نزدیک دیوار شمالی شهر بود جا بجا کنند. فرمان شاه ایران توپها جا به جا و به شلیک شروع کردند که شهر را زیر آتش گرفت. روز دیگر نادر به شهریان لاهور دستور داد چنانچه در ظرف 24 ساعت آینده اگر شهر تسلیم نشود بجا يكسان خواهد گریخت. اما با وجودیکه مردم لاهور از عاقبتی که بر شهر های سر راه که توسط نادر اشغال گردیده بود با خبر بودند با آنهم قوای هندی مستقر در لاهور آن ها را امیدوار به رسیدن سپاهیان کمکی و به نجات شهر امیدوار میساختند.

بزودی دروازه های شهر بر روی ارتش ایران باز شد و ذکریا خان همراه گروهی از بزرگان شهر در باغ شعله ماه به پیشگاه نادر شاه آمدند و کلید شهر را تقدیمش کردند. متعاقب آن 15 هنگ از نیرو های ارتش ایران از دروازه های شمال غربی و 5 هنگ سوار از دروازه های جنوب شرقی به شهر آمدند و نیروی پادگان شهر همه تسلیم گردیدند. تا شامگاه آن روز سرتاسر شهر به دست نیروی ایران افتاد.

روز دیگر (25) شوال شاهنشاه ایران با همه بزرگان شهر و ذکریا خان و شاهزادگان و ستاد ارتش خود به شهر درآمد. مردم شهر به پیشواز شاقه خوش آمد گفتند و ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روپیه بنام پیشکش با 56 زنجیر فیل تقدیم نمودند. سردار فخرالدین خان استاندار کشمیر را که پس از شورش مردم آنجا به لاهور آمده بود به پیشگاه نادر شاه آمده بندگی نمود. شهنشاه ایران دوباره او را به فرمانفرمایی کشمیر گماشته و به مردم آنجا پیغام داد که اگر از فرمان وی سرپیچی نمایند به سخت ترین پاداش خواهند رسید. و سپاه چپاولگری به سرکوبی آنان فرستاده خواهد شد.

افشان آنها از چند سو نور را میشکست. ظرفهایی که از این طریق در معرض نمایش قرار میگرفت، «چینیخانه» را، بویژه شها، به گنجینه کوچک تمام عمارتها تبدیل میکرد.

از دو طرف چینیخانه پله ها و پاگردهایی به طبقه میانی و به دو قبه مرمری، در شمال استخر چهار گوش، منتهی میشد. کناره های استخر با شکوفه های نیلوفر آبی طراحی و تزیین شده بود. در حال حاضر، پل باریکی طول استخر را به دو بخش تقسیم میکند و در وسط همچون جزیره مرمری مصنوعی وسعت میگیرد و در آنجا حفاظی دارد که بر روی آن با ظرافت کار شده است. این پل از دو سو به دو قبه منتهی میشود که با سنگ ماسه ای ساخته شده است. در زیر قبه طبقه فوقانی باغ، آب از شیب مرمرینی به استخر جریان مییابد. درست در محل تلاقی این آبشار مصنوعی با سطح استخر، اورنگی از مرمر با ملبله کاری ظریف قرار دارد که شاه جهان در مناسبتهای رسمی بر آن جلوس میکرد.

در دو جانب استخر باغهایی هم وسعت و کم ارتفاع قرار دارند. طراحی هندسی راهها، که زمین را به باغچه های جداگانه تقسیم میکند، هنوز باقی است. این راهها که از سطح پیرامونی خود کمی بلندتر و آجر فرش اند، در گذشته زیر سایه در ریف سرو قرار داشته اند

مرجع: History of the Punjab , Lahore I89I, 360, 364; idem, Lahore: its history, architectural remains and antiquities , Lahore 1892, 140-144, 246-250b

ناصر خان فرماندار کابل و پشاور را برای نگهداری راه پشت ارتش ایران با گروهی از سپاهیان به اتک فرستاد. ذکر یا خان نیز دوباره به فرمانفرمایی استان لاهور گماشته شد و یک اسب سواری خوب با زین و برگ زرین نشان به وی بخشید. [37]

2-3-3. تسلیمی لاهور

قبل از اینکه به تسلیمی لاهور از جانب نادر شاه و ارتش بزرگ تهاجمی آن وارد بحث بیشتر شویم در مورد موقعیت و جایگاه این شهر تاریخی می پردازیم:

لاهور یکی از بهترین شهر های شبه قاره هندوستان است که در تقسیمات سیاسی سال 1947 متعلق به کشور تازه تأسیس پاکستان گردید در 16 کیلومتری شمال غرب هند با ایالت راجستان هند هم سرحد بوده بعد از کراچی بزرگترین شهر پاکستان و مرکز سقافت و فرهنگ اسلامی بحساب می رود که یادگار های برجسته ای از عهد غزنویان در آن تا هنوز بمشاهده می رسد؛ تاریخ جهان کشای سبکتگین مشعر بر این است که لاهور از سال 492 تا 508 یا 509 هق در زمان سلطان مسعود غزنوی پایتخت سلسله غزنوی شد، ولی در 582 هق شهاب الدین غوری (معز الدین محمد سام) آن را گرفت. چنگیز خان و امیر تیمور این شهر را تاراج کردند. در دوره سلطنت مغول در هند، آگره و دهلی و لاهور سه شهر مهم امپراتوی مغول بودند، و در دوره آنان لاهور به اوج شکوه و جلال رسید، و مدتی نیز پایتخت بود. سلاطینی که به تأسیس ابنیه در آنجا همت گماشتند اکبر، جهان گیر، شاه جهان، و اورنگزیب را میتوان نام برد. مقبره جهان گیر و همسر مشهورش نور جهان در آنجاست. پس از سقوط امپراتوری مغول مهاجمین مختلف (از جمله نادر شاه افشار و احمد شاه درانی) بدانجا تاختند. همچنان لاهور مدتی صحنه تاخت و تاز بین مسلمانان و سیکها گردید که در آن زمان به ویرانه مبدل شد. رنجیت سنگه آنجا را پایتخت خود قرار داده و پس از دومین جنگ سیک در 1849 لاهور جزء هند بریتانوی و کرسی ایالت پنجاب شد که در تقسیم شبه قاره هند درآمد و 1947 کرسی ایالت پنجاب و مربوط به پاکستان گردید. لاهور از قرون 16 و 17 یک کاخ پر شکوه از عهد مغول دارد که این کاخ و قلعه آن دارای دروازه بزرگ و معروف به دروازه فیل است، که بالای آن دو بیت فارسی مرقوم است. از ابنیه جالب دیگر آن مسجد وزیر خان (143-44 هق) مقبره رنجیت سنگه و مسجد مروارید. یکی از

³⁷ نادر پسر شمشیر (تاریخ امپراتوری نادر شاه افشار، پیشین، 116 تا 140؛ جیمز فوز ایلسو، جنگ ایران و هند (تاریخ نظامی) در سال 1151 ه، تهران: 1309، صص 17 تا 45؛ سایکس پرسی، تاریخ ایران، حمله به سند 1151-52 ه (1739)، پیشین، (تاریخ ایران، متن ج: 2، صص 385، نسخه دیجیتالی 886؛ سر مارتین دیوراند، ترجمه سید محمد علی تهرانی، کتاب نادر شاه افشار، چاپ قلمی مطبعه شمس المطابع حیدر آباد دکن، 1332 هجری، صص 32 تا 44؛ لکهارت، «نادر شاه»، ترجمه مشفق همدانی، چاپخانه مشرق، تهران 1331، ص 176، جنگ کرنال.

جالب ترین باغهای آن باغ شالیمار (شعله ماه) که در اواسط قرن 11 هجری بنا یافته است . در لاهور مقبره های اکثر مشاهیر عرفان مربوط به عهد غزنوی از قبیل علی هجویری غزنوی ، مسعود سعد سلمان و صد ها عارف و شاعر نامی موجود است، همچنان قبر علامه اقبال لاهوری شاعر و متفکر سده بیستم بنیان گذار دولت جمهوری اسلامی پاکستان، نیز در همین شهر میباشد . این شهر، دارای دانشگاهها ، خطوط آهن، فابریکات صنایع میخانیکی ، نساجی و طباعتی و هزاران کارگاه های خورد و بزرگ دیگر بوده که در این شهر فعالیت داشته ستون صنایع فلزی کشور پاکستان را میسازد . علاوه بر آن دارای اماکن مقدس ، مساجد ، پارکهای تفریحی و تفرجگاه های بی نظیر و باغهای زیبا و وسیع و مرفه میباشد

نمایی از شهر لاهور





تصویری از دانشگاه پنجاب:



دختران دانشجویی هندی در لباس و زیورات سنتی در جشنواره تیج



شهر لاهور در فاصله 430 کیلومتری غرب دهلی نوبرار دارد. از لحاظ کشاورزی غنی بوده و مهم ترین مرکز فرهنگی پاکستان است؛ دانشگاه پنجاب در لاهور قرار دارد که در سال (1884) تأسیس و کتابخانه آن حاوی 200 هزار جلد کتاب میباشد که از بزرگترین کتابخانه های ملی آسیا است. (مولف)

«لاهور یکی از بهترین شهر های تاریخی هندوستان، که هم اکنون در محدوده جغرافیایی پاکستان تعلق دارد، آب و هوای آن خوب و در پیرامون شهر باغها و سبزه زار ها و مرغزار های بسیاری است رود خانه راوی از پنج کیلومتری غرب شهر میگردد. هنگام لشکر کشی نادر شاه دور این شهر دیوار آجری به درازی 10 کیلومتر کشیده شده و در هر چند متری دیوار بارویی ساخته شده بود که در هنگام یورش دشمن سربازان تفنگدار در آن به پاسداری از شهر می پرداختند. بخشی غربی شهر دیوار همه گدار های رود خانه را دید بانی میکرد. دشت های بیرون شهر با داشتن مرغزار های پهناور چراگاه گوسفندان بسیاری بود و مردم شهر بیشتر به نگهداری دامهای خانگی می پرداختند.

گرچه شاهنشاه ایران میخواست در پیرامون شهر چند روزی اردو را آسایش دهد ولی پیش از گرفتن شهر این کار را روا ندانست. از یک سو نیز گرفتن شهر تا اندازه ای دشوار بود زیرا شهر لاهور با داشتن دیوار بزرگ و مستحکم خود و بارو های بیشمار میتوانست مدتها استادگی کند.

شاهنشاه ایران در اندیشه چاره دیگری بود تا شاید بتواند بدون جنگ و خونریزی شهر را بدست آورد.

ذکریا خان که کار محاصره شهر را سخت دید نماینده ای به پیشگاه نادر شاه فرستاده و درخواست مهلت کرد. ولی نادر شاه بدون اینکه به نماینده او پاسخی بدهد او را به شهر بازگردانید.

پس از رفتن نماینده ذکریا خان خود نادر شاه در کنار شهر به بررسی پرداخت و چند جایگاه مناسب برای توپخانه یافته دستور داد توپها را به پهن بلندی که نزدیک دیوار شمالی شهر بود ببرند.

توپخانه ایران به فرمان شاه در محل معین شده جا به جا و به شلیک آتش آغاز نمود و گلوله های سنگی توپخانه شهر را زیر باران آتش گرفت.

فردای آن روز نادر شاه به مردم شهر پیغام داد چنانچه در مدت 24 ساعت دیگر شهر تسلیم نشود با خاك يكسان خواهد شد . مردم شهر که از قوه اردوی نادر شاه در طول مسیر لاهور از قبل آگاهی یافته بودند میدانستند شهر های دیگر میان راه چسان گرفته شده از این پیام سخت بیمناك گردیدند ، ولی گروهی از افسران ارتش هند آنها را امیدوار کرده و بدین گونه میخواستند مردم را به پایداری در برابر نیرو های ایران انگیزه بخشند .

بعد از گذشتن آن روز مردم و بزرگان لاهور به معیت ذکریا خان در باغ شعله ما به حضور نادر آمده و رسماً شهر را به وی تسلیم کردند .

10 هنگ از نیروی ارتش پیاده ایران از دروازه شمال غربی و پنج هنگ سوار از دروازه های جنوب شرقی به شهر داخل شدند و نیرو های پادگان شهر که رهبری آن را ذکریا خان داشت با خود ذکریا خان تسلیم گردیدند . چنانچه تا شامگاه آنروز تمام نیرو های نادر در سراسر شهر لاهور استقرار یافتند .

نیرو های ایران بسته ماه رمضان را در آن شهر به آسایش پرداخت و نادر شاه به کمک جاسوسانش توانست در این مدت اطلاعات خوبی از دشمن بدست آورد .

او بخود معلوم کرد که شمار سپاهیان ارتش هند تا ۲۵۰,۰۰۰ نفر میرسد و محمد شاه توپخانه قوی خود را با پیل های جنگی آماده نبرد نموده است . این گفتگو که کم کم در میان سپاهیان ایران پیچید آنها را هراسناك ساخت . نادر بزودی متوجه این اندیشه اردو شد همگی سران سپاه و افسران نیروی نظامی خود را در میدان بزرگ ارگ لاهور فرا خواند و به جنگجویان خود گفت:

«سپاهیان من! تاکنون در همه جنگها پیروز بوده ایم، به یاری خداوند توانا در این میدان بزرگ نیز که از همه ی جنگها مهیب تر و خونین تر خواهد بود باید کامیاب شویم و زور بازوی مردانه خود را به جهانیان نشان دهیم.» [38] (سپاهیان نادر بمنظور تجدید قوا بیشتر از یکماه را در لاهور به استراحت پرداختند)

³⁸ نادر پسر شمشیر ، پیشین ، صص، 141 تا 146 ؛ تاریخ جنگ ایران و هند ، پیشین ، صص 24 تا 40 ؛ ژان پل رو ، تاریخ ایران از آغاز تا امروز ، پیشین ، ص 336 ؛ مولزورث سایکس پرسی ، تاریخ ایران ، پیشین ، (لشکر کشی نادر به هند ، ص متن 887 ؛ تاریخ جهان کشای نادر ی) در مورد شهر کرنال و پانی پت) ، ص 708.

بخش دوم

بحث چهارم

از کرنال تا دهلی

2-4-1. بین کرنال و دهلی

پس از چهار روز راه پیمائی ارتش نادر شاه به آبادی سرهند کنار رودخانه ستلج رسید. در این محل زد و خورد مختصری با سپاهیان هندوستان رخ داد که حاجی خان بیک آنها را مصروف جنگ نگه داشت تا هفت هنگ از پیاده نظام نادر از آب گذشتند. در روز نهم ذیقعد همگی سپاهیان ایران از آب گذشتند.

در ظهر روز دهم ذیقعد به عظیم آباد رسیدند. آنها در عظیم آباد با دو هنگ از نیروهای هند مقابله نمودند. که بعد از دو ساعت نیروهای مذکور پادگان نظامی شان را با ساز و برگها ساخته بجانهای بزرگان منطقه پناه بردند. روز بعد در منطقه شاه فیروز ارتش نادر با قوای کمکی هندیها که تازه بمحل آمده بودند مصاف داد که بعد از دو ساعت زد و خورد آنها نیز به هزیمت رفتند و محمد شاه پادشاه هند که از شکستهای پی هم سپاهش در برابر اردوی نادر در حالت قلق و اضطراب بسر می برد با افسران خود به رای زنی و کنکاش پرداخت. نظام الملك کهیل فرماندهی ارتش هند پیشنهاد نمود که نیروی هند پیشدستی حمله در جنگ را بدشمن واگذار نماید. گرچه پادشاه این پیشنهاد را پذیرفت ولی سران لشکر به او سخت مخالفت نموده محمد شاه را وادار نمودند که در جنگ پیش دستی نموده از کرنال به سوی شاه فیروز جایی که نادر سپاهیان را بمحالت آماده باش جنگی (وضع الجیش) در آورده بود. شاه هند در این پیشنهاد همه افسران نظامی هند را مصمم دید تا چار فرمان پیشروی به شاه فیروز را داد و شامگاهان در نزدیکی شاه فیروز اطراف نموده و منتظر چهل هزار نیروی کمکی که از دهلی قرار بود با آنها پیوست شوند منتظر ماندند. نیروهای نادر که روی یک تصادف جنگ را آغاز کرده بود با نیروهای سعادتخان نظام الملك برخورد پس از یک ربع زد و خورد آنها را پس زده و بسیاری از بار و بینه سعادتخان

را بچنگ آورده پس نشستند و توانستند پیشروی کنند و لا جرم پس نشستند. نادر شاه که خیال محاصره نیروی دشمن را داشت دفعاً برنامه جنگی خود را تغییر داده با همه سپاهیان خود بسوی میدان جنگ و نیروی بزرگ هند رو آورد. نیروی ایران در کناره رود خانه شب توقف نمودند.

شبانه‌گاه در میان سپاهیان ارتش نادر هیاهویی پیچیده بود که گویا ارتش هند به خرطوم پیل های جنگی خود شمشیر هایی بسته است و با این آرایش هولناک حمله خواهد نمود.

ولی برای سردار بی مانندی همچون نادر شاه افشار این نیروی وهشتناک دشمن نیز مانند تنگه خیبر - آب سند - و فتح لاهور نا چیز بود. نادر شاه شبانه‌گاه افسران را پیش خوانده و به آنها فرمود:

برای نابود کردن ستون فیل های جنگی محمد شاه چاره خوبی اندیشیده ام، به همه سپاهیان گوشزد نمائید هیچ بیمی بدل راه ندهند به زودی در پایتخت هند خواهیم بود.

همان شب پیغام نادر شاه در میدان اردو پخش شد ولی هیچ کس نمیدانست نادر شاه چگونه با این نیروی وحشت آور دست به گریبان خواهد شد.

2-4-2. رویا رویی نیروی جنگی دو ارتش (هند و ایران)

قوتها و تجهیزات ارتش هند

200000 سرباز

نیروی سواره و پیاده و توپخانه

500 عراده

توپهای سنگین و سبک

2000 زنجیر

ستون های پیل های جنگی

قوت‌های ارتش تهاجمی ایران

90000

نیروی سواره و پیاده و توپخانه

150 عراده

توپ‌های سنگین و سبک

ستون‌های اشتبار در برابر پیل‌های جنگی

آرایش ستون‌های چهارگانه جنگی هند

ستون اول 2000 فیل جنگی که در خرطوم‌هایشان شمشیرهای برنده بسته شده بود به فرماندهی نظر محمد خان افسر هندی.

ستون دوم 30000 نیروی سواره و پیاده و توپخانه سنگین به فرماندهی خان دوران سپهسالار ارتش هند. در پهلو راست این ستون

مظفر خان، علی احمد خان، میرقلی خان، شهداد خان، خان زمان خان و در پهلو چپ فخرالدین خان، عظیم‌الله خان، جانی خان

و سید نیاز خان که هر یک از افسران نامی هند بودند جای داشتند. که بر علاوه هنگ ممبر پارام و دسته جات سند که بهترین

جنگجویان هند و بودند در این ستون جای داشتند.

ستون سوم 40000 نیروی سواره و پیاده به فرماندهی سعادت‌خان برهان‌الملک، فرمانفرمای اوده و لکنه‌ور سردار بزرگ هند.

ستون چهارم – ستون بزرگ نیروی ذخیره ارتش هند که بارگاه محمد شاه پادشاه گورکانی و چادرهای نظام‌الملک کفیل فرماندهی

ارتش هند و سعد‌الله خان وزیر در این ستون بود.

این نیروها در بیش از 50 هکتار زمین برابر به 250 جریب زمین در دشت کرنال جایجا شده بودند.

نیرو های ارتش ایران

آرایش جنگی ارتش ایران در چهار ستون بدین گونه بود:

ستون اول - سواران سنگین اسلحه با توپخانه سنگین. در پهلوی آنها زنبور کچی ها. پرچم ارتش ایران در مرکز این ستون جای داشت.

ستون دوم - ستون شتر های آتشبار (این ستون در پشت سواره نظام ستون يك پنهان گردیده بود.)

ستون سوم - پیاده سنگین اسلحه در دو پهلوی آنها سواران گرجی و بختیاری.

ستون چهارم - سواران گارد شاهی و کوهستانی های قلات و کُردها.

این جنگ بزرگ بروز 14 ذی قعدة سال 1151 هجری آغاز گردید. برای پیشدستی بچنگ، نادر شاه هیچگونه دستوری نداد و فرمود:

تا از اندیشه دشمن آگاه نشویم هیچ گونه اقدامی نخواهیم نمود. بدین ترتیب پیش دستی و شروع چنگ به ارتش هند واگذار شد.

بعد از ظهر همان روز سواره نظام ارتش هند جنگ را آغاز کرد و در مرتبه اول دیده بانان ارتش ایران را زیر شلیک گلوله های توپچی قرار دادند و متعاقب آن آتش توپخانه به لشکر گاه ایران نیز رسید. که از جانب ارتش ایران بی جواب نماند.

با به جنبش آمدن ارتش هند جنگ سختی در گرفت. نادر شاه برای درهم شکستن سواره نظام دشمن شیوه دیگری بکار برد، بدین گونه که در چند جای میدان دسته های سواره نظام رادر کمین گذاشت. سپس 500 تن از پیادگان تفنگدار را به سوی نیروی خان دوران و 500 تن را به سوی ستون سعادت خان گسیل داشت و بدین گونه دشمن ناگزیر شد بچنگ پردازد. این پیادگان ایرانی با مانور های خسته کننده به آزار دشمن پرداختند و دسته های سواره نظام دشمن را پیش کشیدند.

سواره نظام هند به پیادگان ناچیز ایران هجوم آوردند و هنگامیکه نزدیک رسیدند ناگهان دسته های سواره نظام ایران که در کمین بودند بر سر سواران هند ریختند و آنها را مانند گندم درو می کردند .

نادرشاه خود نیز با 1000 سوار افشاریه هر سو می تاخت و فرمان میداد . سواران ایران شمشیرکش و باشپور فریاد کنان از هر سو به سواران هندی تاخت آوردند . هر دسته که خسته میشدند بدون درنگ دسته ی تازه نفسی جای ایشان رامی گرفت و آنان نیز به پشت گرمی فرماندار بزرگ و توانای خود یورشهای سخت بدشمن برده با شمشیر های آخته سواران گورکانی را مانند برگ در تالک بر زمین می ریختند . با تردستی و شیپور زنی و چابکی ای که سواران نادر بخرج دادند سود مند واقع گردیده و از چنین چشم زخمی نیروی هند روحیه خود را از دست داد .

ساعت 2 بعد از چاشت هندی ها با دادن کشته فراوان پشت بمیدان جنگ کرده پا به فرار نهادند که از طرف سواران ایرانی دست از آنها برداشته دنبال شان کردند و هنگام گریز نیز چندین هزار از آنان را بجاک و خون انداختند .

از افسران بزرگ هند شیرجنگ خان و چندین تن از خویش آوندان او دستگیر شدند . مراد خان افسر دیگر هندی زخم کاری برداشت . مظفر خان افسر نامی و خان دوران خان و فرمانده هنگ یکم با گروهی از افسران زیر دستش کشته شدند . چندین تن از افسران دیگر هندی زخم دار شده به اردگاه خود گریختند و آنهایی که توانستند فرار کنند نیمه جان در میدان جنگ افتادند .

با تارک شدن هوا نادرشاه فرمان بازگشت به نیرو های خود داد . این در حالی بود که پهلو راست ستون های دشمن مجودی خود از هم پاشیده میشد . ستون یکم قوای هند مانند نیم دایره ای که گودی آن بسوی خودشان بود از هم باز شد .

گروهی از سربازان هندی با استفاده از تاریکی شب پا به فرار گذاشتند و آشوبی در میدان سپاه هند افتاد . محمد شاه خود بخاطر جلو گیری از شورش و جبیره شکست روز قبل به سختی به ارایش نظام پرداخت . او ستون یکم را دوباره آرایش داد تا از پراگندگی سپاهیان جلو گیری شود .

2-4-4. دومین حمله بزرگ ارتش هند

روز 15 ذیقعد بزرگترین حمله سپاه هند آغاز شد. تا نزدیکی ظهر سواران دو سپاه در دو پهلو و توپخانه در مرکز جنگ پرداختند. ولی ناگهان ستون پیل‌های جنگی ارتش هند داخل میدان جنگ شده به آرامی پیش آمد. در دنبال ستون پیل‌های جنگی پیاده نظام با تفنگ‌های کوتاه و خنجر به فرماندهی خان دوران و پس از آنها نیز سواران سعادت خان به جنبش درآمدند.

محمد شاه پادشاه هند نیز میان سنگرها برای دفاع آماده بود.

توپخانه ایران به سوی پیلها و پیادگان هندی تیراندازی میکرد ولی چون از تیراندازی توپخانه نتیجه‌ای حاصل نمیشد به دستور نادر شاه خاشاک تنورهایی را که در پشت شترهای آتش بار جای داده بودند یکباره آتش زدند و آنها را در پیشاپیش ستون یکم به سوی پیلها راندند. آتش که پشت شترها را گرم کرده و می‌سوزانید، همگی یکجای کنده فریاد کمان به جست و خیز درآمدند و شتربانان آنها را بسوی فیلها راندند. در این وقت توپخانه ایران نیز ستون پیلها را زیر ضربات توپخانه گرفت. فیلها که از دیدن منظره شترهای آتشفشان بی‌اندازه ترسیده همگی بدور هم گرد آمدند و در همین هنگام بود که توپخانه ایران مرکز فیلها را به باد شلیک گرفته بود. فیلهای سراسیمه برگشته به سوی سپاه هند پا به فرار نهاد و خود را به ستون خان دوران زدند.

در همین هنگام شیپور هجوم همگانی ارتش ایران نواخته شد و ایرانیان به مجبوحه این پریشانی و پراگندگی بدشمن سخت‌یورش بردند. پیادگان از مرکز و سواران از دو پهلو به سپاهیان هند تاخت آوردند. کشتار هولناکی در گرفت. سواره نظام ایران بیداد میکرد.

جنگ یکساعت به همین سختی دوام داشت و در همه جا جنگ تن به تن بود.

در این هنگام محمد شاه خدیو هند پیاده نظام سنگین اسلحه را از میدان نبرد پس کشید و ستون تازه نفسی بجای آنها فرستاد. جنگ تا شامگاهان دنباله داشت و در سراسر جبهه پیروزی و پیشروی با ارتشیان نادر شاه بود.

در کشمکش جنگ یکی از پسران خان دوران و مظفر خان برادرش کشته شدند و پسر دیگرش بنام عاشور خان زنده دستگیر شد و خود خان دوران نیز زخم بزرگی برداشت. پس از زخمی شدن خان دوان خان ستون او از میدان جنگ بیرون شد ولی محمد شاه دوباره پیاده نظام سنگین اسلحه را بجای ستون خان دوران فرستاد و فرماندهی این ستون را نیز به سعادت خان برهان الملک سپرد. دوباره جنگ با همان شدت آغاز گردید.

پس از آنکه نیروی تازه نفس به کمک هندی ها آمد بر تری جنگ با هندیها شد و سواران ایران که چهار ساعت پی در پی می جنگیدند خسته و کوفته شده بودند، چندان که بدون رساندن کمک کارشان سخت بود. در این هنگام نادر شاه فرمان داد تا ستون نصر الله میرزابکمک بیاید ولی همینکه این ستون پیش آمده نیروی هند نیز کمک دیگری رسید و نصر الله میرزا با ستون سعادت خان روبرو شد.

نادر شاه چون چنین دید ناگزیر شد آخرین ستون ذخیره سواران گارد شاهی را پیش بخواهد. همینکه سواران گارد شاهی به میدان نبرد رسیدند همه جا برتری با ارتش ایران شد و ارتش هند تا سنگر هایشان پس نشستند. درین هنگام ارتش ایران بزرگترین ضربت کاری خود را به نیروهای هند وارد آورد و کار هندیان را یکسره کرد.

سعادت خان فرمانده نیروهای پیاده و سواره هند در این حمله با تبار محمد خان برادر زاده اش دستگیر شد. وی که بر بالای فیل ارتش را نظاره ورهبری میکرد، در گیر و دار جنگ فیل سواری او، از ناحیه شکم زخمی شد و یکی از چابک سواران گارد شاهی نادر شاه به چابکی فیل بان سعادت خان را با نوک نیزه از پشت گردن پیل به زیر انداخته و خود بر روی فیل بلند شده و بگردن آن جست و در يك چشم بهم زدن فیل را بسوی نیروی ایران راند.

همه این پیش آمد ها چنان به چالاکي انجام گرفت که تا سپاهیان دشمن آگاه شدند سردارشان دستگیر شده بود و سعادت خان که در هودج فیل بود بدین گونه اسیر شد.

پس از گرفتاری سعادت خان سپاهیان هند از جنگ روگردان شده به دفاع پرداختند و چون شب در رسید بود ارتش ایران از جنگ دست برداشت. بخش اعظمی از توپخانه هند در میدان جنگ گیر ماند و به جنگ سپاهیان ایران افتاد.

در این جنگ دو روزه ۲۰،۰۰۰ نفر از ارتش هند کشته و چندین هزار نفر زخمی و اسیر شدند. از افسران نامی هند واصل خان فرمانده گارد شاهی محمد شاه و شهدادخان افغانی، یادگارخان، میر حسین خان گوکه، اشرف خان، اعتبار خان، عاقل بیگ خان و علی احمد خان با 100 تن از سران لشکر کشته شدند. و شمار کشته شدگان ایران بیش از ۲،۰۰۰ نفر نبود که نادر شاه افشار چنین گوید:

چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار چنین نماید، شمشیر خسروان آثار

از سر شب تا نیمه های شب افسران بلند پایه ارتش محمد شاه در سراپرده او جهت رای زنی گرد آمدند و نیمه های شب بدون اینکه به نتیجه درستی برسند به چادرهای خود رفتند.

روز 16 ذیقعد چون بسیاری از سپاهیان هند گریخته بودند ستون های ارتش هند خالی و در همین هنگام ارتش ایران آماده حمله بودند.

سرداران هند سپاهیان خود را در اطراف سراپرده محمد شاه گرد آوردند تا ظهر آن روز ارتش هند خود را آماده دفاع نمودند ولی از ارتش ایران هیچگونه اقدامی نشد.

در این میان گزارش رسید که خاندوران خان با همان زخمی که در جنگ برداشته بود در گذشت. پس از آنکه خبر مرگ سپه سالار ارتش هند در اردوی ایران پیچید فرماندهان ارتش از نادر شاه خواست تا اجازه حمله به سنگر های محمد شاه را بدهند ولی شهنشاہ ایران پذیرفته به آنها فرمود:

بزرودی خود محمد شاه سر تسلیم پیش خواهد آورد.

ارتش ایران تا ظهر روز سوم جنگ برای اینکه از تصمیم محمد شاه آگاه شود به آرایش جنگی پرداخت. محمد شاه که به خوبی میدانست این بار شکست ننگینی خواهد یافت از این رو چند تن از افسران را با پرچم های سفید به اردوی ایران فرستاد و خواستار متارکه جنگ شد.

نادر شاه نمایندگان محمد شاه را پذیرفته پیشنهاد او را قبول کرد.

2-4-5. پیمان متارکه جنگ

روز 17 ذیقعدة نظام الملك و عظیم الدوله وزیران هند به دستور محمد شاه برای بستن پیمان متارکه جنگ به اردوی ایران آمدند و شش ساعت در آنجا بودند ولی توانستند نتیجه بگیرند. زیرا پیشنهادات نادر شاه بسیار سنگین بود.

روز 18 ذیقعدة به اجازه محمد شاه نمایندگان همه پیشنهاد های نادر شاه را پذیرفتند و پیمان متارکه بسته شد:

1. پادشاه هند باید به اردگاه ایران آمده پیمان نامه متارکه ی جنگ را شخصاً امضاء نماید.

2. پس از امضای پیمان نامه. سربازان هند خلع سلاح شوند. و پی کار خود بروند.

3. توپخانه و مهمات جنگی ارتش هند به ارتش ایران تسلیم شود.

4. چون ارتش ایران در راه پیمایی ها خسته شده باید به پایتخت هند رفته چندی آسایش نمایند.

5. گفتگوی صلح پس از امضای پیمان نامه در شهر دهلی پایتخت هند آغاز و انجام داده شود.

بیشترین چیزی که ارتش ایران را در جنگ های کرنال به پیروزی قطعی رسانید همانا بی باکی خود نادر شاه بود زیرا شهنشاه ایران پیشاپیش سپاه پهلو پهلو بیلهوی سربازان و سواران خود مانند یک سرباز می جنگید.

2-4-6. محمد شاه در اردوی نادر شاه

محمد شاه پادشاه گورکانی هند پس از شکست قطعی در جنگ سه روزه کرنال و پذیرفتن متارکه پنج ماده‌ای نادر شاه خواست تا شخصاً به اردوی نادر شاه برود. همینکه محمد شاه به سرپرده اردوی نادر شاه رسید نادر شاه پیش رفته چند گامی آمد. دو پادشاه یکدیگر را دوستانه در آغوش گرفتند و نادر شاه مهمان گرامی خود را روی مسندی کنار خود نشاند. کاری که نه در تاریخ فتوحات اسلامی و نه بعد از آن هیچ پادشاهی تا این اندازه فرو گذاشت و تساهل نکرده است. نادر شاه به تعارفات معموله چنین فرمود:

«شگفت است که شما این همه در کار خود بی قید و بی اعتنا باشید. بارها به شما نامه نوشتم، نماینده فرستادم، اظهار دوستی کردم، وزیران شما روانداستند پاسخ کافی برای من نفرستید؛ بواسطه عدم انتظامات، یکی از نمایندگان من، بر خلاف همه قوانین در کشور شما کشته شد. سهل است، هنگامیکه داخل کشور شما شدم. گویا اعتنایی بکار خود نداشتید اقلاب فرستید پرسید من کیستم و مرادم چیست؟ هنگامیکه به لاهور رسیدم، يك تن از جانب شما پیامی و سلامی نیارود گذشته از این پاسخ پیام و سلام مرا ندادید. پس از اینکه گماشتگان شما از خواب غفلت و نادانی بیدار شدند و همه راه های چاره و اصلاح مسدود شد. با کمال بی نظمی پیش آمدند که جلوارتش مرا بگیرند و همه خود را نزدیک دام آوردند. اینقدر عقل و احتیاط نداشتند که اقلاب برخی را بر جای بگذارند، تا اگر پیش آمدی رخ نماید، بتوانند کاری بکنند و امور را اصلاح نمایند. گذشته از این که به کمال بی عقلی در میان سنگر های خود گرد آمدید، تصور نمیکنید که اگر دشمن از شما نیرو مند تر باشد، شما نمیتوانید بدون آب و خوار و بار در آنجا بسر برید و اگر ناتوان تر از شما باشد، غیر لازم بلکه ناشایسته بود، که خود را محصور نمایید؛ اگر به دشمن اعتنایی نداشتید و او ا بی ملاحظه می پنداشتید نمی باید خود را به خطر اندازید. يك سردار کار آزموده و کاردان را می فرستادید که در مدت کمی او را بیچاره و نابود نماید. ولی اگر از تجربه و رفتار به قاعده نیز می ترسیدید، به طریق اولی نمی بایستی پس از این که او را بدین گونه به جنگ واداشتید، همه چیز خود را یکباره به مهلکه بیندازید؛ وانگی پس از اینکه خود را بدین گونه گرفتار کردید و تکلیف صلح کردم، شما به تصورات کودکانه و عزم جاهلانه چنان مغرور بودید که گوش به هیچ گونه مذاکره ندادید و مصالح کار خود را ندانستید، تا اینکه سر انجام به یاری خداوند

هر دو جهان و به زور شمشیر جنگجویان پیروز اردوی ایران دیدید چه رویداد! نیاکان شما کشور را خراب نگهداری میکردند، ولی در دوره شما خراب تر شد و ما را وادار نمودید که متحمل زیانهای جنگ و اردو کشی بشویم. اما، چون تا کون از دودمان تیمور نسبت به کشور شهنشاهی ایران آزار و زبانی نرسیده من پادشاهی هندوستان را از شما نخواهم گرفت ولی چون بی قیدی و خود خواهی شما مرا وادار کرده که راه درازی را پیموده هزینه گزاف بنمایم و ارتش ما هم بواسطه راه پیمایی بسیار خسته و از خوار و بار و ملزومات دست تنگ هستند، باید به پایتخت هند بیایم و در انجا چند روزی بمانیم، تا ارتش نیز خستگی بگیرد و خسارات جنگ که با نظام الملك قرارداد شده تسلیم شود. پس از آن شما را مجال خودخواهم گذاشت تا بکار خویش پردازید . . .»^[39]

³⁹ نادر پسر شمشیر پیشین، صص، 147 تا 159؛ رک. تاریخ نظامی جنگ ایران و هند در سال 1151 هجری از جنگ های نادر شاه در هند، تألیف، جمیل فوزایلون معلم مدرسه نظامی تهران، چاپ تهران: 1309، صص 41 تا 64.

بخش دوم

بحث پنجم

آخر کار حملات تهاجمی نادر افشار از لاهور به کرنال

2-5-1. مقدمه

سلسله بابریان در هند مانند سلسله صفویان ایران که در عهد شاه سلطان حسین صفوی آخرین امپراتور این خانواده توسط شاه محمود غلجائی خلع و در موقعیتی قرار گرفت که ناگزیراً تاج سلطنتی صفوی را که از شاه اسماعیل اول به ارث به او رسیده بود به سر شاه محمود غلجائی گذاشت و بعداً هم ناظر قتل عام خانواده خودش و اراکین دولتش نیز بود. شاه حسین غلجائی او را تا اخیر زنده نگهداشت تا ناظر آخرین بدبختی هایش باشد؛ باز که شاه حسین غلجائی توسط اشرف پسر کاکایش بقتل رسید و تاج صفوی را بر سر گذاشت در آخرین روز های سلطنت خود که در همه جبهه ها در مقابل نادر شاه افشار که ملقب به طهماسبقلی خان بود، چنینکه کاخ سلطنتی اصفهان را ترك می‌گفت شاه مخلوع نگون بخت را نیز گشت.

در این وقت خاندان سلطنتی هندوستان مانند سلسله پادشاهان صفوی رو به فروافتادن بود چنانکه محمد شاه نسبت به بابر، اکبر تقریباً همان حال شاه سلطان حسین را نسبت به شاه اسماعیل و شاه عباس اول داشت انقراض یا نابودی امپراتوری مغول در اواخر سلطنت طولانی اورنگزیب 1069 تا 1119 هجری ق. (1658-1707) آغاز گردید و ده دوازده سال بعد جنگ‌هایی که بر جانشینی وی در گرفت انحلال سلسله مغول را تسریع کرد. گذشته از آن رویکار آمدن بهادر شاه 1119-1124 هق (1707-1712) و تورانیان و حکومت های ایرانی و هندی ضعف سلسله مغول را تشدید کرد. در سال 1132 هق (1719) روشن اختر پسر ارشد بهادر

شاه به عنوان محمد شاه بر مسند شهبازی هندوستان تکیه زدو در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود 1157 هق (1744) بچشم تجزیه کشور هندوستان را مشاهده میکرد و دسایس دربار را میدید و برای جلو گیری از آن از هر چاره ای عاجز بود .

هنگامیکه نادر شاه نقشه حمله بر آن را در ذهن می ریخت، پادشاه ناتوانی مانند محمد شاه بر دولت مغولی هند حکومت میکرد، این در حالی بود که اراکین دولت وی نیز دچار اختلافات شدید بین البینی خود بودند .

محمد شاه و اراکین دولتش درخواست های نادر شاه افشار را مبنی بر درخواست وی برای جلو گیری از فرار افغانان مرز های خود را ببندد و امپراطور در این مورد وعده مساعد داد . ولی هیچ اقدامی عملی ای در زمینه صورت نداد . باز نادر چند مرتبه علی مردان خان و دیگر ها را به نزد محمد شاه فرستاد ولی محمد شاه، بر علاوه اینکه جواب مساعد نداد سفرای نادر را بدون عذر موجه خلاف عرف بین الدول بقتل آورد و یا در حبس نگه داشت . نادر هرگز نمیخواست در چنان اوضاع و احوال که در ایران قحطی غلات موجود بود و اوضاع مالی ، دولت نادر شاه را در حالت بدی قرار داده بود به حملات گسترده خود در خارج ایران اقدام ورزد ، ولی نادر که بنا بر درخواست علی مردان خان که در هند نزد شاه هند به گروگان مانده بود، منتظر جواب محمد شاه ماند . ولی باز هم نادر جوابی از دهلی دریافت نکرد (گزارش رد و بدل سفرا و ایلچی های نادر را در بحث های قبلی ملاحظه نماید .) نادر بدون اینکه دگر منتظر جواب و پاسخ محمد شاه باشد در بهار 1151 هق ، 21 می (1728) از نادر آباد قندهار به طرف غزنین و کابل و پشاور بعزم فتح هندوستان لشکر کشید ولی ظاهراً چنین وانمود ساخت که منظور او از تجاوز از مرز چیزی دیگری جز گوسمالی دادن فراریان افغان نیست و حال آنکه مسلم بود نادر از مدتی پیش مقدمات حمله به هندوستان را علی رغم وضع بد اقتصادی حاکم به ایران فراهم کرده بود . در حقیقت نادر میخواست بهر ترتیبی که امکان داشته باشد به گشایش هندوستان دست یابد و بدیهی است که برای جبران ناتوانی های مالی ای که از اثر جنگهای داخلی ایران با ترکهای عثمانی و روس و همچنان شکست حکومت افغانی قندهار که از طرف شاه حسین پسر میروایس غلجائی و مردم قندهار به سختی از شهر و قلعه آن دفاع میشد ؛ بنا بر این آغاز این سفر و بدست آوردن هدف نهائی نادر شاه افشار که فتح سرزمین هند بود نقطه عطفی در بدست آوردن آرزوهای دیرین او بود . زیرا نادر با خراج هندوستان

می‌توانست به سهولت ارتش نیرومندی از افغانان و ازبکان و سایر اقوام خراسانی بوجود آورد و جنگ با عثمانی را تجدید نماید و گذشته از تسخیر پنجاب، نقشه اسکندر کبیر و سلطان محمود غزنوی و تیمور و بابر را تجدید نموده و عنوان «جهان‌کشای حقیقی» را بچنگ آورد.

بعضی از تاریخ نگاران هندی و اروپائی مشعر بر آن است که نادر بنا بر دعوت نظام‌الملک نایب‌السلطنه دکن «سعادت‌خان» به هندوستان دعوت شد، اما هانوی تصور نمی‌کند که نادر با وجود اطلاع کاملی که از اوضاع هندوستان داشت برای عملی ساختن نسخه تسخیر آن کشور به خیانتکاران داخلی هندوستان متوصل شده باشد.^[40]

2-5-2. عوامل پیروزی نادرشاه و شکست سپاه هند در جنگ کرنال

نتیجی که از چگونگی نبرد کرنال گرفته می‌شود به درجه اول علل شکست محمد شاه در برابر نادرشاه اختلافات فاحش میان سران سپاه هند و افسران و استعداد و لیاقت فرماندهی شخص نادرشاه می‌باشد. نادر چه از لحاظ تاکتیک و چه از حیث فن لشکر کشی بمراتب از سران نظامی هندوستان برتر بود. گذشته از آن چنانکه قبلاً گفته شد سران ارتش هندوستان نتوانستند در مقابل خطر مشترک، اختلافات و منازعات و حسادتهای خود را فراموش کنند و چنانکه باید تشریح مساعی کنند. گذشته از این هندیان نتوانستند از تمام قوای خود استفاده کنند چنانچه چندین لشکر هندی بفرماندهی خان دوران و سعادتخان بموقع برای مبادرت حمله به پیشروی نکردند و بر جناح چپ نیز بر اثر خوداری نظام‌الملک از دخالت در جنگ قوای ایران تقریباً بدون مواجهه به مانع پیش رفتند.

برخی از مؤرخین از جمله میرزا مهدی خان استرآبادی (تاریخ جهان‌کشای نادری، نشر قائمه اصفهان، ص 313)، (جمیل قوز ایلسو، تاریخ جنگ ایران و هند، فتح کرنال، ص 44 به بعد) تلفات نیروی هند را در این نبرد به ۳۰,۰۰۰ تن تخمین می‌زنند ولی به گمان اغلب در این نبرد بیش از (۱۰,۰۰۰) تن از جانب هندیان کشته نشده باشد زیرا مجموع قوای هندیان که در نبرد کرنال اشتراک نموده بودند از (۳۰,۰۰۰) تن

⁴⁰ دکتر لکهارت، «نادرشاه» برگردان به فارسی، مشفق همدانی، تهران: چاپخانه شرق 1331، صص 157-170

تجاوز نیکرد. تلفات لشکر ایران کشته‌ها به (۲,۵۰۰) نفر و تعداد زخمی‌ها به (۵,۰۰۰) تن تخمین زده‌اند و طبق يك نامه ای رسمی اردوی نادر شاه تعداد کشته‌شدگان و زخمی‌ها از (۳,۰۰۰) کشته و زخمی تجاوز نکرده است (درره نادری، سفرنامه حزین، محمدی ملابری).

2-5-3. چاره جوئی برای دخول قوای نادر شاه برای تسخیر دهلی

در همان شب نخستین متارکه نبرد کرنال و دیدار محمد شاه پادشاه هند از نادر شاه، سعادت خان به اردوی نادر آورده شد و پس از آنکه به تدبیر و زیردستی خاصی به پرسش‌های نادر راجع به نیرو و ثروت محمد شاه جواب داد به نادر توصیه کرد که نظام‌الملک را به بارگاه احضار کند و شرایط متارکه جنگ را با وی در میان نهد. نادر این نظریه را بکار بسته و نظام‌الملک را به بارگاه خود فرا خواند. بین طرفین سازش حاصل شد که پیش از آنکه نادر به هندوستان صدمه بزند و به ایران برگردد و در عوض محمد شاه، ۵,۰۰۰,۰۰۰ (50 لک) روپیه به قسم غرامت جنگی به طرف ایران پردازد. نادر پس از مذاکره از نظام‌الملک درخواست نمود از محمد شاه دعوت نماید تا فردا چاشت را با او صرف کند. او را رخصت کرد.

امپراتور هندوستان در تاریخ هفدهم ذی‌الحجه (1151 هـ) از خود خلع سلطنت نمود و افسر سروری از سربرگرفت و تقدیم شاه ایران کرد (میرزا مهدی خان، تاریخ جهان آرای نادری، ص 313). نورالله لاروی در کتاب «نادرپسر شمشیر» در موضوع شروط نادر شاه و تکمیل آن به بحث مفصل‌تر پرداخته است: «بامدادان روز دیگر نظام‌الملک و عظیم‌الله خان به اردوی ایران آمدند و پیام محمد شاه را رسانیدند. ولی نادر شاه به پاسخ آنها فرمود: چنانچه مایل به صلح باشی باید شرایط پیشنهادی ما را بدون هیچگونه گفتگو بپذیری. سه ساعت از شب رفته نمایندگان به اردوی هند برگشته پاسخ نادر شاه را ابلاغ نمودند. محمد شاه فردای آن شب سه ساعت پیش از ظهر دوباره به اردگاه ایران آمد و همه پیشنهادات را پذیرفته به اردگاه خود برگشت. ارتش ایران توپخانه محمد شاه و دارایی او، افسران و سردارانش را تحویل گرفت. همگی پیل‌های جنگی با (200) عراده توپ دیگر تسلیم ارتش ایران گردید. ستاد ارتش هند منحل و جزو ارتش ایران شد.

غنایم جنگی و خزینه‌ی ارتش را بکابل گسیل داشتند. و به همه سپاهیان ایران به اندازه سه ماه حقوق انعام داده شد. «^[41]؛ چنین محتمل بنظر میرسد که در همین شرایط محمد شاه تاج سلطنتی خود را به نادر شاه واگذارده باشد.

یک روز بعد از نبرد کرنال خان دوران سپسالار هند که بزرگترین دشمن نادر بحساب می آمد و در جنگ کرنال زخم برداشته بود در گذشت. مقام وی را به سعادت خان تفویض کردند. سعادتخان برای بی اثر ساختن اقدامات نظام الملك، برای مغلوب ساختن حریف خود، به نادر متصل شد و خود را به اردگاه شاه رسانید و او را متقاعد کرد که به غرامت ناچیزی که با نظام الملك به توافق رسیده است اکتفا نکند و عهد نامه‌ای را که با نظام الملك بسته بود کافی نداند و اطمینان داد که هرگاه نادر به دهلی لشکر کشد خواهد توانست مقدار معتابهی طلا و جواهرات و گنجینه های امپراتوری را بدست آورد و مخصوصاً چنین تأکید کرد: «اکنون در دربار هندوستان هیچ سرجنابانی جز آصف جاه وجود ندارد و او مرد فیلسوف و محیل است و هرگاه این رویاه مزور بدام افتد کارها همه بروفق مرام اعلیحضرت پیش خواهد رفت.»

نادر از اظهارات سعادتخان خشنود شد و تصمیم حمله بر دهلی را گرفت.^[42]

نادر از طریق نظام الملك امپراتور هند را وادار ساخت تا بار دیگر بملاقات وی بیاید. محمد شاه با ۲۰۰۰ نفر از سواران خود بتاریخ 26 ذیحجه به ملاقات نادر شاه در حالی رفت که راینزان امپراتوری، او را به توصل مجدد اسلحه تشویق و التزام میکردند. نادر شاه علی رغم اینکه محمد شاه را با احترام پذیرفت و به عبدالباقی خان فرمانده گاردش دستور داد مراسم مهمان نوازی را کاملاً در حق وی بجا آورد با اینهمه محمد شاه و ملتزمین رکابش در حقیقت زندانی نادر شاه بودند. پس از ورود محمد شاه به اردگاه نادر عده‌ای از قوای قزلباش به اردگاه وی رفتند و توپها و اسلحه وی را ضبط کردند و باقیمانده سران دربار وی را دستگیر ساختند و سپس به سپاهیان هند اخطار گردید یا در کرنال باقی بمانند یا بجانهایشان برگردند.^[43]

41 نادر پسر شمشیر، پیشین، ص 159.

42 داکتر لکهارت، همان مأخذ، صص 171-186.

43 داکتر لکهارت، پیشین، ص 177.

2-5-4. حرکت بجانب دهلی

روز اول محرم سال 1152 هجری شاه و امپراتور هندوستان از کرنال بطرف دهلی روان شدند و محمد شاه تقریباً حدود دو میل عقب تراز نادر حرکت میکرد. قبل از حرکت به دهلی سعادتخان را به معه وکیل مصدق و طهماسب خان جلایر را با 4000 تن سوار به دهلی گسیل داشت و از محمد شاه فرمانی خطاب به سعادت خان گرفت که شهر را به نظامیان ایران تسلیم نماید.

ولی در این حین شهر دهلی توسط حاجی فولاد خان کوتوال دهلی که مردی کاردان و مدبر بود، برای جلوگیری از ناامنی تشدید اقدامات مؤثر نموده شهر را آماده دفاع کرد. چون طهماسب خان جلایر و سعادتخان به دهلی رسیدند دروازه های پایتخت هندوستان را مسدود یافتند، بنا بر این فرمان محمد شاه و نامه نادر شاه را برای لطف الله خان فرستادند و نیز فرمان شاه را بکار بست و دروازه هارا مفتوح ساخت و کلید خزانه و دژها و مخازن سلطنتی به طهماسب خان سپرده شد. آنگاه تدارکات لازم برای پذیرایی نادر شاه و محمد شاه فراهم گردید.

این دو پادشاه به سفر بجانب دهلی به روز هفتم ماه به باغ شعله ماه واقع در حومه دهلی رسیدند و در آن روز با اعزاز و تکریم بی نظیری وارد دهلی گردید. به احترام شاه ایران توپها به شلیک پرداختند. میرزا مهدی خان استرآبادی در این خصوص می گوید: «محمد شاه سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده بود.» نادر بعوض به دلجوئی پادشاه هندوستان پرداخت و تأیید کرد که بر طبق عهد نامه کرنال، سلطنت هندوستان، همچنان به محمد شاه تعلق خواهد داشت و محمد شاه در عوض این جوانمردی شاه ایران تمامی جواهر و خزاین و اثاثیه پادشاهی و ذخیره سلاطین گذشته را که موجود بود تقدیم نادر کرد. شهنشاه ایران در اول از قبول هدایا خوداری کرد لیکن بر اثر ابرام و اصرار محمد شاه آنرا پذیرفت. و بامداد روز بعد خطبه بنام نادر شاه در دهلی خوانده شد. در این عین شایعاتی مبنی بر کشته شدن شاه ایران و یا زندانی شدن وی بدست محمد شاه پخش گردید که او باشان و اراذل به شورش پرداختند و به سربازان قزلباش که در شهر اقامت داشتند حمله بردند و جمعی از ایرانیان را به هلاکت رسانیدند. این شایعه سربازان ایرانی را سست کرده بود که قادر به هیچ گونه مقاومت در مقابل سربازان هندی نبودند. در این شورش ده هزار نفر به قتل رسیدند.

وقتی گزارش آشوب به نادر رسید باور نکرد و اندکی بر آشفت و سربازان خود را متهم بدان کرد که عمداً این اخبار را جعل کرده اند تا زمینه را برای تاراج و چپاول شهر فراهم کرده باشند و سپس یکی از یساولان خود را مامور تحقیق در این خصوص کرد. اما آن مرد بمجردیکه از دژ خارج شد بهلاکت رسید و یساول دومی نیز بهمان سرنوشت دچار شد و در آن وقت بود که نادر حقیقت را دریافت و هزار تن از سپاهیان خود را مامور سرکوبی آشوبگران کرد لیکن آنان به اثر قلت عده و تاریکی شب توانستند چنانکه باید آرامش را در شهر برقرار سازند و آنگاه شاه دستور داد که تمام قوا تا بامداد حاضر بجنک باشند و هرگاه مورد حمله قرار گرفتند به دفاع پردازند، لیکن غیر از آن به اقدام دیگری مبادرت نوزند. سپس نادر به بام مسجد جامع بالا شد و ندا در داد که در هر کوی و کوچه ای که يك نفر از قزلباشان کشته شده باشد احدی را زنده نگذارند. مقارن ساعت نه بامداد که سپاهیان ایران شروع به اجرای فرمان نادر کردند و محشری برپا ساختند. پس از آنکه سلحشوران ایران طاغیان را از بین بردند به خانه ها و دکانها حمله بردند و ساکنین آن را از دم تیغ گذرانیدند. و آنچه قیمتی بود به تاراج بردند و بازار صرافان و جواهریان ورسته بازار آن را کاملاً چپاول کردند و ساختمانهای بیشماری ویران و به آتش کشیده شد و همه جا را بجز آغشته گردانیدند.

این خونریزی چندین ساعت ادامه داشت و نادر شمشیر بدست از بام مسجد آن صحنه ها را نظاره میکرد و فرمان میداد. قتل عام در ساعت سه بعد از ظهر بعد از شش ساعت پایان پذیرفت و نادر به سپاهیان دستور داد که اسیران را به خانواده های شان باز گردانند. عده مردمی که تلف شده اند مورخین تعداد آن را به ۸۰,۰۰۰ نفر تخمین می زنند و عده دیگری نظر به تراکم نفوس شهر دهلی و ازدحام جنگ و شورش در محلات پر نفوذ تعداد کشته شدگان را ۲۰,۰۰۰ نفر میدانند و عده زیادی از زنان نیز در این حوادث خود کشی کردند.

پس نادر عده از قوای خود را بفرماندهی عظیم الله خان و فولاد خان برای دستگیری سید نیاز خان و شاه نواز خان و پیروان آنان که در اسطبل پیلان در خارج شهر موضع گرفته بودند که هر دو دستگیر و عصر همان روز به هلاکت رسیدند.

بعد از آرامش دوباره در دهلی حاجی فولاد خان بجیت کوتوالی شهر دهلی تعیین گردید . چون لاشه ها واجساد در فضای گرم رو به فساد میرفت آتش عظیمی برافروختند و تمام اجساد را از هر دین و فرقه ای که بود برای جلوگیری از امراض ساری سوزاندند .

پیشوای پاحی راثوکه قبلاً موقع نزدیک شدن ایرانیان از کمک به محمد شاه سر باز زده بود هنگامیکه از سر انجام نبرد کرنال و اشغال و چپاول دهلی آگاه شد سخت مضطرب گردید و با کلیه دشمنان خود در هندوستان مرکزی متارکه نمود و فرماندهان نیروی خود چنین گفت: اکنون ما در هندوستان بیشتر از یک دشمن نداریم بنا بر این «شیمناجی آبا» (Chimnaji Appa) اکنون در منطقه گنگا به فرماندهی قوای مراتی مشغول حملات سختی با پرتگالیها بود دستور داد حمله را بیدرنگ بس کنند و برای پایداری در مقابل سپاهیان ایران بوی پیوندند . لیکن «شیمناجی آبا» از بکار بستن این دستور خود داری نمود و تا اینکه کلیه استحکامات پرتگالیها را به تصرف نیاورد نبرد را خاتمه نداد و در این اثنا نادر دهلی را ترك گفت . و به سوی ایران بازگشت .^[44]

روز 26 ماه محرم محمد شاه پس از امضای پیمان شالیمار در دهلی به اجازه نادر شاه ، دختر یزدان بخش یکی از نوادگان اورنگزیب شهزاده هندی را برای شهزاده نصر الله پسر نادر شاه نامزد نمود . رسم خانواده شاهی مغول این بود که داماد میبایست هفت پشت نسب خود را به معرفی بگیرد تا شایسته پذیرش خانواده عروس گردد . از این بابت پسر نادر متوحش بود ولی نادر این تکلیف را از پسرش به زودی رفع کرد و برایش گفت که تو پسر نادر و نادر پسر شمشیر است و عروسی انجام شد .^[45]

در این عروسی نادر شاه نیز شرکت نمود محمد شاه به اندازه ۳۷۵۰،۰۰۰ پول و جواهر و سنگهای گرانبها با یک خفتان مروارید ، یک زره مرصع ، چند دانه الماس ، سه زنجیر فیل با تخت های زرین ، و پنج اسپ گرانبها با زرین و یراق مرصع به داماد پیش کش نمود . گذشته از این پیش کش های هنگفت برابر ۳۵۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال به افسران و سپاهیان ارتش شهنشاهی ایران انعام داده شد . این

⁴⁴ همان اثر ، صص 194-95.

⁴⁵ دیورند سرمار تیمر ، بر گردان سید محمد علی ایرانی ، چاپ مطبعه شمس المطابع حیدر اباد دکن ، 1332 هجری (1914)، صص 232

عروسی در زمانی بر گزار گردید که مردم هند (پایتخت دهلی) غرق در عزای عزیزان از دست رفته شان در جنگهای خیابانی دهلی بودند. [46]

2-5-5. ارمغان جنگی هند

پیش کشی محمد شاه

1. جواهر سنگ های گرانهای پادشاه هند و دیگر شهزادگان ۹۳۷,۵۰۰,۰۰۰ ریال
2. تخت طاؤس و 9 تخت دیگر و افزار ساخته از طلا و نقره " ۴۳۷,۵۰۰,۰۰۰
3. موجودی زروسیم خزانه پادشاهی هند تقدیمی خود محمد شاه " ۳۵۳,۷۵۰,۰۰۰
4. پارچه های زربفت گرانها " ۷۵,۰۰۰,۰۰۰
5. ظروف طلایی و نقره ای که به سکه ضرب زدند " ۱۸۷,۵۰۰,۰۰۰
6. پیشکشی مهاراجه ها و سرداران بزرگ لشکری و کشوری " ۷۵۰,۰۰۰,۰۰۰
7. کانون افسران ارتش هند " ۱۵۰,۰۰۰,۰۰۰
8. پیشکشی مظفر خان " ۱۵۰,۰۰۰,۰۰۰
9. پیشکش نظام الملك و قمر الدین خان " ۱۱۰,۰۰۰,۰۰۰
10. پیشکش باز ماندگان خان دوران خان سپه سالار هند " ۳۷,۵۰۰,۰۰۰
11. دارائی سعادتخان برهان الملك " ۱۱,۲۵۰,۰۰۰

2-5-6. تأثیرات ناگوار حمله نادر افشار به آینده امپراتوری مغولی هند

⁴⁶ لارودی، نادر پسر شمشیر، پیشین، ص 165

نادر شاه قبل از بازگشت از دهلی (که هفته اول ماه مه آن سال صورت گرفت) محمدشاه را در سلطنت هندوستان ابقاء و به مناطق غرب رود سند و انتقال تخت طاووس و کوه نور به ایران بسنده کرد.

زیان عمومی حمله نظامی نادر به هندوستان این بود که امپراتور این کشور بیش از پیش تضعیف و راه بر تصرف تدریجی شبه قاره بر انگلیسی ها که قبلاً تحت نام کمپانی هند شرقی و تجارت قدم به بنگال گذارده بودند هموار شد و

مورخان مشرق زمین و روس ابراز نظر کرده اند که اگر نادر بخشی از نیروی نظامی خود را در هند باقی گذارده و یا از ابقاء محمدشاه خودداری کرده بود؛ انگلیسی ها قادر به تصرف هندوستان و از آنجا دست اندازی به خراسان خاوری = (افغانستان) و اعمال نفوذ در ایران نمی شدند و تاریخ مشرق زمین مسیر دیگری را می پیمود .

بخش سوم

نادرشاه افشار در راه خراسان شمالی

بحث یکم

تاریخ حدیثی بر مردگان نیست بلکه وقتی ما تاریخ را می‌خوانیم متوجه می‌شویم که بزرگان ما با چه نیرویی گذشته را درست کرده اند و حالا ما با چه نیرویی می‌توانیم آینده را درست کنیم

ملت های فاقد پیشینه تاریخی ، مثل آدم های هستند که همان روز تولد می یابند و همان روز تصادفاً می میرند و هر گز نمی توانند اندوخته ای برای ساختن آینده داشته باشند

3-1-1. مقدمه ای بر این بخش

بعد از اینکه تهاجمات مکرر که در ظرف یک هزار سال از تاریخ ایران بزرگ (با خراسان کبیر) که بارها در برابر تهاجم و تعرض و در معرض چندین دفعه تجزیه قرار گرفت . نسل جدید چنین فکر میکنند که جغرافیای سرزمین ما همین حالت موجوده افغانستان میباشد که با جمهوری های آسیای میانه ، ایران ، پاکستان و گوشه کوچکی از چین محاط بوده است . ولی جغرافیای تاریخی این سرزمین همواره در کسوف سیاه عوامل هجومگر و معامله گران تاریخی در هر بحرانی کوچک و کوچکتر گردیده و بعضاً سرزمین هایی که از ما بود و بما مربوط بود ، و حالا از جغرافیای ما حذف گردیده اند که ما عوامل و اسباب این خورد شدن بزرگ شدن سرزمینهای تاریخی حکومت های شرقی را در طی قرون وسطی قبلاً بیان داشته ایم و میکوشیم این سرزمین ها را با عواملی که باعث بسط و تجزیه های مکرر آن در قرون معاصر گردیده ، هر کدام آنها در محل آن با اسناد و ثبوت بیان نماییم تا نسل ما از تاریکی این کسوف که از اثر نوشته های مشحون از ثبوت رویداد های خطای تاریخ نگاران ما در سده بیستم میباشد از این سوء تعبیر بیرون گردند .

3-1-2. لشکر کشی نادر به خراسان شمالی جایی که آینده سرزمین افغانستان از آن منشاء می گیرد

در حالیکه نادر مشغول لشکر کشی در مسیر (غزنی - کابل - جلال آباد - پشاور) بجانب هندوستان بود حوادث مهمی نیز در تاریخ خراسان و ترکستان در حال شکل گرفتن بود. که مایه از تعیین رضاقلی میرزا فرزند ارشد او و اتساب او به حکومت خراسان میگرفت:

نادر اندکی قبل از تاجگذاری در سال 1149 هـ (1736) رضا قلی میرزا پسر ارشد خود را به حکومت خراسان منسوب ساخت [47] و باو فرمان داد که به سوی (اندخود) اندخوی [48] لشکر کشد و علی مردانخان فرماندار متمدن آن را چنان که باید گوشمال

47 تقوی پاکباز ، دره نادری ، پیشین ، ص 33

48 اندخوی در جنب بلاد خراسان شمالی یا ترکستان آمویه دارای جایگاه خاصی میباشد که از گذشته های دور پرافتخار حکایه میکند . قدمت تاریخی این شهر به دوره هایی میرسد که هنوز با نامهای اندخوی انخد ، انتخد ، الخد و اندخود و غیره شهرت نیافته بود.

در دایره المعارف بریتانیکا اسکندر مقدونی بنیان گذار آن قلمداد گردیده است ندخوی یکی از جمله اسکندریه های است که اسکندر مقدونی اعمار نموده است. از همی جاست که بالا حصار اندخوی در سده دوم قبل از میلاد به این جهانکشا نسبت داده شده است. اندخوی در نزد جغرافی دانان عصر اسلامی بار اول در کتاب المسالک و الممالک ابوالقاسم عبدالله ابن خرداد ذکر یافته است. مردم اندخوی و میمنه درین مقطع زمانی و مکانی به دین مقدس اسلام مشرف شده اند ابواسحق اصطخری جغرافیه نگار سده سوم هـ ق ساحه اندخوی را مربوط بیک رستاق میداند که مرکز آن را شهر کوچک اشترج دانسته است.

اندخوی همانند مناطق همجوارش دوره های پرشکوهی را سپری نموده است در قرن دوم (۱۶۰ هـ ق) شخصی بنام حارث بن سربج از جانب خلافت مسلمین اداره و لایات خراسان را به عهده گرفت که مقر آن در حدود اندخود بود بین سده های سوم و چهارم در سده پنجم هـ ق (یازدهم میلادی) شهر اندخوی در مسیر خطوط مواصلاتی نظامی غزنیان قرار داشت چنانکه عبور آلتن تاش حاجب خوارزمی یکن از شخصیت ها نظامی و سیاسی دوره غزنی ها که امیر خوارزم بود در سال ۴۲۱ هـ ق به این شهر دربرگهای تاریخ بازتاب یافته است . اندخوی به سبب اینکه در مسیر سوقیات نظامی موقعیت داشت بار ها مورد هجومهای مهاجمین غارتگر قرار گرفته است چنانچه این شهر مانند گرزویان منتهای زیادی در برابر تهاجم چنگیز استادگی کرد.

ابوالقاسم ابن حوقل جغرافیه نگار سده چهارم ، اندخوی را متشکل از هفت قریه و نامود کرده موقعیتش را در میان بیابان تعیین میکند در حدود العالم مولفه (۳۷۲) هـ ق گفته شده است که اندخوی (شهریست اندر میان بیابان جایی است با کشت و بزر بسیار نعمت ؛ گی لوسترانج خاور شناس انگلیسی در کتاب سرزمین های خلافت شرقی ، اندخوی را به جانب شمال شبرغان معرفی داشته مینویسد) در شمال شهر شبرغان محلی وجود دارد بنام اندخود یاد میشود . مردمان آن زراعت پیشه میباشدند (مورخین پیشینه شغل این مردمان را پرورش حیوانات اهلی که سابقه آن بیشتر از هزار سال باشد و نامود میکنند.

باستان شناسان شوروی سابق طی سال های ۱۹۶۹ میلادی مناطق جنوبی و شرقی اندخوی را از جمله ذخایر موادی نفتی آن محیط شمرده اند.

اندخوی دارای بیش از یکصد و پنجاه هزار نفوذ بوده با کشور ترکمنستان همسرحد میباشد بندر آقینه از جمله بندر مهم تجار تی بین دو کشور به حساب میرود . پیداوار مهم آن قالبین و پوست قره قول و پشم بوده، زبان اصلی شان از بیکی و ترکمنی همچنان بلسان دری نیز آشنایی کامل دارند . مردم اندخوی فرهنگ دوستی را از نیاکان خویش به میراث برده اند بدین لحاظ این ولسوالی با داشتن چندین لیسه و متوسطه بخود میباشد . 2009/1/15 تهیه و انتشار یافته توسط شبکه اطلاع رسانی ترکستان، چهارشنبه 14 ثور 1391 هجری خورشیدی . (تلخیص و تنقیح مولف)

دهد. [49] در بهار این سال رضا قلی میرزا راه مشهد را در پیش گرفت لکن سوی «اندخود» پیش نراند و مدت دوازده ماه حمله بر «اندخود» را به تعویق انداخت زیرا سپاهیان وی آماده به کارزار نبودند.

طهماسب جلایری یکی از سرداران نادر به مناسبت خوردی سن رضا قلی میرزا را که در آن هنگام هفده سال بیش نداشت برای کمک در پیشبرد امور جنگی با شهزاده عازم مشهد گردید و در مورچه خورد سایر سپاهیان هرات نیز به وی پیوستند.

هنگامی که رضا قلی خان وارد «اندخود» گردیدند سپاهیان افشار از علی مردان خان روی بر تافتند با اینهمه آن مرد سرکش در حدود شش هفته بمقاومت پرداخت تا اینکه ناگزیر به تسلیم گردید. او را به هرات اعزام و در آنجا اعدام گردید. رضا قلی میرزا با سرعت بسیار بطرف بلخ پیش راند و در تاریخ سوم ربیع الاول 1150 هجری، اول جنوری (1737) به حومه آن شهر رسید. ابوالحسن فرماندار بلخ که از اخلاف چنگیز بود عزم داشت که تسلیم گردد لکن یکی از سرکردگان ازبک بنام (سعید خان) وی را به استادگی تحریک کرد. پس از نبرد کوتاه و شدیدی سلحشوران افشاری قوای ازبک را در هم شکست و عده بیشماری از آنان را بجاک هلاکت افگندند و داخل استحکامات شهر شدند. ابوالحسن خان بعد از پایداری مختصری تسلیم گردید و رضا قلی میرزا وی را با دیگر مردان بزرگ بلخ به قندهار نزد نادر شاه فرستاد. [50] ولی دره نادری نسخه تقوی پاکباز این مقوله را چنین روایت میکند: «ازبک ها پایداری نیاراسته از میدان در رفتند. فرمانروای بلخ هم فرار کرده بلخ را وا گذاشت. چون این خبر به شهزاده رسید فرمانروای بلخ را با بزرگان به دربار خواسته مورد بخشایش و نوازش فرمود و شهر های قندز و بغلان و بدخشان کشته گردید. [51] و سپس شاه قلی بیگ قاجار فرمانده پادگان مرو را به تعقیب سید خان و قوای وی که متواری شده بودند فرستاد. شاه قلی بیگ با نیروی دشمن تماس حاصل نموده و بر ازبک ها تلفات سنگین وارد ساخته و سپس بار دیگر به تعقیب آنان پرداخت و نظر به این که ممکن بود با سران دیگر ازبک به سعید خان پیوندند چندین هزار سرباز مامور تقویت قوای شاه قلی بیگ گردیدند و سعید خان ناگزیر به

49 دکتر لکهپارت، «نادر شاه»، ترجمه مشفق همدانی، تران: 1331، چاپخانه شرق، 207

50 همان، به ادامه ص، 207

51 تقوی پاکباز، دره نادره، ص 33

منطقه قندوزگریخت و در آنجا برای اغفال شاه قلی بیگ کوشش بسیار نمود و سرانجام متواری گردید و قوای طهماسب قلی خان افشار ناگزیر به بلخ بازگشتند .

در همان اثنا رضا قلی میرزا به دانیال بیگ رئیس قبیله (ککگرات) دستور داد که تسلیم شود لکن چون وی پاسخ مبهمی داد شهزاده ایرانی در تردید ماند که چه تصمیمی اتخاذ کند و ناگزیر با طهماسب خان مشورت کرد و او رأی به اقدامات شدید داد و گفت: «ظفر مستلزم حمله و لشکرکشی است» رضا قلی میرزا این قول را بکار بست و با عده ای از قوای خود ولی بدون توپخانه به اتفاق طهماسب خان به سوی رود اموروی آورد و پس از عبور از آن مدت چهل و هشت ساعت با دانیال بیگ نبرد شدیدی کرد که در نهایت او را وادار به تسلیم نمود .

با آنکه رضا قلی خان از سوی پدرش نادر هیچ دستوری نداشت که در آن سوی رود آمویه به عملیات پردازد ، با آنهم بطرف قرشی لشکر کشید و به بلخ دستور فرستاد که توپخانه اش را برای وی به منطقه قرشی بفرستند . محمد رحیم بیگ (حکیم اتالیق) که صدر اعظم و رایزن ابوالفیض پادشاه بخارا بود از عمیات قوای ایران در منطقه رود آمو و قصد حمله آنان به قرشی آگاه گردید و قوای عظیمی گرد آورد و موفق شد با نیروی خویش زود تر از رضا قلی میرزا بقرشی برسد .

پس از ورود سپاهیان ایرانی در خارج شهر نبرد خونینی در گرفت و طی آن به ازبک ها تلفات سختی وارد آمد و بسیاری از سران آنان بهلاکت رسیدند و حکیم اتالیق ناگزیر پیامی به بخارا فرستاد مشعر بر اینکه هرگاه بیدرنک قوای امدادی نرسد شهر سقوط خواهد کرد . ابوالفیض از طوایف اندیجان و سمرقند و خجند و تاشکند و نواحی دیگر استمداد نمود و چون بدین طریق قوای نیرومندی بدست آورد ، نانت در پیرامون قرشی داخل خطوط سپاهیان ایران گرد و اندکی بعد نیز داخل شهر قرشی شود . چند روز پس ارتش بخارا نبرد آغاز کرد .

رضاقلی میرزا چون مشاهده کرد سپاهیانش دسخوش و وحشت گردیده اند با فرماندهان قوی خود جلسه ای ترتیب داد و طی آن چنین گفت: «در این عده کم نبرد دشمن کثیری دور از احتیاط است بهتر که به بلخ برگردیم . اما طهماسب خان در پاسخ خاطر نشان

ساخت که هرگاه عقب نشینی اختیار کنند از يك ها به تعقیب آنان خواهند پرداخت و تلفات سنگین بر ایشان وارد خواهند ساخت و اضافه کرد که هرگاه نادر شاه اینجا بود بدون توجه به تفوق دشمن به حمله می پرداخت. رضا قلی خان به محض اینکه توپخانه خود را دریافت داشت بنا بر رأی طهماسب خان حمله را آغاز کرد لیکن فرماندهی کل عملیات با طهماسب خان بود زیرا نادر شاه مقرر داشته بود که در مسایل نظامی طهماسب خان مسئولیت را به عهده بگیرد.

3-1-3. نبرد قرشی و رویا روی سپاهیان ترکستان با رضا قلی خان

نبرد نخست به نفع از يك ها تمام شد لیکن ایرانیان با وجود عقب نشینی روحیه خویش را نباختند بطوریکه چون سرانجام توپها داخل صحنه کارزار شدند تلفات سنگینی بدشمن وارد ساختند ورق برگشت. آدینه بیگ فرمانده طوایف آق یلان و قوای خجند و تاشکند و عده کثیری دیگر از سران نیروی دشمن بهلاکت رسیدند و ارتش از يك ناگزیر گردید از قرشی عقب نشینی کند و تحت محاصره شدید درآیند.

رضا قلی میرزا پس از آنکه عده کافی مامور حفظ محاصره قرشی نمود بطرف (شلدوک) دژ مجاور روی آورد و آنرا نیز پس از يك ماه محاصره کشود و بعد از تصرف شلدوک رضا قلی میرزا به قرشی بازگشت و نبرد را برای اشغال آن شهر شدید تر کرد. در این اثنا بود که نادر از عملیات هند بر ضد طوایف کانگرات و حمله بر قرشی و شلدوک آگاه گردید و از آنجا که میدانست ترکستان از دوره چنگیز و تیمور مرکز رشد و تربیت مردان جنگی و سلاحشور بوده است بیم آن داشت دسته جات و طوایف مختلف از يك بهم پیوندند و قبل از رسیدن وی بمنطقه رود آمو کار نیروی قلیل پسرش را سازند. بنا بر این نامه اعتراض امیزی به رضا قلی میرزا نگاشت و بوی دستور داد که به بلخ بازگردد و در آنجا منتظر دستور وی باشد و به طهماسب خان نیز نامه ای بدین مضمون نگاشت: «ای پیر فرتوت! بتو دستور دادم که پس از تصرف بلخ در همانجا بمانی . . . اما تو بعوض دستور من دستخوش افکار جهان کشائی خود شدی و پسر محبوب من رضا قلی میرزا را نیز که از کودکی همواره احتیاط را دوست نداشته و به بیباکی مشهور است با افکار عبث فریفتی و بدین طریق خودت و پسر و ارتش پیروزم را دچار خطر کردی . . . خدا کند که قوای از يك و قزاق و قلمون و چغتای و روس بهم پیوندند و با عده ناچیز پیروز

تو، نبرد را آغاز نمایند . . . اینک دستور میدهم که به محض دریافت این نامه بدون کمترین درنگ به قبه الاسلام (بلخ) بازگردی. در مقابل این بی احتیاطی دستور خواهم داد سرت را از تن جدا کنند و بدربار ما که دنیا سر تعظیم در مقابل آن فرود آورده است بیاورند.

در این هنگام نادر پیامی بر ابوالفیض (امیر بخارا) فرستاد و حاکمیت وی را بر بخارا بر سمیت شناخت و به پسرش نیز فرمان داد که جنگ را با او متارکه نماید.

پیک‌های که حامل این پیامها بودند اتفاقاً موقعی به قرشی رسیدند که حکیم انالیق هیچ گونه امیدی به ادامه مقاومت نداشت و طبیعتاً از دریافت نامه نادر غرق در مسرت گردید که رضاقلی میرزا و طهماسب خان متأثر و نومید گردیدند و چون تصور میکرد که دستور نادر به پسرش ناشی از شکست‌هایی است که خود نادر متحمل گردیده است و سایل حمله شدید به قزلباشها را محض شروع عقب نشینی آن آماده ساخت لیکن طهماسب خان که چنین نقشه‌ای را پیش بینی کرده بود خود در صف قوا حرکت کرد و به محض اینکه حمله از یک‌ها آغاز شد مبادرت به حمله متقابل موفقیت آمیز نمود که از یک‌ها ناگیز تا دروازه های قرشی عقب نشستند و بدین طریق سپاهیان ایران بدون تلفات به رود آمویه رسیدند. ولی از سرمای سخت زمستان رنج بسیار بردند. و پس از عبور از امودریا به بلخ رسیدند.

3-1-4. به جانب قندز

آنگاه رضاقلی میرزا و طهماسب خان بطرف قندز روی آوردند زیرا فرماندار آن شهر به تحریک سعید خان سرکرده از یک علم طغیان بر افراشته بود. فرماندار قندز و سعید خان بر اثر حملات شدید قوای ایران به هلاکت رسیدند و رضاقلی میرزا پس از تصفیه امور قندز پیروی از روح سلحشور خویش بطرف بدخشان لشکر کشید لیکن چون به (کلاب) رسید بار دیگر فرمانی از نادر دریافت داشت که به

او و طهماسب تاکید میکرد که دست از عملیات جنگی بردارند و به بلخ بازگردند و در آنجا منتظر دستور های جدید باشند. و ناگزیر سر تسلیم فرود آوردند.^[52]

⁵² داکتر لکهارت، نادر شاه افشار، پیشین، صص 207-211؛ تقوی پاکباز، دره نادره، پیشین صص 34-35

بخش چهارم

بحث اول

ادامه فتوحات نادر

4-1-1. شورش خدایار خان عباسی در سند

1151-52 هجری (1739)

ارتش نادر مدتی در نقاط کوهستانی خراسان=افغانستان ماند تا بعد از زمستان عازم لشکرکشی به سند گردید. و خواست نادر این بود تا سرزمینهایی را که تازه بدست آورده خود به تصرف در آورد. با مقاومت کمی روبرو شده ویا اصلاً مقاومتی در برابر او بعمل نیامد. خدایار خان عباسی که این لشکرکشی اساساً بر علیه او بود به بیابان فرار کرد، اما بر اثر تعقیب نادر اسیر شده تسلیم گردید. گفته می شود که وقتی صورتی از اموال و نفوذ او برداشتند بسیاری از آشیایی که افغانها از اصفهان به یغما برده بودند در بین آنها یافت شد. افشار بزرگ نواحی مفتوحه را به سه قسمت تقسیم نمود و پس از برقراری نفوذ و قدرت خود، در آن نواحی از راه پشین، (ژوب) و قندهار بطرف نواحی مرتفع مراجعت نمود. در اینجا نادر شاه غنائم دهلی را که از جمله یکی تحت طاؤس معروف و دیگری يك خیمه ای بود نمایش داده موجب حیرت و شگفت گردید، در وصف خیمه مزبور چنین نوشته اند «استر خیمه از اطلس بنفش رنگ درست شده و روی آن شبه تمام پرندگان و حیواناتی که در روی زمین وجود دارند و نیز درختان و گلهای قشنگ کشیده شده بود. تمام این نقوش و تصاویر از مروارید، یاقوت قرمز، الماس، یاقوت کبود و انواع سنگ های قیمتی دیگر تشکیل یافته بود.»^[53]

⁵³ دکتر لکه‌پارت، تاریخ ایران، پشین، 886؛ لاروی نادر پسر شمشیر پشین، ص 173.

4-1-2. بر تخت نشستن نادرشاه در هرات

نادرشاه پس از رسیدن به قندهار در قلعه نادر آباد که خود در هنگام کشودن قلعه قندهار آنجا را اعمار نموده بود پس از توقف ده روزه در آن محل به سوی هرات راند. روز یکشنبه دهم ربیع الاول سال 1153 هجری به آنجا رسید و در دهستان شش کیلومتری بیرون شهر پیاده شد و فرمان داد تا همه‌ی جواهرات و غنایم هند را به لشکریان نشان بدهند.

تخت طاؤس را که چندان صفتی نداشت فرمود تا هنرمندان از هر گوشه و کنار در هرات آمده به آرایش تخت پردازند و سراپرده‌ی براننده‌ای برای تخت آماده کنند.

استادان هنرمند در مدت یکسال تخت طاؤس را با دانه‌های الماس کوچک و بزرگ، لعل، یاقوت، زمرد و دیگر سنگ‌های ناب و گرانها آراستند که مانند پارچه‌ی نوری درخشان شد بود.

سپس آن تخت را در سراپرده باشکوهی گذاشته و این دستگاه را بنام «تخت بارگاه نادری» نامیدند.

نادرشاه فرمان داد تا جشن بسیار بزرگی برپا دارند و خود با شکوه بیمانندی بر تخت طاؤس نشست. همگی شهزادگان، سپه سالاران، سرداران و افسران ارتش شادباش گفتند. شهنشاه با چهره‌گشاده آنها را نوازش فرموده با دست خود به هر یک از افسران انبوه ارتش شاهنشاهی انعام شاهانه داد.

پس از این جشن بزرگ به تمام سپاهیان ارتش آسایش داده شد تا همگی برای یک شاهکار دیگر آماده شوند. این شاهکار نادرشاه کشور کشایی نادرشاه در خاک توران بود. [54]

4-1-3. سرزمین و وسعت جغرافیایی توران

سرزمینی که در گذشته ها بنام توران یاد میشد عبارت از جمهوریت های فعلی ازبکستان و ترکمنستان و قزاقستان که مجموعاً در زمان دولت شوروی بنام ترکستان روسی یاد میگردد عبارت از دشت های پهناوری است در آسیای مرکزی که دارای 1900 کیلومتر درازا و 1300 کیلومتر پهنا میباشد. که دارای ۲,۵۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. این دشت بزرگ از شمال، به دریاچه ارال و خاک سیزی و از خاور به کشور چین و رشته کوههای تیان شان و استان کاشغر و از جنوب به مرز افغانستان به کوه های پامیر و هندوکش و رودخانه آمودریا (جیحون) و استان بادغیس و سپس به رشته کوه های هزار مسجد پیوسته است که از آنجا نیز به رود اترک میرسد که این رود آنرا از دشت گرگان ایران جدا میسازد. سامان غربی این دشت همه جا دریای خزر است که با بیچ های بزرگ بگوشه شمال غربی می پیوندد.

دشت توران دارای دو رودخانه بزرگ است که یکی در شمال آن بنام سیر دریا یا (سیحون) از کوه های «تیانشان یا تی بن شین» در چین از نزدیکی شهر «نارین» سرچشمه گرفته و بهمین نام تا استان سمرقند رسیده و از آن جا، رو به شمال غرب رفته در نزدیکی شهر گزالیتیک از شرق به دریاچه ارال می ریزد.

رود خانه دوم یا «آمودریا» از کوه های پامیر و هندوکش در شمال غربی هند (یا پاکستان موجوده) سرچشمه گرفته شهر های بدخشان و غوندوز (قندز) افغانستان را از خاک توران جدا کرده سپس در نزدیکی آبادی اولام (اقچه خم آب) به سوی شمال غرب رفته در درون خاک توران استانهای بخارا و خوارزم را از هم جدا و از جنوب به دریاچه ارال می ریزد.

بجز این دو رودخانه ی بزرگ رود خانه های کوچک دیگری مانند «زرافشان» در سمرقند و بخارا، رود «مرغاب» (در شمال غربی افغانستان و مرو و تجن در شمال شرقی مرز های استان خراسان ایران) به این دشت می ریزد. که سابق آب آن در ریگستانهای دشت ترکمنستان فرو میریخت (که خوشبختانه آن ریگستان های وسیع امروز به مزارع کشاورزی تبدیل گردیده که از آخرین قطرات این رودخانه ها نیز استفاده می گردد. (مولف))

بخش های شرقی توران را رشته کوههای بسیاری فرا گرفته ولی شمال، و جنوب غرب و مرکز آن همواره و برخی از جا های آن از کف دریا های آزاد (ابجار) نیز پست تر است و گروهی از مؤرخین عقیده دارند که این دشت تا مدت کمی پیش از تاریخ دریای بزرگی بوده که رفته رفته به صورت امروزی در آمده است .

بیشتر دشت های توران به سبب نداشتن آب و موجودیت گرمای سوزان آفتاب ، سرزمینی خشک، بیابان، ریگستان، و وادی های است که هیچگونه گیاه در آن نمی روید و بزرگترین بیابانهای آن بیابان «گیزیلکوم» در شمال بخارا و سمرقند و دیگری «کواکوم» در جنوب آن است که هر یک کمابیش به پهناوری ۲۵۰،۰۰۰ کیلومتر مربع بوده و جز دشتهای خشک و سوزانی هستند . بجز این بیابانهای بزرگ بیابانهای کوچک تری دیگری نیز مانند «مویون» (در شمال رودخانه سر دریا) و «گیمرگ» (در غرب بخارا) و همچنین بیابان «ثیل محمد» در بخش های يموت نشین کنار دریای خزر، وجود دارد که به ترتیب ۵۰،۰۰۰ و ۶۰،۰۰۰ و ۹۰،۰۰۰ کیلومتر مربع کمابیش وسعت دارند .

چنان که تاریخ نشان میدهد سرزمین پهناور «آریانا و بجه» یا ایران بزرگ در همه ادوار تاریخی خود با مردمان این دشت ها دست به گریبان بوده و همیشه در کشمکش بوده است که داستان های ایران و توران در شهنامه روایاتی از همین دست خوانده شده است که توسط ابوالقاسم فردوسی در عهد محمود کبیر سلطان غزنوی برشته نظم در آورده شده ، چنانچه حافظ شاعر بلند آوازه زبان فارسی تلویحاً راجع به شاه توران و خاصیت بیرحمی وی در همین معنی اشارت دارد: «شاه ترکان سخن مدعیان می شنود - شرمش از خمسه ی خون سیاوشش باد» .

ماساژت ها، سکها، یا سیکها و هپتالی ها همه از مردمان این سرزمین بوده اند که همیشه برای شاهان ایران که دشمنان نیرومندی مانند آسوری ها، لیدیها، بابلی ها، یونانی ها و رومی ها در غرب داشته اند در دسر های بزرگی فراهم میکردند .

ولی این بار در زمان نادر شاه افشار می بینیم چرخ تاریخ بگونه واژگونه می چرخد به قسمیکه مهاجمین تورانی همیشه دشت های جنوبی این سرزمین را میدانگاه تاخت و تاز خود قرار میدادند ولی این بار این پادشاه سلحشور و بی باک لازم می بیند تا کار تورانیان را

نیز یکسره کرده به این مردم خود سر و نا فرمان نیز چشم زخمی برساند . با همین اندیشه بود که نادر شاه افشار، پس از پایان کار هندوستان ارتش نیرومندی بسیج کرده به توران زمین رو آورد .

هنگام اردو کشی نادر شاه این سرزمین به دو استان بزرگ و چندین شهرستان کوچک در آمده بود بخش های شمالی رود آمو دریا مانند بخارا، سمرقند، تاشکند، فرغانه و خوقند، در دست بازماندگان دودمان چنگیز و تیمور بود .

برزگترین خان های آن ابوالفیض خان از دودمان چنگیز به همه ی این سرزمین ها فرمانروائی میکرد .

استان دوم یا خوارزم در دست خان های اوزبک و مرکز شان شهر خیوه بود . روی هم رفته در خاک توران هر یک از سران ایلات چادر نشین که می توانستند نیروی فراهم آورند بر یکی از بخش های دشت فرمانروایی کرده و بیشتر کار شان تاخت و تاز به همسایگان و غارت کاروانیان بود .

یکی از مناطقی که همیشه مورد تاخت و تاز این مردمان بود استانهای جنوبی دریای آمو تا به مرو هرات بود، از همین سبب شاهان خراسانی همیشه نیرو های قوی و جنگاور خود را در خراسان شمالی تعبیه میکردند و بلخ باستانی که اکنون خشت ها و آجر های کاخ های آن از اثر هجومهای تباہ کن، ذره ذره و بجا یکسان گردیده است بار ها پهلوانان نامی اش در دوره های پیشدادیان و باختر، اسپهای نجیبی را جهت روز جنگ و پهلوانی تربیت میکردند و بیرق های بلند بلخ، از فاصله های دوری موجودیت شهر درخشان بلخ را با بارو هایش که بنام شهر «مروارید» و یا شهری که آتش در آتشدان آن در یک هزار سال خاموش نشده بود مشخص میکرد .

4-1-4. بسیج ارتش نادر شاه بعزم تسخیر ترکستان

زمانی که نادر شاه از سرکوبی یاغیان سند اسوده گردیده در سیزده محرم سال 1153 از راه بلوچستان به آهنگ ایران بیا بانها را در نوردیده در ششم ماه صفر به قندهار رسید. [55] زمانیکه عبدالغنی خان ابدالی فرماندار "نادرآباد" (قندهار) و فتح علی خان افشار را با ۱۵,۰۰۰ سپاهی برای سرکوبی داغستانی ها فرستاد، فرمانی هم بنام همی شهزادگان افشار نوشته و دستور داد تا هر يك با نیروی خود بسوی خراسان رهسپار گردند.

«نادر دلیل موجه ای بخاطر حمله به ترکستان داشت زیرا در زمان پیشین از يك های بخارا و خوارزم به کرات به تاراج خاک خراسان دست یازیده بودند، و نادر پیوسته سرکوبی آنها را می اندیشید.» [56]

روز بیست و هفتم جمادی الاخر سال 1153 نادر با ارتش بزرگ خود از راه ماروچاك (موری چاق) و چیچکویه سوی بلخ براه افتاد. [57] فرمانداری بلخ را به نیاز محمد سرپرست باز های شکاری دربار که برادرش در رکاب شهزاده رضاقلی میرزا در جنگ با نیروی خان بخارا کشته شده بود، سپرده و خود بسوی شمال رهسپار گردید. کنار رود خانه ی آمودریا نیروی دریایی ارتش را که دارای 1100 فروند کشتی هر يك به گنجایش سه هزار کیلوگرم بوده و از پیش در کنار رودخانه ساخته و پرداخته بودند، باز دید کرد، پس از باز دید کشتی ها فرمان داد توپخانه و خواروبار ارتش را در کشتی ها جای داده به سوی چهارجوی پیشروی کنند. [58]

روز هفدهم ماه ارتش ایران از کنار رودخانه و نیروی دریایی و توپخانه از روی آب بسوی چهارجوی به راه افتاد.

شاهزاده رضاقلی میرزا با ۸,۰۰۰ نیروی سوار و علی قلی خان نیز با يك لشکر سوار و پیاده از آب گذشتند و در کنار راست رودخانه به پیشروی آغاز کردند.

55 کسروی احمد "دره نادری" یا نادر شاه افشار، پیشین، ص 41.

56 احمد کسروی، همان اثر پیشین، همان صفحه

57 دره نادری و سفر نامه حزین و سخنرانی داکتر لکهارت با دیباچه ای از احمد کسروی، نادر شاه، پیشین، ص 41.

58 لارودی نور الله، پیشین، ص 182؛ داکتر لکهارت "نادر شاه"، ترجمه مشفق همدانی، تهران: 1331 هـ، چاپخانه شرق، ص 238 به بعد.

نزدیک آبادی «کوکئی» نماینده‌ی خان بخارا رحیم خان پسر حکیم اتالیق که از بستگان نزدیک ابوالفیض خان بود با گروهی از بزرگان بخارا به پیشوار آمد و نادر شاه او را پذیرفت. علی قلی خان در راه خود با دسته‌ای از ایلات کنار رود خانه برخورد کرده پس از سرکوبی آنان همچنان پیش رفت. ایلات میان راه چون از رسیدن نیروی بزرگ آگاه شدند با هم می‌کسان شان کوچیده به سوی بخارا و خوارزم گریختند. این ارتش تا روز چهارشنبه هشتم ماه دوم به چهار جوی رسیدند و در همانجا اردگاه برپا داشتند.

نادر نیز فرمان داد تا بی درنگ پلی بروی رودخانه انداخته شود و روز سه شنبه چهاردهم ماه، نادر، با درباریان خود و رحیم خان اتالیق فرستاده ابوالفیض خان والی بخارا، از آب گذشته کنار راه راست رود پیاده شدند. بدنبال شاه تمام قوای شاه، با تجهیزات از آب گذشتند.

نادر شاه، رحیم خان و یاران وی را با خوشدلی و خوشی روانه بخارا کرده به ابوالفیض خان پیغام داد که برای تسلیم شهر آماده باشند.

نادر از راه «کاراکول»^[59] به سوی بخارا راند. برای نگهداری راه بخارا خوارزم یک تیپ از سپاهیان را در چهار جوی به پادگان گذاشت و به توپخانه دستور داد تا بازگشت اردو در روی آب منتظر بمانند.

4-1-5. تسلیمی ابوالفیض خان شاه بخارا به نادر⁶⁰

نادر که در این سفر خود که قبلاً تمهید آنرا در بازگشت از هندوستان نهاده بود میخواست ترکستان را اشغال نماید. و این تصمیم شهریار ایران نه تنها بقصد وی برای گوشمال دادن ایلبرس والی خوارزم، ابوالفیض، خان بخارا و خانهای تاشکند و خجند را منکوب نماید و اراضی آنها را ضمیمه خاک ایران نماید و در این حین امپراتوری چین را نیز اشغال نماید و قلمرو امپراتوری ایران را حتی المقدور در خاور

⁵⁹ نام آبادی ای است که در کنار رود خانه کوچک زر افشان در هفتاد کیلو متری جنوب بخارا و بر سر راه چهار جوی موقعیت دارد.

⁶⁰ «عالم آرای نادری»، میرزا مهدی خان استرآبادی، پیشین، صص 110-113.

و شمال خاوری توسعه دهد و در ضمن هم با گوشمال دادن لرگی هانتقام مرگ ابراهیم خان برادرش را بگیرد و در آخر کار امپراتوری عثمانی را نیز معیوب و منقرض نماید. [61]

به این ترتیب نادر روز یکشنبه نهم ربيع الاول سال 1153 به بیست و سه کیلومتری جنوب بخارا رسید و در همانجا اردگاه خود را برپا ساخت. عصر روز بیستم ماه، خان بخارا با درباریان و بزرگان شهر به اردگاه نادر آمده شاه را خوش آمد گفتند. نادر شاه از خان بخارا و یارانش استمالت کرد. خان بخارا نیز در مقابل بهترین سربازان نیروی سوار خود را که بیشترین شان ازبک و ترکمن بودند از سان شاه گذرانیده افسران نیروی خویش را به شاه معرفی کرد. نادر شاه فرمان داد تا ۲۰،۰۰۰ تن از بهترین سپاهیان را برگزیده به خراسان بفرستند. سپس فرمانفرمایی خاك توران را به ابوالفیض خان بخشیده به دست خود تاج پادشاهی بر سرش گذاشت و او را «شاه ابوالفیض» نامید. و انگاه با فرمانهای خود به تمام استانداران دور و نزدیک توران، شاه ابوالفیض را معرفی کرد.

شاه ابوالفیض در برابر این بخشش شاهانه نادر، یکی از دختران خود را برای علی قلی خان افشار نامزد و جشن عروسی بزرگی در شهر برپا داشت. همچنین یکی دیگر از دختران حرم خویش را به حرم نادر فرستاد.

رودخانه آمودریا حد بین ایران و توران شناخته شد و همگی شهرستانهای جنوبی رودخانه بلخ به خاك ایران پیوست. [62]

4-1-6. سرکوبی شورش افغانی های پیرامون کابل

افغانی های کابل تازه شورش برپا کرده بودند. نادر طهماسب قلی خان جلاپرا برای سرکوبی آنها اعزام داشت و دستور داد با نیرویی که تازه از بخارا به خراسان فرستاده شده به سوی کابل رهسپار و شورشیان را سخت گوشمالی دهد و نیز فرمانی به همگی استانداران

61 دکتر لکهارت، نادر شاه افشار، پیشین، ص 226.

62 نادر پسر شمشیر، پیشین، ص 158.

و فرمانداران سند، پشاور و کابل و هرات، غزنین، نادرآباد (قندهار) و بلوچستان نوشته دستور داد که هر يك با سردار جلایر هنگام لزوم همکاری و یاری کنند. بدین گونه نادر فرماندهی نیروی شرق را به سردار جلایر افسر باوفای خود سپرد.

4-1-7. حرکت بسوی خوارزم

موقعی که هنوز نادر شاه در بخارا بسر می برد بنا بر پیشنهاد ابوالفیض خان والی بخارا، دو تن از بزرگان نزد ایلبرس والی خوارزم فرستاد و پیشنهاد کرد که نزد او شتابد و از کرده های پیشین ابراز ندامت نماید. چون ایلبرس این پیام را دریافت داشت چنان بر آشفت که پیک نادر و دو خواجه همراه او را بقتل رسانید.

نادر سه روز پس از عروسی خود و علی قلی میرزا (پسر ارشدش)، او را به اتفاق نصر الله میرزا و حرم خود به مشهد گسیل داشت و این همان وقتی بود که طهماسب خان جلایر را نیز فرماندهی کل قوای ایران در نواحی متصرفی هندوستان منصوب و مامور رفع اغتشاشاتی که در حوالی کابل و خراسان شرقی رخ داده بود که تلویحاً در گذشته به آن اشاراتی از فرستادن ۲۰،۰۰۰ سپاهی سوار که ابوالفیض خان به نادر تفویض کرده بود داشتیم، در این مأموریت تحت فرمان طهماسب خان جلایر قرار گرفتند.

در حینیکه نادر متوجه خوارزم میشد ابوالفیض خان باز هم وعده اعزام قوه به نادر را داد اما نادر لزومی برای اعزام قوای کمکی ننمید. لذا با سپاهیان خود از راه «شیرحاجی»، بجانب خوارزم روی آورد و چون دریافت که ایلبرس از خیبه قوای عظیمی مرکب از سربازان ورزیده ازبک و ترکمن را مامورانهدام دژها و پل های «شیرحاجی» قبل از ورود سپاه نادر به آنجا نمود است. فرماندهی دسته ی از سلحشوران برگزیده نادر، با شتاب هرچه تمام تر بطرف «شیرحاجی» پیش راندند و خویشان را قبل از سپاهیان ازبک و ترکمن به آنجا رساندند و از رود عبور نموده در کنار چپ آن موضع گرفته آماده نبرد گردیدند و با حمله به آنان شکست سختی بر ایشان وارد ساخت و سپس چند روزی در شیرحاجی توقف کرد تا سایر قوا و بنه به وی ملحق گردند و از رود (امویه) عبور نمایند. هنگام توقف در شیرحاجی نادر به پسرش رضا قلی میرزا دستور داد که روانه مشهد گردد که قبلاً نیز به آن اشارت شد.

ایلبرس خان، فرمانروای خوارزم که در گذشته‌ها به نیرنگ و دغل بارها با ازبکان بالایی ولایات خراسان تاخته و کاری از پیش نبرده پا بفرار گذاشته بود. و نیز زمانی که نادر مصروف گشودن هندوستان بود با دسته‌ای از ازبکان به سوی "باورد" روی آورد که شاید به رویاه بازی برهم زن آرامش سلحشوران شود و چون به آنجا رسید رضاقلی میرزا پسر نادر از هرات با لشکر فراوان حرکت کرد که آن تیره نادان را سرکوب نماید. ایلبرس از شنیدن این خبر هراسیده ناامید و زیانکار کالای جان را بر کاپچال‌های تاراجی برگزید و با ازبکان کوسیح به سوی خوارزم فرار کرد و بسیاری ازبکان از دم شمشیر گذشته به سوی بیابان نیستی شتابان گردیدند و این کار ایلبرس انگیزه اصلی لشکرکشی نادر به خوارزم گردید.^[63]

نادر پس از رسیدن مابقی سیف، از شیر حاجی بطرف "دوه بونی" (گردن اشتر) که در آنجا بستر رودخانه آمویه به ثلث بستر معمولی خود می‌رسد پیش راند. ارتش نادر منقسم به چهار لشکر بود که یکی از آنها، پیشاپیش لشکر بنه و توپخانه حرکت میکرد و دو لشکر دیگر در جناحین جلو میرفتند. شش هزار سوار نیز در امتداد کرانه رود برای حمایت ناوگان پیش میراندند. شایع بود که گرد و خاک ناشی از حرکت این قوا چنان تراکمی داشت که هوارا بکلی تاریک و بسیاری از سپاهیان را مبتلا به چشم درد ساخت.

نادر چون به "دوه بونی" رسید مخزن مستحکم برای بنه خویش ساخت و خود با سپاهانش به طرف "فتاک" روی آورد. در نزدیکی این محل قوای ایران به نیروی ایلبرس برخوردند و جنگ شدیدی در گرفت. نیروی تراکمه "یموت" که از شش هزار تن تجاوز میکرد با رشادت خاصی جنگید لیکن این نیرو و سایر سپاهیان دشمن در مقابل حملات برق‌آسای نادر تاب مقاومت نیاوردند و در نتیجه ایلبرس با قوایش ناگزیر گردیدند به دژ مستحکم «هزار اسب» که تا «دوه بونی» سه فرسخ مسافت داشت پناه برند. ایلبرس قبلاً دستور داده بود که آب رود آمویه به پیرامون این دژ استوار سرازیر گردد و آنرا کاملاً احاطه کند و در نتیجه نادر به دژ هزار اسب نزدیک شد مشاهده کرد که نمیتواند توپهای خود را به اندازه لازم به دژ نزدیک کند و گذشته از این حمله جبهه‌ای به این دژ دور از حزم و احتیاط بود و بنا بر این پس از شکست دادن یک دسته دیگر از تراکمه یموت تصمیم به محاصره آن دژ گرفت و از آنجا که دژ هزار اسب مملو از خوار و بار بود بیم آن

میرفت که محاصره آن مدت مدیدی به طول انجامد. خوشبختانه نادر دریافت که خانواده و گنجینه های ایلبرس در دژ «خاقاه» واقع در 5 میلی باختر رود آمویه و بیست میلی شمال خیوه قرار دارد بنا بر این با قوای خویش بطرف دژ "خاقاه" پیش راند به امید اینکه این حرکت ایلبرس را مجروح از هزار اسب و تلاش برای حفظ خانواده و گنجینه خویش برانگیزد و اتفاقاً نقشه وی با موفقیت کامل مواجه شد زیرا همان شب ایلبرس هزار اسب را ترك گفت و در همان اثنا که نادر و قوایش به خاقاه نزدیک میشدند او نیز از سوی دیگر به آن دژ استوار نزدیک گشت و بار دیگر قوای خویش را گرد آورد سعی کرد به حمله پردازد لیکن شکست سختی خورد و در خاقاه محاصره گردید. پادگان این دژ نیرومند در سه روز بشدت مقاومت کرد لیکن سومین روز یعنی بیست و چهارم شعبان سلحشوران نادری چند خمپاره در پشت دیوارهای دژ منفجر ساختند که اثر دهشت انگیزی داشت و ایلبرس را چنان مرعوب ساخت که از در مسالمت در آمد و تقاضای تسلیم نمود. نادر بنا به شیوه معمول خویش درخواست او را پذیرفت و چادری در نزدیکی چادر فتحعلی خان به اختیار او گذاشت و سپس سران دژ را احضار نموده و به آنها خلعت و پاداش بخشید و دستور داد که مردم خاقاه را مطمئن سازند که کمترین گزندی به آنها نخواهد رسید.

خویشاوندان دو تن از نمایندگان نادر که بدست ایلبرس بهلاکت رسیده بودند چون از قصد نادر برای عفو کردن او آگاه شدند نزد وی شتافتند و تقاضا کردند آن مرد سرکش که نمایندگان شهر یار ایران را با خشونت بقتل رسانده بود به کیفر اعمال خویش برسد. در نتیجه نادر از نظر خود بر گشت و موضوع قتل فرستاده هایش را با ایلبرس در میان نهاد. ایلبرس پوزش خواست و تأیید نمود که قتل آن دو تن بدست از یک هابدون اطلاع وی صورت گرفته بود. بنا بقول (هانوی) نادر به ایلبرس در این خصوص چنین پاسخ داد:

«اگر تو شایستگی آنرا نداری که مشتی رعیت قلمرو حکومت خود را اداره کنی حق زنده ماندن نداری و به مناسبت توهینی که با کشتن فرستاده های من نسبت بمن مرتکب شده ای شایسته آن نیستی که مانند مرد کشته شوی بلکه باید مثل سگ بقتل رسی». نادر سپس دستور داد که سر ایلبرس و سی تن از فرماندهانش از تن جدا گردد. پس از کشته شدن ایلبرس شهر خاقاه و کلیه قصبات پیرامونش

تسلیم گردیدند اما همانطور که نادر در (بخارا) مانع ازار کردن مردم بیگناه شد در این جا نیز دستور آکید داد که هیچکس مزاحم مردم نشود و چندین تن از افسران خود را که تولید اغتشاش نموده بودند بهلاکت رسانید. [64]

4-1-8. بطرف خیوه

نادر بطرف خیوه که در بیست مایلی خانقاه قرار داشت پیش راند. هنگامیکه ایلبرس خود را در خطر یافته بود از ابوالخیر خان فرمانده قزاقها استمداد نمود و ابوالخیر خان نیز با یک عده قوای مختلط قزاق و از یک بطرف خیوه حرکت کرد و داخل شهر «سکره» گردید. ابوالخیر خان بمحض ورود به شهر تصمیم گرفت پیکری نزد نادر اعزام دارد و به این منظور یک افسر مهندس روسی بنام (مراوین) را انتخاب نمود که بوی بیش از فرماندهانش اعتماد داشت. (مراوین) چون بحضور نادر بار یافت بوی اطلاع داد که ابوالخیر تصمیم به تسلیم گرفته است و استدعا دارد که به خانی خیوه منصوب گردد. نادر مراوین را با ناز و محبت پذیرفت و به او فرمان داد که به ابوالخیر اعلام نماید شخصاً بملاقات وی شتابد و مطمئن باشد که بعنوان یکی از رعایای ملکه روسیه که میل دارد با او مناسبات دوستانه داشته باشد پذیرفته خواهد شد. مراوین به اعتماد نادر نزد ابوالخیر بازگشت لیکن ابوالخیر از بیم اینکه مبادا نادر بقول خود وفا نکند با مردم خیوه دست به شورش زده و از خیوه فرار کرد و با قوای خود در بیابان پیوست.

با وجود فرار ابوالخیر مردم خیوه به تشویق فرمانده خود «عبدالرحمن بیک» تصمیم به مقاومت گرفتند و از مذاکره با نمایندگان نادر خودداری نمودند و در نتیجه پادشاه ایران مصمم به حمله شد و هجده توپ و شانزده خمپاره انداز شروع به حمله به شهر نمودند و از طرف دیگر نادر چند نهر را در خارج شهر زد و آب پیرامون دیوارها را خشکاند و انگاه بوسله خمپاره چندین حفره بزرگ در دیوارها بوجود آورد و روز سوم حمله به شهر را آغاز نمود.

مردم خوارزم چون هر نوع مقاومت را بی نتیجه دیدند از خود سری خویش پشیمان شدند و درخواست تسلیمی نمودند.

نادر در شهر خیوه و سایر شهرهای خوارزم دست کم ۱۲،۰۰۰ تن خراسانی را زندانی یافت که همه را آزاد ساخت و اسب و پول و خوار و بار در اختیارشان گذاشت. او در 15 مایلی ابورد بدست مهندسین و معمارانی که همراه خود از هندوستان آورده بود برای آنان شهری شبه به دهلی ساخت که بعداً به خیوه آباد معروف گردید و عده کثیری از اهالی خیوه را به غلامی ایرانیان بخدمت گماشت تا چنان که باید مزه غلامی و بدرقتاری با اسیران ایرانی را بچشند .

نادرشاه دستور داد تا از ثروت و تأسیسات خیوه صورتی برداشته شود و کلیه خارجیان نیز بوی معرفی کردند. از قول هانوی روایت میگردد که نادر از خارجیانی که از اتباع انگلستان بودند و در آنجا بازرگانی میکردند از آنها پرسید به چه کاری مشغول اند؟ در جواب بعرض شاه رسانیدند که مشغول بازرگانی میباشدند. نادر به آنها ابراز مؤدت نمود و گفت آزادند که در سرتاسر قلمرو وی به تجارت پردازند. و هرگاه زیان و آزاری به آنها برسد و اگر افسران به قضایای شان رسیدگی ننمایند مستقیماً به اورجوع کنند. او به این ترتیب تجارت و سرمایه‌گذاری اتباع خارجی را در خیوه تضمین و تشویق نمود.

نادر حدود پانزده روز در خیوه بسر برد و ترتیب حکومت خوارزم را برای مدت پس از حرکت خود داد. پس از مشورت با سران خوارزم یکی از نوادگان چندگیز خان را بنام طاهر بیگ که قبلاً در هرات اقامت داشت و همراه نادر به ترکستان رفته بوده خانی خوارزم منسوب کرد. چون اکثر سربازان خوارزم از قبول خانی طاهر بیگ سرباز زدند و بقیام مسلحانه پرداختند آنان را سرکوبی داد و همه را ناگزیر به فرمانبرداری طاهر بیگ نمود و دسته‌ی از قوای خود را به حمایت از طاهر بیگ گماشت و چون اوضاع را کاملاً مرتب ساخت خیوه را ترک نمود و پسر ایلبرس عبدالقاضی خان را به همراه خویش برد.

4-1-9. بطرف مرو

نادر روز چهارم شوال 1153 هـ ق 23 دسامبر (1740) به شرحی که رسید از خیوه راه بیابان مرو را در پیش گرفت و چون آب و آذوقه در این سامان نایاب بود کلیه لوازم و احتیاجات سفر را همراه خویش برداشت. در مرو نادر رفتار شدیدی پیش گرفت به قراریکه محمد رستم خان کرگل حاکم شهر را از مقامش برکنار ساخت و یکی از سران محلی قاجار بنام شاه قلی خان را بجای او گماشت و عده

ای دیگر را که گمان میشد در کشتن محمد رحیم خان که در سایسی برای برانداختن تخت ایران دست داشت را اعدام نمود و سپس بتاريخ دهم شوال 1153 چهارم جنوری (1741) از مرو بطرف ابی ورد و از آن جا به «دستگرد» محل تولد خود که نمایی در آنجا به اسم مولودخانه به افتخار تولد او ساخته شده بود رهسپار گردید. شاه ایران از دستگرد بطرف «کلات» روان گردید و جواهر و گنجینه های را که از هندوستان آورده بود در آنجا در نقاط امنی گذاشت و قبری هم از سنگ مرمر سیاه برای خود ساخت. در پیرامون آن باغهای دلکشی بوجود آورد. . . نادر در پایان ماه شوال 1153 جنوری (1741) به مشهد رسید. [65]

بخش پنجم

بحث اول

تحلیلی از اوضاع سیاسی نظامی و اجتماعی نادر

5-1-1. حاکمیت نادر شاه افشار در سرزمینهای خراسان بزرگ چه تغییراتی آورد؟

حاکمیت هفت ساله افغانان در ایران که از تیره غلجائیان و از خانواده میرویس خان با قتل های خونین که از طرف شاه محمود و بعداً اشرف پسر کاکایش در ایران براه انداخته شد صفحه خونین و غم انگیزی به هر دو ملت ایران و افغان با چپاولگری همراه داشت. در این دوره دهقانان و شهرنشینان فقیر و بد اقبال ایرانی، بر علیه اشغالگران افغان و ترك مقاومت سر سخنانه از خود نشان دادند و در دوران جنگهای خون آشام، لحظه ای هم از مقاومت دست برداشتند.

در چنین حالت و اوضاع، نادر افشار در خراسان ظهور کرد که بعداً در رأس مبارزات رهائی بخش قرار گرفت. او در آغاز سالهای بیستم سده هجدهم سرکردگی يك گروه راهزنان را به عهده داشت و در خدمت نظامی فیودالها قرار داشت که به زودی توانست خود را در نتیجه دستبرد به املاک دیگران و راهزنی، بیک زمیندار و فیودال بزرگ در خراسان تبدیل نماید.

حوادث تاریخی در سال (1729) به نفع نظامیان افغان که توسط اشرف اداره میشد نبود. زیرا این نظامیان، در اصفهان که مقر فرماندهی شاهان افغان بود شکست خوردند و قطعات شکست خورده نظامی افغان بطور کلی به وضع فجیعی از طرف کشاورزان

محلی مضمحل گردیدند. شیخ حزین یکی از معاصرین این رویداد می نویسد: «حتی کوچکترین قصبه ای که متشکل از ده منزل هم بود، باشندگان آن اسلحه بدست گرفتند و بر دشمن شکست خورده حمله کردند.»^[66]

یکسال بعد از آنکه نیروهای مقاومت ایران افغانان را از خاک خود بیرون راندند در سال (1730) نادر جنگ را علیه نیروهای اشغالگر ترك شروع کرد و همچنان حکومت ابدالیان هرات و ملك محمود سیستانی را نیز مرعوب ساخت و در اخیر هم بالآخر مقاومت شدید مردم قندهار را به رهبری میر حسین فرزند میرویس خان و قلعه بندی آن شهر توسط نادر شاه افشار و اعمار دژ نادر آباد در قندهار، بخاطر تمرکز و جابجایی نظامیان، نادر بالاخره این شهر را به سختی فتح کرد که جریان آن در صفحات قبل به تفصیل گزارش شده است.

نادر در خلال سالهای (1732-1733) قلمروهای متصرفه ایران را که بدست ترکان عثمانی بود آزاد ساخت و از اثر پیمان ایکه با روسیه بست در همین سال مناطق مازندران، استرآباد و گیلان دوباره به ایران مسترد گردید و در سال (1735) سواحل شیروان، شهرهای باکو و دربند به ایران تسلیم داده شد.

در آغاز سال (1736)، نادر زمام خود را بالای تمام قلمروهای مستقر ساخت که قبلاً شامل دولت صفوی میگردید و در همان سال بود که در دشت مغان تاج سلطنتی را به سر گذاشت و مذهب جعفری را بعوض شیعه صفوی به ملت ایران پیشنهاد و این مذهب جدید که با مذهب تسنن نزدیکی و هم خوانی داشت مورد قبول مردم ایران واقع شد که جریان مفصل آن در صفحات قبل گذشت.

نادر سیاست تهدید و اخافه فیودالها را در پیش گرفت، بخصوص آنانی را در چوکات بادیه نشینان خراسان شامل ساخت و بعداً آنها را سمت و سوداده به تکیه گاه عمده خویش تبدیل و داخل فعل و انفعالات در نظامی که تازه بوجود آورده بود ساخت. او در اولین قدم حکمرانان موروثی را از صحنه زور و سیاست بیرون ساخته و آنان را به کارمندان عادی بدون ضرر دولتی تبدیل نمود که توسط خودش

⁶⁶ محتاط عبدالحمید، "تاریخ تحلیلی افغانستان" همان مأخذ، ص 378؛ ر.ک: تاریخ جهان، ج: 5، ص 242

تقریر و تعزل می‌یافتند. اما در واحد های کوچک در روستا ها چیزی تغییر نکرده بود و همه چیز تقریباً در تصاحب فیودالهای محلی باقیماند .

در اغتشاشی که در شهر دهلی پس از فتح آن شهر رخ داد . نادر با شمشیر و آتش به اغتشاشیون بر خورد کرد . او که با کسب غنایم گرانها تمام اشیای گرانها ، جواهرات ، طلا و کمیت زیادی از اسرای صنعتگر را با خود به ایران آورد و به اساس معاهده ای که با محمد شاه پادشاه مغول عقد کرد تحت شرایط مشخص نواحی دهلی را ترك نمود . اما زمین های غرب رودخانه سند و ماورای آنرا بخودش حفظ نمود (که پس از کشته شدن نادرشاه ، بعداً به دولت افغانی اعلیحضرت احمد شاه ابدالی تعلق گرفت (مولف)) و از همین بابت حکمران مغولی لاهور مکلفیت داشت سالیانه در حدود دو میلیون روپیه به دولت ایران باج پردازد .^[67]

5-1-2. پیامد حملات نظامی نادر

جنگ های اشغالگرانه نادر ، هیئت حاکمه فیودالی ایران را متمول ساخت ، اما بر عکس توده ها چیزی بدست نیاوردند و بین طبقات ، فاصله ها بیشتر عمیق گردید . بر اساس گزارشاتی که معاصرین نادرشاه ارائه میکنند او از طریق غارتگری جواهرات هندوستان قشون نظامی خود را تطمیع و تمویل نمیکرد بلکه مردم را مجبور میساخت تا از پرداخت وجوه مالیاتی رنگارنگ که جهت مصارف گزاف اردو کشی و دستگاه های اداری دولت مرکزی و واحد های محلی را پرداخت نمایند ، چنانچه «هر کس که مبلغ معین شده مالیات خود را نمی پرداخت ، مامورین مالیات ، زن و فرزندان آنها را به تاجران اروپائی و یا هندی بفروش میرسانیدند .»^[68]

در آغاز سده هجدهم جنبش رهایی بخش ضد ایرانی در قفقاز طغیان کرد . فیودالهای داغستان معاش مستمری خود را از زمامداران ایرانی دریافت میکردند .

⁶⁷ همان مدخذ، ص 379

⁶⁸ محتاط ، 381؛ تاریخ جهان ، نادر افشار به روایت کاظم خان ، جلد: 5، ص 244

در سال (1746)، حرکت مردمی و جنبش های فیودالی بار دیگر با نیروی نوی شعله ور گشت. نادر شاه مجبور شد معاهده ای با مقامات ترکی به امضاء برساند. قیام عظیمی در بهار (1746) در سیستان بوقوع پیوست. علی قلی خان که خویش آوند نادر بود برای سرکوبی این قیام موظف گردید ولی این شخص با قیام کنندگان پیوست. . نادر ناگزیر شد شخصاً به آن صوب حرکت کند و نادر همه راه را با قتل و قتال خونین طی نمود. او با عزیمت از یک محل به محل دیگر، در همه جا مردمان بیگناه، مجرم، ثروتمندان و اغنیا را از تیغ می کشید. و در همه جا از سرانسانها اهرامی از کله منار برپا میگشت. قصبه ای وجود نداشت که از ستم و شکنجه نادر در امان باقی مانده باشد. [69]

این روش های خونبار مسلماً که تأثیرات برجسته ای بر وضع مناطق مفتوحه و سرنوشت آزادی ملت های تحت ستم و به خصوص افغانها داشت.

یکی دیگر از عواملی که باعث از هم پاشی دولت نیرومند هند بدست کمپانی هند شرقی بود تاراج بیدریغ منابع و ثروت های هند بدست نادر و قتل عامهایی که نادر در عرض راه سند تا دهلی مخصوصاً در جنگ کرنال و قتل عام دهلی بوقوع پیوست داد، هند را در وضعیت بد سیاسی اجتماعی قرار داده و باعث مشکلات عدیده اقتصادی فراوانی نیز گردید که بعداً حملات احمد شاه درانی به هند نا توانایی هندوستان را ریشه دار تر کرد.

5-1-3. نادر شاه در اوج قدرت

نادر پس از پنج سال توانسته بود اشرف و حسین رؤسای غلجائی را مغلوب ساخته قندهار را تصرف نماید، مناطق خراسان شرقی را تا رود سند و هندوستان را تا دهلی و خراسان شمالی را تا بلخ و قندز و بغلان و بدخشان و مناطق توران (سمرقند و بخارا و خیوه) را تا خاقانه

⁶⁹ محتاط عبدالحمید، همان مأخذ، ص 381؛ رک تاریخ جهان، پیشین، جلد: 5، ص 245

تصرف نموده و از آنجا به کلات سرزمین محبوب خود رفته و پس از آنکه ساختن کاخی را برای خود سفارش داد پس به مشهد رفته و در آنجا تمام فتوحات (آسیایی) خود را جشن گرفت.

در این موقع نادر به منتهای شهرت و قدرت خود رسیده بود. و در این بار نادر مرز کشورش را از اندس (رود سند) طرف جنوب بسط و امتداد داد و این کشور را بیشتر از دوره صفوی ها وسعت بخشید. اما نادر استعداد و لیافت اداری کشورش را همانند محمود و اشرف غلجائی با وجود داشتن ریشه خراسانی خود، نداشت و با وجود وسعت سرزمین و داشتن وسایل مادی بی شماری که در دسترس داشت توانست سعادت و خوشی و کامرانی را به ایرانیان برگرداند. رفته رفته اخلاق او در نتیجه موفقیت ها و پیروزیها ضایع شد و سالهای آخر زندگانش پر از ظلم و جور و خست و لثامتی بود که روزانه بشدت آن می افزود و این صفات او را بیک ظالم خونخوار بدل نمود و مورد نفرت و اکراه مردمی که او آنها را از یوغ افغانها، ترکها و روسها آزاد نموده بود قرار گرفت.^[70]

5-1-4. لشکر کشی به لزگی ها نقطه عطفی در شکست نادر

یکی از عوامل شکست نادر رفتن او به جنگ لزگی ها بود زیرا در ایران ضرب المثلی بود که می گفتند: «اگر شاه ایران احمق است بگذار بجنگ لزگی ها برود». لزگیها قبائل وحشی ای که در یک ناحیه غیر مزروع و غیر قابل دسترسی در گودیهای داغستان سکنی داشتند به شروان و سایر نواحی مسکونی حمله میکردند و آنجاها را غارت مینمودند. آنها در زمانیکه نادر مصروف لشکر کشی به هندوستان بود محمد ابراهیم خان، یگانه برادر نادر را بقتل رسانیدند. نادر مجبور بود برای حفظ حیثیت و شرافت خود، انتقام خون برادرش را بگیرد به آنجا توسط نیروهای جلودارش که متشکل از افغانها بود یک موضع مستحکم دشمن را گرفت. این موقعیت و نیز شهرت نادر سبب شد که بعضی از طوایف و قبایلی که در نواحی غیر قابل مدافعه سکنی بودند تسلیم شوند که نادر آنها را بعداً با خانواده هایشان به خراسان انتقال گردانید. پس از آن نادر داخل زنجیره کوههای داغستان شده و هشت هزار نفر را برای حفظ خطوط

⁷⁰ پرسى مولر سلیکس "تاریخ ایران"، چاپ نشر افسون، جلد دوم، دوم، ص 384

ارتباطی خود در مسیر راه برگشت گماشته با قشون عمده اش به تعقیب لژگیهای گریزپا و فراری در جنگ های کوهستان در میان انبوهی از درختان پرداخت. آخر الامر لژگیها موقع را مناسب دیده به ارتش نادر و نیز به نیروی موصلاتی او حمله کرده خسارات و تلفات زیادی وارد کردند، حتی بسوی خیمه شاهی دست یافته جواهرات و زنان چندی را از خیمه گاه سلطنتی با خود بردند.

نادر از این شکست که توام با آبروریزی نیز بود، خشمناک شده و بطور مایوسانه ای می جنگید، ولی بواسطه نرسیدن آذوقه و خواروبار مجبور شد به «در بند» عقب نشینی نماید. در آنجا اگر خوار و باری که از حاجی طرخان با کشتی حمل شده بود باو نمی رسید ارتش از هم گسسته و سربازان از گرسنگی میمردند. روسیه از این عملیات نادر متوحش شده نیرویی بدانسو اعزام داشت و لژگیها را تشویق نمودند که برای تحت الحمایگی روسیه عریضه ای به آن دولت بدهند، شاه پس از آنکه حس کرد مغلوب شده و شکست او باعث خواهد شد که دشمنان زیادی که تا آنوقت بواسطه تصور شکست ناپذیری او جرأت عرض اندام مقابل او را نداشتند، حال در مقابل او به کین خواهند برخاست باقیافه عبوس و حالت عصبانی عقب نشست. [71]

5-1-5. کور کردن نادر فرزندش رضاقلی مرزا را

نادر بعد از برگزاری مراسم جشن مشهد برای جنگ با لژگیها حرکت نمود و از راه استرآباد و مازندران عازم شروان گردیده بود، هنگامیکه از جنگلهای ایالت مزبور میگذشت مورد سوء قصد دو نفر افغانی قرار گرفت. گلوله ای که یکی از آن دو نفر بجانب نادر شلیک کرد بازوی راست او را خراشید و دست راستش را زخمی نمود و بر سر اسبش اصابت کرد. آدمکشان از پشت درختان انبوه فرار کردند.

نادر، بر حق یا بدون حق تصور کرد که رضاقلی میرزا (پسرش) مسبب و محرك این توطئه بوده است، شهزاده جوان محاکمه شد و حتی باو قول دادند که اگر اعتراف کند او را معاف خواهند داشت، اما او به بیگناهی خود مصر بود. پس از خاتمه لشکرکشی لژگیها

⁷¹ سر پرسی سایکس، "تاریخ ایران"، پیشین ص 890

حکم شد شهزاده جوان را کور کردند . صفات و اخلاق این شهزاده به پدرش (نادر) شباهت داشت، چنانچه یکبار که شایعه مرگ نادر را به هندوستان شنید شاه طهماسب را بقتل رسانید ه وضع شاهی بخود گرفت ، اما وقتیکه نادر بر گشت باو به خشونت رفتار نمود . شاید او در آن قضیه دخیل بوده باشد ؟

نادر از اثر هزیمتی که در جنگ با لزیگها به آن مواجه شد اخلاقش بهم خورده و بکلی از حالت عادی بیرون رفته بود و برای محکوم کردن تأمل نمی نمود ، بلکه بصرف سوء ظن اکتفا میکرد . نادر بعد از این عمل (کور کردن پسرش رضاقلی مرزا) پشیمان شد و چنانکه نقل است همه کسانی را که در حین کور کردن شاهزاده حضور داشتند بقتل رسانید و بهانه او این بود که آنها برای نجات چشمان شاهزاده که مایه افتخار ایران بود می بایستی جان خود را فدا کرده باشند . زیرا نادر ، به حقیقت چشمان ایران را کور کرده بود . [72]

در تاریخ نادر شاه که از دره نادری و سفرنامه حزین محمد ملایری و سخنرانی دکتر لکهارت مشرق شناس و نویسنده معروف با دیباچه ای از احمد کسروی توسط نقوی پاکباز شامل و پیراسته و کوتاه شده است در صفحه 47 در مورد کور کردن شهزاده رضاقلی میرزا چنین آورده است: «هنگامی که شهنشاه در تهران بود رضاقلی میرزا در ری نشست و سرکشی ها و جدا سری ها از او شنیده شد و چون شاه به داغستان رفته به گرفتن دبه های قراقیطان سرگرم گردید ، بدی و نافرمانی شهزاده به آشکار افتاده به لشکر گاهش خواستند و چون به آنجا رسید گرفتار شده زنجیر بر گردنش نهادند در يك دم به نوك خنجر تیز او را کور کردند و به قتنه انگیزی بد گوهران لطف علی خان افشار که خالوی شهزادگان بود به سر نوشت شهزاده دچار آمده دیده از تماشای جهان بست . « تنقیح و پاک سازی دره نادری و سفرنامه حزین ، توسط نقوی پاکباز به استناد از دکتر لکهارت ، ص 47 »

5-1-6. شورش در ایران

1156-1157 هج (1743-1744)

بدیهی است که مردم ایران از وضعی که در ایران مستولی بود و هر روز هزاران نفر بخاطر گسترش نفوذ نادر شاه در جنگها بکام مرگ کشیده میشد، به هیچ روی به ادامه این جنگهای خانمانسوز موافق نبودند و میل داشتند که هر چه زود تر نظم و آرامش در کشورشان برقرار گردد تا بتوانند به فراغت خاطر به فعایتهای بازرگانی و اقتصادی خویش ادامه دهند و بنا بر این آتشی که در سرتاسر ایران زیر خاکستر پنهان بود در سال 1156 هج (1743) تبدیل به شعله های انقلاب گردید. و به تدریج تمام ایران را در بر گرفت.

نخستین شورش در طبرستان و بعد به همین سال 1156 هج (1743) در ولایات جنوب باختری ایران در حین جمع آوری مالیات اهالی در بند و طبرستان با سام میرزا که ادعا داشت آخرین بازمانده از خاندان صفوی میباشد فتنه آغاز کرد که در نتیجه "آقسو" مرکز شروان اشغال و حیدر خان دستگیر و قتل رسید که پیروزی طاغیان آتش شورش را فتنه انگیز تر کرد که در نتیجه سر میرزا محمد خان را در پادگان خودش که مرکب از ۲۰،۰۰۰ تن بود یافتند. پادگان (کوبه) نیز علم طغیان کردند و پس از این قوای دولتی را که از سر بازان افشار بودند قتل عام کردند و شهر را به سام میرزای سابق الذکر سپردند. در همین اثنا شورش در گرجستان نیز ادامه یافت. در حینیکه سام میرزا از طرف طرفداران نادر دستگیر گردید (چهاردهم ذیحجه 1156) (1743) چون نادر به قصر شیرین رسید از خوارزم خبر دادند که در آنجا اغتشاشات شدیدی رخ داده است. طوایف «یموت و سالور» برای بدست آوردن قدرت در خوارزم برضد ابوالغازی اقدام شدید نمودند و از نادر طلب کمک کردند. در سال 1157 (1744) ماموران جمع آوری مالیات در استان فارس مورد هجوم طاغیان قرار گرفت این خبر که به فارس پیچید مردم آنجا نیز بی فرمانی را آغاز نهادند. تقی خان سر دسته شورشیان دستگیر گردید و به الاغ سرچپه سوار کرده به بازار گردانیده شد. نادر دستور داد که سه تن از پسران او را کشته و سایر اعضای خانواده او به غلامی فروخته شود آنگاه خود تقی خان را از یک چشم نابینا گردانید و زنش، در مقابل یک چشم باقی مانده (برای اجرای فعل قبیح

زنا) به سربازان سپرده شد. شکفت اینکه با وجود اینکه عواقب ناگوار، نادر، میرزا تقی خان، را بار دیگر مورد عفو قرار داده با لقب مستوفی الممالک او را بحیث بیگلر بیگی ایالت کابل عزت‌تقریر بخشید.

اغتشاشات و ناامنی روز تا روز در تمام قلمرو نادر گسترش می‌یافت و مردم از پرداخت مالیات ابا می‌ورزیدند این وضع مجال سربازان و نظامیان خیلی اشکال ایجاد میکرد محمد زمان خان از استرآباد فرار کرد. با وجودیکه بهبود خان در خاور استرآباد چندین بار با شورشیان مصاف داد لکن هر بار قوای حکومتی شکست می‌خورد. [73]

5-1-6. ادامه شورش در ایران

شورش در خوارزم

نادر به قصر شیرین بود که خبر رسید اغتشاشات شدیدی در خوارزم روی داده و ابوالغازی را که به حکومت خوارزم منسوب گردانیده بود توسط ترکمن های یموت که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم بخوارزم برگشته و از یک های خوارزم را مورد تهاجم قرار داده بود که حملات یموت ها توسط ارتوق ایناق دفع و به آنها گوشمال داده شد ولی یموتی ها بار دیگر خوارزم را آماج قرارداد و با ازبکان یکجا شده ابوالغازی توانست از خراب کردن خوارزم و تجاوز به خیوه و هزار اسب وینگی اورگنج و غیره باز دارد. در نتیجه این اغتشاشات هر گونه کسب و کار و امور کشاورزی مختل و امکان نا پذیر گردید ابوالغازی ناگزیر از نادر استمداد نمود و پادشاه ایران علی قلی خان پسر برادرش را که در آن هنگام در مشهد بود موظف به کمک ابوالغازی نمود و او توانست خوارزم را قرین به آرامی گرداند.

شورش در داغستان و شروان

⁷³ دکتر لکه‌پارت، نادر شاه، پیشین ص، 207 تا 211.

بعداً شورش مهمی در داغستان و شروان شروع شد . محمد تقی خان سابق الذکر در 1157 (1744) علیه نادر گردن کشی اظهار کرد و با 500 تن طاغی بطرف شیراز پیش راند . چون خبر این شورش در فارس پیچیدایلات سر نافرمانی نهادند و در هر جا که توانستند محصلان مالیاتی نادر را بهلاکت رسانده و خود را با الحاق با تقی خان آماده ساختند .

هنگامیکه نادر از این شورش آگاه شد بیدرنگ محمد حسین خان قرقلو فرماندار نیروی ایران را در عمان احضار کرد و با فرمان داد که شورش تقی خان را دفع کند . محمد حسین خان پس از جمع آوری نیروی کافی به تعقیب تقی خان پرداخت و در نزدیکی فسا عملیاتی را برای دستگیری او آغاز کرد لکن بطور غیر مترقبه دست از حمله برداشت و به (کسررود) عقب نشست . ظاهراً علت این عقب نشینی آن بود که مشاهده کرد عده دشمن بر شمار قوای او برتری کامل دارد تقی خان چون راه شیراز را بلا مانع یافت به شیراز حمله نمود و در آنجا خود را فرمانروای مطلق اعلام نمود . این همان میرزا تقی خان مشهور الحالی است که بعد از آنهمه استهزا و کور کردن يك چشمش که داستان آن قبلاً گذشت والی کابل نیز تعیین گردیده بود .

شورش در استرآباد و شیراز

در همان هنگامیکه محمد تقی خان علم طغیان در شیراز بر افراشته بود محمد حسن خان قاجار که یکی از پسران فتح علی خان قاجار بود در استرآباد گردنکشی آغاز کرد و به یاری 1000 تن از ترکمن های یموت و 2000 تن از قاجار، شهر استرآباد را بتصرف در آوردند . محمد زمان خان استرآبادی حاکم آنجا چون دید نمیتواند مقاومت کند پا بفرار نهاد .^[74]

نادر اگرچه در نتیجه امضای عهد نامه با عثمانی به رویای تسخیر بغداد خاتمه بخشید ، ولی با آنهام توانسته بود بطور دوستانه و شرافتمندانه با عثمانیان کنار آید در دل احساس مسرت و رضایت فراوان میکرد تا مجدی که بشکرانه این پیش آمد چند روز را صرف سرور و شادمانی و میگساری نمود . متأسفانه اخبار مربوط به ایجاد اغتشاش و شورش در سیستان و خراسان عیش او را منغض کرد .

در سال 1156-1157 (1743-1744) شورش و اغتشاش در نقاط مختلف ایران زیان جبران ناپذیری به دولت و ملت وارد ساخت و در عین حال شورش بسیار شدیدی که نادر برای جلوگیری از شورش بیش و مظلومی که مامورین جمع آوری مالیات رویدست گرفته بود بیش از پیش زمینه های طغیان و نارضایتی مردم را افزود.

برابر اخبار وحشت انگیزی که از جانب خاور به نادر رسیده بود وی تصمیم گرفت که از طریق کرمان و اصفهان به مشهد برگردد. در اوایل زمستان سال 1159 (1746) وارد اصفهان گردید و چند هفته در آنجا توقف نمود و هنگام توقف در این شهر بود که علائم اختلال فکری در وی پدید آمد. هانوی در این خصوص میگوید:

«بر اثر کثرت کار و جنگ های دایمی و اندیشه های زیاد و همچنین کسانی که به نادر عارض شدند، یک نوع خشم و غضب دائمی و یک بیقیدی عجیب نسبت به بد بختی و درد و رنج اتباعش در وی پدید آمد که بمرور زمان رو به شدت نهاد و برای فرونشاندن خشم خویش دست به مظلوم و وحشت انگیزی میزد. چنانکه هنگام توقف در اصفهان ظلم و شکجه را از حد گذرانید، (پربازن) کشیش یسوعی که در آن زمان توسط (بیرسن) کمیسر کامپانی هند شرقی مأمور مراقبت سلامت نادر شده بود می نویسد: که در این چند هفته اصفهان تبدیل به شهری شده بود که مورد تاخت و تاز فاتحین بیدادگر قرار گرفته باشد و هر کسی که از خانه بدر می آمد جنازه های بیشماری را می دید که به دستور نادر و یا افسران وی به هلاکت رسیده بودند.

نادر نه تنها روز بروز بر میزان مالیات در اصفهان می افزود بلکه در سراسر ایران برای وصول مالیات سختگیری بسیاری از سوی ماموران وی بعمل می آمد حتی نزدیکترین بستگانش از پرداخت مالیات معاف نبودند. او املاک ابراهیم خان پسر برادر خود را که پدرش توسط لگزیها کشته شده بود ضبط نمود و به علیقلی خان در سیستان دستور داد که ۱۰۰،۰۰۰ تومان مالیات پردازد. تهماسب خان جلایر نیز موظف به گردآوری ۵۰،۰۰۰ تومان گردید.

آثار این سیاست نامطوب او در گرجستان بر اثر وضع مالیات طاقت فرسا تیمور و پسرش برای مقاومت مسلحانه در برابر نادر آماده شدند لیکن تیمور بعوض شورش تصمیم گرفت که شخصاً به شاه مراجعت نماید و تخفیفی در میزان مالیات بگیرد. در اواسط بهار 1160(1747) تیمور متوجه دربار نادر شد لیکن نادر قبل از ورود تیمور به مقصد به قتل رسید.

در آذربایجان مردم عاصی دست به اغتشاش زدند و سام میرزا را در تبریز وارث تاج و تخت ایران اعلام داشتند.

بخش ششم

بحث اول

قتل نادر شاه افشار

6-1-1. قتل نادر شاه افشار

روز دهم محرم 1160 (23 جنوری 1747) نادر از اصفهان بطرف یزد و کرمان رهسپار گردید و در هر جا که توقف میکرد با خشم و غضب روز افزون به قلع و قمع طاغیان می پرداخت و مخصوصاً در کرمان دست به اقدامات شدید تری زد زیرا خاطره شورش که سال پیش در آن دیار روی داده بود از ذهنش محو نشده بود. نسبت به خارجی‌ان مقیم ایران نیز روش شدیدی پیش گرفت و از آنان نیز مالیات سنگینی مطالبه کرد.

مراسم عید نوروز در حومه کرمان بر پا گردید. ولی این عید برای ایرانیان در حقیقت حکم عزا را داشت. توضیح آنکه در اوایل فروردین نادر از دشت بی آب و علف لوت راه مشهد را پیش گرفت و بسیاری از سربازان وی از شدت گرسنگی و تشنگی از پای درآمدند و جمع کثیری دیگر از فرط خستگی جان سپردند.

در طبس که نخستین شهر واقع در آنسوی دشت است نادر پسران و نوادگان خود را که عده آنان بر شانزده تن بالغ میگردید و همه را به آن شهر احضار کرده بود بحضور پذیرفت و پس از آنکه لحظه‌ای چند با قیافه هر کدام دقیق شد تاج و تخت سلطنت را به سه پسر ارشد خود پیشنهاد کرد لیکن همه بیم داشتند که از جانب پدر دامی در مقابل پای شان گسترده شده باشد، جوانی وی تجربه گی را بهانه قرار داده از قبول سلطنت عذر خواستند.

در ماه اردیبهشت نادر چون به مشهد رسید بر شدت روش خود افزود و بقتل و حبس اهالی پرداخت بطوریکه هیچ کس از لحاظ جان و مال در امان نبود و هر کسی حتی نزدیکان خود نادر بر اثر تحریک حب ذات برای پیوستن به شورشیان آماده گردیدند.

علی قلی خان پسر برادر نادر در سیستان دست به شورش گسترده زد نادر برای سرکوبی پسر برادرش به ۱۶،۰۰۰ تن از سربازان خویش از مشهد حرکت کرد. پادشاه ایران ظاهراً از خطری که او و خانواده اش را تهدید میکرد با خبر بود زیرا قبل از ترك مشهد راه احتیاط سپرد و پسران و شاهرخ نواسه اش را به کلات اعزام داشت.

بر اثر نزدیک شدن شاه عده ای از کرد ها به دژ خبوشان پناه بردند و برای محاصره آماده شدند و عده ای نیز به کوه های آلاذغ گریختند. نادر در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال ۱۱۶۰ هجری در فتح آباد دوفرسنگی خبوشان اردوزد.

"پربازن" که در التزام رکاب نادر شاه بود درباره اقامت نادر در فتح آباد چنین حکایت میکند:

«گفتی نادر از سرنوشت شومی که در این نقطه برای او مقدر بود آگاهی داشت مدت چند روزیک اسب زین شده را در حرم خود آماده داشت و چند بار تصمیم فرار به کلات گرفت لیکن نگهبانانش مانع فرار او شدند و تأیید کردند که برای حفظ جان او تا آخرین قطره خون خود خواهند جنگید و در این خصوص اقدر اطمینان دادند که نادر از فرار خود منصرف شد. نادر از مدتی پیش با هوش سرشار خود حس کرده بود که زندگی اش در خطر است و توطئه های برای سوء قصد نسبت به او جریان دارد. از میان کلیه درباریان

محمد قلی خان خویش نزدیکش و صالح خان بیش از همه علیه او تحریک میکردند . محمد قلی خان فرماندهی نگهبانان شخصی و صالح خان اداره امور دربار را به عهده داشت . نادر مخصوصاً از صالح خان بیمناک بود و میکوشید خود را از شر او برهاند .

6-1-2. نگهبانان افغانی نادر

نادر در اردوی خود ۴،۰۰۰ تن نگهبانان افغانی داشت که همه به او وفادار بودند . شب یازدهم جمادی الثانی نادر، سران سربازان افغانی را که در بین آن (احمد خان درانی) جایگاه خاصی داشت احضار کرده و به آنان چنین گفت : «من از نگهبانان خود راضی نیستم ، شجاعت و صداقت شما بر من مسلم است . من بشما فرمان میدهم که بامداد کلیه افسران نگهبان را دستگیر و زنجیر کنید و نسبت به هیچ کدام که در صدد مقاومت برآیند ابقا ننمائید . این موضوع برای حفظ جان من اهمیت حیاتی دارد و من برای نگهداری جان خود تنها به شما تکیه میکنم» . [75]

6-1-3. سخنی چند در باره تاریخ وقایع نادر شاه افشار

در مجموع هر کتاب تاریخی ای که باشد زمینه ساز شناخت وقایع زمان مورد بحث خود است . یکی از زمینه های که ما دوست میداریم کتاب نوشته شود و یا به چاپ و یا نشر رسد تاریخ است . تاریخ افغانستان ، تاریخ ایران ، هند ، بخارا ، تاریخ اروپا تاریخ جهان ؛ هر یکی آن زمینه گشادگی دیگری است که به کتابهای بیشتری نیاز دارد . (ولی با وجود این همه کوشش های مستمر در مورد ثبت و ضبط بروز حقایق تاریخی مستور میماند ، زیرا یک روی هر تاریخی ، در سیاهی قرار دارد چرا که تاریخ همیشه از عقب و یا بعد از وقایع نوشته میشود که این امر باعث میگردد تا هم تاریخ و هم مورخ ، از حقایق موضوع فاصله داشته و دور و جدا بماند . در دربار پادشاهان رسم

⁷⁵ دکتر لکهارت ، نادر شاه افشار ، پیشین ، صص 306-325؛ دره نادری ، میرزا مهدی خان استرآبادی ، صص 644 به بعد (نسخه پیراسته و کوتاه شده از دره نادری به کوشش نقوی پاکباز ، انجمن همایونی آسیای مرکزی لندن)

چنان بود که منشی پادشاه وقایع را روز مره ثبت مینمود و از آنجاییکه پادشاه این یاد داشت ها را شخصاً ملاحظه و واریسی مینمود منشی حقایق را به ترتیبی ثبت می کرد که دور از واقعیت های عینی و برابر به مذاق شاه میبود و شاه در برابر این خدمت به منشی تاریخ خود صله های خوبی گاه گاه می بخشید ، از همین سبب این نوع نگاره ها فاقد ارزش تاریخی اند و گاه میشد که این منشیان کلمات را به بازی گرفته و هدف را قربانی واژه ها و صنایع تحریر خود میساخت که در نتیجه کذب کیفیت و اهمیت اصلی خود را از دست میداد مثل (تاریخ جهان آرای نادری). معهذنا مشکل است يك خبر یا وقایع تاریخی را که دارای منبع موثق نباشد مورد قبول قرارداد . از همین سبب در این پژوهش حد اکثر کوشش بعمل آمده تا بخاطر ثبت موضوعی به اسناد مختلف رجوع و بعد از تلفیق ، آنچه را که با واقعیت همخوانی میداشت ، تنظیم میگردید . لذا صفحات پی همی که این راقم ترتیب و تنظیم کرده حاصل زحمات بی مثالست که در نتیجه آن در طول چندین سال این اثر بوجود آمده است که از حیث استعمال انبوه مدارك و روایات تاریخی اسری است بی بدیل و قابل پذیرش . (مolf))

یکی از موضوعاتی که در این بخش و بحث دنبال میگردد تاریخ داستان نادر شاه است . او با وجودی که نزدیک به زمان ما بوده و کمتر از دوست سال از زمان او گذشته با اینحال تاریخش تاریك است . آنچه ما در باره نادر میدانیم خبر هایی است که میرزا مهدی خان استرآبادی و برخی کسان دیگر در آن زمان نوشته اند . و تا دیر زمان کسی به جستجوی دانشمندانه بدانسان که شیوه تاریخ نویسی این زمان است ، پرداخته . و از همین سبب است که اندازه بزرگی و نیکی این پادشاه تا کتون دانسته نشده . برای مثال می گوئیم یکی از بدی های نادر شاه ، آدم کشی های آخر عمر او را شمرده اند که میرزا مهدی خان ، در این باره بیشتر به جمله بندیهای ادیبانه ای پرداخته که اکثراً خواننده درست درك کرده نمیتواند که در مورد چه کسی میخواند ؟ .

بی گفتگو که رفتار نادر ستمگرانه بود . ولی هیچ دانسته نشد که مردم ناهم ایران با آن پادشاه رفتار بسیار ستمگرانه تر می کرده اند ؟ تا کتون کسی این را نوشته است ؟ . . . کسی از آن سخن رانده است ؟ از کسی که ایران را از منجلاب تجزیه و تفرقه و تصرف بیگانگان نجات داد چه کسی در تاریخ تمجید کرده است ؟ آیا میشود از اثر به سزار ساندن تی چند از اشار و جانی های لایبالی و

یا کسانیکه آب خت میکردند تا به نفع خود شان ماهی بگیرند نادر شاه را مستحق چنین الفاظی که به زندگی او ربط و پیوندی ندارد مربوط دانست؟

ولی این نکته را همه مسلماً میدانند که نادر شاه هنگامی به کار برخاست که ایران بیک باره استقلال خود را از دست داده از آرامش و ایمنی هم بی بهره شده بود. . . زیرا از یکسو افغانهای غلجایی آمده اصفهان را گرفته تاج صفوی میراث اسماعیل اول را توسط شاه سلطان حسین صفوی بر سر خود (حمود غلجائی) نهاده و بعد، پس از قتل های عام و گسترده خانواده صفوی و اراکین بلند رتبه دولتی، به پادشاهی پرداختند. از دگر سو عثمانی ها آذربایجان، کردستان، کرمانشاه و همدان را گرفته استوار نشستند و با افغانان در مورد تقسیم ایران پیمان بستند. از سوی دیگر روسها قفقاز و گیلان را گشاده بفرمانروایی آغاز نمودند. علاوه بر این سه دولت بیگانه که در ایران نفوذ داشتند ده تن از ایرانیان کوس خود سری می کوفتند. . . در چنین اوضاع و احوال نادر سر بر آورد و با یک شرق دست شگفت بیگانگان را از کشور ایران برون راند و خود سران را یکا یک از میان برداشت. او بیک سخن آزادی را ب مردم ایران و آزادی را به سرزمین ایران برگردانید. بعد از گذاشتن تاج سلطنتی ایران بر سر، مانند دگر شاهان به خوش باشی و تن آسایی پرداخت با انجام کار های دور اندیشانه ایران را بزرگترین دولت آسیا گردانید. اینها کار های همان پادشاه غیرتمند بود که میگرد، ببینیم حالا مردم ایران و دولت مداران به چه کاری مشغولند؟ [76]

این حقیر با توجه به مشکلاتی که در تاریخهای جهان کشای نادری تالیف میرزا مهدی خان استرآبادی که به جز تاریخ به هر چیز دیگر شباهت دارد. «زیرا میرزا مهدی خان معنی ها را به کنار گزاریده با سخن بازی کرده است این بازی با سخن از دیر زمان معمول بوده ولی میرزا مهدی خان که منشی نادر شاه بوده و دو کتاب یکی بنام «جهانکشای نادری» و دیگری بنام «در نادری» در تاریخ نادر افشار نوشته، افسوس آور است که گرفتار این درد بوده مخصوصاً «جهانکشا» را که تاریخ رسمی نادر شاه بحساب می آید سخن بازی این مرد از ارج آن کتاب کاسته و چه بسا که معانی را قربانی این سخن بازی کرده است». [77] کوشیدم وقایع دوره نادر شاه افشار را از قول بهترین

⁷⁶ نادر شاه، با دیباچه ای از احمد کسروی شامل مطالب مفید از دره نادری و سفر نامه حزین به علاوه سخنرانی دکتر لاکهارت از نقوی پاکباز، انجمن همایونی آسیای مرکزی، لندن، ص 9

⁷⁷ احمد کسروی مقدمه پاک شده دره نادری توسط نقوی پاکباز، ص 13

محققین این دوره گردآوری کرده و نهایت سعی بجزج دادم تا وقایع را کما حقہ تشریح و تنظیم نمایم که خوشبختانه نسخه هایی از کتابهای ذی قیمت (تاریخ ایران نوشته پرسی مولزورث سایکس) چاپ نشر افسون که بعداً توسط مرکز تحقیقاتی قائمہ اصفهان با تسهیلات دیجیتال؛ تاریخ نظامی جنگ ایران و هند، تالیف جمیل قوزایلو سال نشر نخستین 1309 و چاپ ثانی 1351 هـ؛ رستم التواریخ که آنهم به شیوه دره نادری دارای فروعات خارج از تاریخ بوده است مولف محمد آصف آهنگ، نشر دنیای کتاب؛ نادر پسر شمشیر تالیف نورالله لارودی انتشار یافته توسط شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسی؛ نادر شاه و بازماندگانش، مولف دکتر عبدالحسین نوائی استفاده نمودم

باید اذعان داشت که نادر شاه افشار از جمله همان پادشاهان نادری است که سرزمین ایران نظیر آن را شاید هرگز ندیده باشد. او در يك جنگ در سایه نقشه خود با پانزده هزار سواره یکصد هزار تن سواره عثمانی را شکست. در عبورگاه کوهستانی خیر دیدیم که نادر باچه تهوری نقشه حمله را در يك لحظه کوتاه عوض کرد و دريك شب خودش را و سپاهش را از کوهستانهای صعب العبور از طریق بیرون از معبر راه را به سر بازان خود گشود و به پشاور در حالی رسانید که بدنه اردوی پشاور را نیز منهدم ساخت و از سند تا دهلی توانست با قوانین و نقشه های جنگی خود بر سه صد هزار اردوی دولت مغولی هند در جنگ کرناال پیروز گردد.

یکی دیگر از آثار ارزنده ای که در مورد وقایع تاریخی زمان نادر شاه به تحقیق و پژوهش پرداخته کتاب «نادر شاه افشار» است که توسط «دکتر لکهارت» شرق شناس و ایرانشناس مشهور برشته تحریر در آمده گنایست که وقایع زمان نادر را با موشگافی بیان کرده علاوه بر آن به تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان پرداخته که منباب مثال موضوعی را که در مورد تاج گزاری نادر نوشته است لزوماً، فشرده آنرا من حیث تکرار احسن می آورم:

«نادر در سال 1148 (1735) نامه هایی به اکاف و اطراف ایران فرستاد مبنی بر اینکه تا کون مساعی اش برای استرداد اراضی از دست رفته مانع از آن بوده است که حکومتی منظمی در کشور برقرار نماید. و مردم را دعوت نمود تا حکومتی را که قوانینش در سراسر کشور مطاع باشد اعلام خواهد داشت و سپس رحل اقامت در خراسان افگند و گوشه انزوا اختیار خواهد نمود. اندکی بعد فرامینی به اکاف

کشور فرستاد و طی آن به کلیه فرماندهان ارتش و استانداران و قضات و علما و اشراف اعلام نمود که در دشت مغان گرد آیند و شورایی تشکیل دهند و در این خصوص تصمیم بگیرند که تاج و تخت سلطنت ایران را به چه کسی که شایسته این افتخار باشد از زانی دارند محلی که برای کنکاش بزرگان قوم تعیین گردید سرزمینی بود که از شمال به رود کرواز جنوب به ارس محدود میگردد .

نادر شب نهم ماه مبارک رمضان 1148 (22 جنوری 1736) خود را بدشت مغان رسانید . «ابرهام کاتولیکوس» نیز از سوی نادر دعوت شده بود که روز بعد وارد شد و دو روز بعد ابراهیم خان برادر نادر طهماسب خان جلاپرو پیر محمد استاندار هرات و شاه قلی خان قاجار استاندار مرو و رجال نامبردار دیگر هم وارد دشت مغان شدند . اتفاقاً نماینده دولت عثمانی نیز با مهماندار خود عبدالباقی خان زنگنه فرماندار کرمانشاه که برای انعقاد صلح نامه با نادر مامور گردیده بود، نیز اشتراک نمود . . . در مدتی که مهمانان عالی قدر در دشت مغان که نادر آنرا قبلاً بیک شهر کامل عیار که دارای هرگونه تسهیلات زیست شهری بود آراسته و فراهم نموده بود تشریف می آوردند نادر هر روز دیوان دایر میکرد و به قضایای رعایا و تقاضای های مردم، رسیدگی نموده و مسایل معمولی کشوری را حل میکرد . . . تا روز بیستم رمضان همه ی رجال که عده شان از بیست هزار تن تجاوز میکرد وارد دشت مغان شدند ارقام رسمی حاکی است که در این مجلس بزرگ ۱۰۰،۰۰۰ تن از بزرگان اشتراک نموده بودند که هر چند این عدد، اغراق آمیز بنظر میرسد . نادر بخاطر اینکه عده رجال زیاد بود و به همه آن رسیده نمیتوانست همه را با هم پذیرد برای پذیرش همه، آنان را بچند دسته متمایز تقسیم کرد و هر روزی را بدسته ای اختصاص داد . در روز اول مهمانان خارجی را که مصادف با عید رمضان بود بار داد و در روز دوم انجمن دیگری را بحضور بار داد که مرکب از طهماسب خان جلاپرو شش تن دیگر از معتمدان نادر مکونات نادر را بحضور ابلاغ نمود و تأیید کردند که نادر خاک ایران را بضرب شمشیر از وجود دشمنان پاک کرد و مجد و عظمت ایران را بار دیگر برقرار نمود و نظم و آرامش را در سراسر کشور تأمین کرد و اکنون که وظیفه خویش را به پایان رسانیده است عزم دارد رخت سفر بپوشد و در کلات کند و بقیه عمر را در انزوا و راحتی بسر برد . . . پیام نادر چنین پایان یافته بود : «چون من از قیل و قال جنگ و سرکردگی قوا دوری جسته ام و عزم دارم بقیه عمر را بدعا در درگاه احدیت

بگذرانیم طهماسب میرزا را به سلطنت ایران انتخاب کنید . هرگاه طهماسب میرزا را نمی خواهید کسی دیگر از خاندان صفوی را به سلطنت برگزینید .

نمایندگان نادر بصورت جمعی اراء خود را اظهار و بیان نمودند که : «برای ما شاه دیگری جز نادر وجود ندارد . عثمانیان ، افغانان ، روسها و لگزی ها که قسمت اعظم خاك ایران را تصرف کرده بودند و حال آنکه بیاری خداهيچيك از این معاندین باقی مانده است و او . . . و اکنون مردم در امن و راحت بسر می برند .

اما اصرار و الحاح نمایندگان ، مبنی بر اینکه نادر ، بار سلطنت را بپذیرد ، چندین روز ادامه یافت و سر انجام نادر راضی شد و دستور داد که چادر بزرگش بر افراشته شود . . . هنگامیکه تدارکات از هر حیث تکمیل گردید نادر امرا را احضار کرد و هر کدام از آنان توسط اشك آقاسی (رئیس تشریفات) بمحلی که قبلاً برای وی تعیین شده بود راهنمایی گردیدند . . . نادر با تشریفات خاص بر تخت سلطنت جای گرفت .

نادر دور دیگر مسأله سلطنت ایران را به اعظام رجال در میان نهاد و برای حل این موضوع با آنها کنکاش کرد .

بدیهی است که جواب آنها مانند دفعات پیش بود و همه «تأیید کردند که پادشاه ما تویی و زندگی و داری خود را صرف خدمت به سلطنت تو میکنیم» ولی دیده شد که در همه حالات مردم به نادر رغبت داشته و وفا داری خود را به او اعلام داشتند . تنها یکی از حضار میرزا عبدالحسین ملاباشی در خفا اظهار داشت که همه ایرانیان موافق با سلطنت صفویان میباشند و اظهارات وی از جانب جاسوسان بیدرنگ به نادر رسید و روز بعد ملای موقع نشناس در حضور نادر اعدام شد .

نادر بعد از گذشتانیدن مجالس تعارفی انجمن دیگری تشکیل داد و توسط طهماسب خان جلایر موافقت خود را بر مسند پادشاهی اعلام داشت به شرطی که مراتب زیر اجرا گردد:

1 . هیچکس از متابعت نادر سرباز نزند . و به پشتیبانی یکی از پسران شاه سابق نپردازد .

2. مذهب سنت بجای شیعه بر قرار گرد زیرا مذهب شیعه که از جانب شاه اسماعیل صفوی در ایران شایع گردیده همواره موجبات خونریزی و جنگ بین ایران و عثمانی را فراهم ساخته است. هرگاه اهالی ایران به سلطنت ما (نادر) راغب باشند باید به مذهب اهل سنت سالك شوند لیکن چون حضرت امام جعفر صادق ذریه رسول اکرم است ایرانیان باید او را پیشوای مذهب خود بدانند و در فروع مقلد طریقه اجتهاد آن حضرت باشند.

3. هیچگونه خیاتی نباید نسبت به نادر و پسرش روی دهد و همه باید او امر او را اجرا کنند.

کلیه حضار موافقت خود را با این شرایط اعلام داشتند زیرا سرنوشت ملاباشی برای آنان درس عبرتی بود. نادر از اعاضم رجال خواست که برای تأیید این مطلب را مهر و امضاء نمایند.

قتل ملاباشی و استقرار مذهب سنت بجای تشیع بدست نادر مورد تفسیرهای گوناگون مورخان قرار گرفت است. در باره اقدام نخستین تقریباً مسلم بنظر میرسد که منظور نادر از آن افکندن تخم هراس در دل مخالفان خود بوده است و چنین ابراز داشته اند که عقاید مذهبی نادر چندان استوار نبوده و هدفهای سیاسی را همیشه مقدم بر ایمان مذهبی قرار داده است. نادر خواسته است با این اقدام ایران را از خرافات و انزوا بیرون و در بین کشورهای نظیر عثمانیها و سایر دول مسلمان متحد جلوه دهد و میخواست در جهان اسلام از هند و خراسان و ماوراءالنهر اتحاد باهمی را خلق نماید. و خود رهبری این اتحادیه بزرگ را بر عهده بگیرد.^[78]

(اگر اوضاع دو صد سال قبل را که نادر چنین يك صحنه آرایي ها که منجر به انتخاب بلا مانع او در سلطنت ایران و تبدیل مذهب شیعه به تسنن را از رهگذر برنامه ریزیهای يك دولتی که تازه هنوز جنگ در آن پایان نیافته را با سیر سیاسی حکومت فعلی ای که در مشرق زمین اعمال میشود در نظر بگیریم در می یابیم که هنوز جامعه مشرق زمین و کشورهای آسیایی تقریباً همه آن از طریق زور و زور و قوای ملیتی ملی و یا نهاد ها و سازمانهای جهانی اداره و کنترل و نصب میشوند که هیچیک آن حتی بظاهر امر نیز موافق به آنچه را که در دو صد سال قبل نادر در دشت مغان بکار بست، توانایی آن از دست دولت های فریبنده ظاهراً دارای نهاد های دیموکراسی نیز متصور و مقدور نیست و این خود میرساند که نادر تا کدام سرحد دارای هوش و نبوغ ذاتی بوده است و داکتر لکه هارت با مراجعه به شواهد عینی

⁷⁸ داکتر لکه هارت، تنسیخ و تخلص تاریخ «نادر شاه افشار»، پیشین، صص 133-140

ایکه به اشارت مورخین در آن مجالس حضور داشته اند مثلاً (محمد کاظم خان) خیلی موشگافانه موضوعات رویداد های نادر را در این کتاب جمع کرده که شایان تقدیر میباشد . از همین سبب من زیاده تر از این کتاب در بر ملا ساختن قضایای نادر استفاده مستوفی نموده ام . مرجع دیگری که توانسته است زندگینامه نادر شاه را از اول تا به آخر بصورت مفصل بیان بدارد روایاتی است از نور الله لاروی که در قید کتاب «نادر پسر شمشیر» گرد آورده و دارای مدارک مفید و معتبر میباشد (مؤلف) .

6-1-4. آخرین شام نادر شاه افشار

فرمانده نگهبانان افغانی احمد خان ابدالی پسر دوم محمد زمان خان سدوزی بود که سنش از 23 تا 25 سال تجاوز نمی کرد ابراز شایستگی و حرارت و فعالیت خاصی مینمود و توانسته بود اعتماد نادر را نسبت بخود جلب نماید . احمد خان و افسرانش پس از آنکه قول دادند فرمان نادر را اجرا نمایند از اردگاه خارج شده و برای کار آماده گردیدند لیکن جاسوسی از جریان مذاکران محرمانه نادر با سران افغانی ، آگاه گردید و موضوع را به محمد قلی خان اطلاع داد او نیز صالح خان را از قصد نادر آگاه ساخت و هر دو تن هم سوگند شدند کار دشمن مشترك را بسازند و قبل از آنکه نادر شامی از گوشت آنان بسازد از گوشت نادر برای خود صبحانه ای تیار کردند . [79]

6-1-5. لحظات پایانی نادر شاه

قتل نادر شاه 1160

وقایع سالهای اخیر سلطنت نادر شاه در صفحات جهانکشا باختصار ذکر شده و معلوم میشود که بربریت و وحشیگری نادر از تمام ستمگران خونخواری که اسامی آنها در تاریخ ضبط است کمتر نبوده است. از هر کجا که نادر عبور میکرد از سرهایی مردم هرمهایی میساخت و بقیه رعایای بیچاره خود را میراند که بدرون غارها و بیابانها بسر برند.

تقریباً در تمام کشور علیه این ظالم شورش عمومی برخاست. . . علی قلی خان برادرزاده نادر که مامور سرکوبی و مطیع کردن شورشیان سیستان بوده شورشیان پیوسته و خود را شاه کشور اعلام نمود و بدین ترتیب بر هرج و مرج کشور افزوده گشت. نادر بسوی قوچان حرکت و در دو فرسخی آنجا در اردگاه خود بدست یکی از افراد قبیله خویش به سرنوشتی که داشت رسید. (تاریخ ایران، متن جلد: 2، ص 395)^[80]

6-1-6. وقایع آخرین شام نادر به روایت کتاب «نادرشاه افشار» تألیف سرمارتیمر دیورند

سرمارتیمر دیورند علل این همه قتل و کشتار نادر را نافه کشایی کرده و چنین ابراز نظر میکند: «در طی قرن هجدهم يك نفر بخت آزمای ترکمان نادر قلی نام که در دنیا مشهور به نادرشاه است ایران را بدرجه ی ترقی داد که مقتدرترین سلطنت مشرق شد و با وجود تنفر مجنونانه که در اواخر عمر به ملت فهمیم پر ذکاوتش که برایش خوب جنگیدند، نشان داد ایرانیان امروز او را یکی از بزرگترین دلیران ملی خود می شمارند.

مارتیمر دیورند مینگارد: «مقصود این کتاب این است که خوانندگان زبان انگلیسی به اوصاف و واوقات کارهای نادر آشنا تر شوند. . . و برای اینکه تاریخ نادرشاه را رونق و جلای دیگری بدهم آنرا بشکل قصه نوشتم. . . چرا که اصلاً مورخینیکه اکثراً تاریخ ها را در زمان شخص بسر اقتدار و یا احفاد او می نویسند قسماً عاری از حقایق ثابت می باشد به قسمیکه بعضی وقایع تغییر میابند و بعضی گمان میگردد چنین است از این سبب مشکل است تاریخ صحیح نوشت حتی در باب سوانح عمری ناپلئون هم خیلی اختلافات پیدا

⁸⁰ سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، نشر دیجیتال مرکز تحقیقی اصفهان، ص 895

شده است . همینکه فکر میکنم نادر شاه عمرش را در جنگ در آسیا صرف کرده و پیش از ناپلئون مرده این امر طبیعی است که باید حقایق وقایع او کاملاً بر ما پوشیده باشد . مثلاً کور کردن پسر محبوبش رضاقلی میرزا را عموماً نقطه رجعت ترقیات نادر قرار میدهند و همه اتفاق بر وقوع آن دارند ولی وقتی که در ایران بودم دیدم محال است که بشود یقین کرد که آن بلیه کی و در کجا واقع شد و امورات مربوط به آن چه بود ؟ . باری بعد از آنکه در تطبیق شهادت کتبی و لسانی وقایع آن فاتح بزرگ و در تحصیل اطلاعات در آن مواردیکه شهادت نیست سعی بی نتیجه نمودم طریق دیگری را ترجیح دادم یعنی در این موضوع نه مثل مورخ بلکه بطور دیگر رفتار کنم . اما مقصود من این نیست که قصه نوشتم که با اعتقاد من موافق با معلومات نیست بلکه بر عکس مجال سعی را در تمام کتاب نمودم که حقایق معلومه کاملاً بیان شود اما مدعی نیستم که کتاب من تاریخ است .

حکایت خواب نادر شاه و حکایت شیرازی (یکی از همسران نادر شاه که به گفته سرماز تیمردیورند زمانی از او خشم می گیرد و او را از ناحیه پیشانی زخمی میسازد و او را از خویش میراند؛ ولی این زن شجاع و وفادار به طریقه ای ، بعد از گذشت زمان زیادی خودش را به خیمه گاه نادر میسراند و یکی دو شب را با او در نهران عشق و محبت سپری میکند . نتیجه این میشود که عاقبت نادر بدست نفری های خاص خودش که بعداً مفصلاً آن را توضیح میدهم در آغوش شیرازی این بانوی شجاع سرش را از تن جدا میسازند . (مولف)) و فراش را همین طوریکه در این کتاب نوشتم حرف به حرف از یکی از وزرای شاه ایران که ایرانی مبرز و تربیت شده مدرسه قدیمی بود شنیدم . این مرد حلیم و خوش صحبت وزیرك بود و مکرر به ملاقات رسمی ما ، جان تازه دمیده باعث تشقی کامل من می شد و به این قبیل جمله مرا از نقاط مهم سیاسی بین المللی بیرون می برد - میگفت: حکایت مذکوره را در جوانی از يك مجتهد خیلی مسن بسیار مقدسی شنیدم که خود پنجاه شصت سال پیش از خود از آن فراش شنیده بود که در شب قتل نادر شاه خانم شیرازی را با غنیمت عمده فرار داده بعد از آن او را گرفته مثل یکی از محترمان مملکت زندگی میکرد - تفصیل نمایشهای ایرانی و دستگاه نادر شاه را از اخباری که در همان مواقع ضبط شد نقل کردم و همچنین تفصیلی که هستند به شهادت عینیه است . بقدری که می توانستم صحیح نقل کردم» . [81]

81 مار تیمر دیورند ، کتاب نادر شاه ، دیباچه مصنف ،

بد نیست که به خوانندگان عزیز فصلی از کتاب «نادر شاه» تالیف «مالتیمر دیورند» را در مورد قتل نادر شاه بکشاییم:

« نادرشاه در موقعیت نامناسبی قرار داشت، از اثرتعمیل ستمهایش ایرانیان، از او نفرت پیدا کردند - همانقدر که او از ایشان نفرت داشت و از میان ایل خودش هم يك دوست معتمدی نمی یافت. میدید لشکرش از جنگ خسته شده و غیر از سرباز های استیجاری (اجیر) خارجه باقی همه دلتنگند - اگر خائن نیستند - در غم و بیچارگی چندسال آخر احتیاط خود را بباد داده با يك بیباکی مایوسانه از نتیجه از هروقت غضب خود لذت می برد اما در بدترین دوران جنونش که مکرر دیوانگی حقیقی بنظر می آمدند نتایج کار های خود رامی فهمید. پشیمانی و یاس بیشتر از اعتماد زیاد او را به بدترین افراط هایش واداشته بود. . . باوجود آن از اعتماد بر قوه دماغ و اراده خود غافل نبوده اعتماد زیاد به آن مینمود اما اگر کمتر ملول بود کمتر سخت میشد (نادر) در آن هنگام فهمید که مشلات دارند دور او حلقه میزنند و آینده اش خیلی تاریک میشود .

مراجعه ستاره یکی از بانوان مورد محبت او که قبلاً در مورد آن از قول مولف تلویحاً اشارتی داشتیم؛ مراجعت «ستاره» مثل درخششی از شعاع آفتاب از میان ابر بود و در دل شاه امید و قوت تازه آورد، او میدانست که باید به تمام اقتدارش بکوشد به صفوف روز افزون دشمن، مسلط گردد. چون دوباره نزد ستاره آمد خبر خوبی شنید. خانم هرچه با داباد گفته عازم شد تا چشم شاه را بطرف خطر باز کند و سعی نمود تا او را ملقت سازد که صرف به برگشتن بحالت قدیم و دلجوئی از آنانیکه دلجوئی شان ممکن بود میشود از خطر خلاص شد. (زیرا) دادگری شرط جهاننداری باشد. ستاره میخواست شاه را از خطریکه بدست خویش فراهم نموده نجات دهد. پس با چشمان پر از محبت و غمزه های جانانه با صحبت های قاطعانه و بدون دلهره آنچه را دیده و شنیده بود به شاه عرضه داشت. و ادامه داد که حال مملکت خراب و دهات بایر و ازدهام بیچارگانیکه به حکم شاه کور یا اعضاء بریده گشته در کوچه ها و خیابانها گدائی میکردند و حال مناره های وحشت آور سرآدمی، احوال بی نظمی که در هر گوشه مملکت جاری بود و حال هزار ها زن ستم دیده ای که شب و روز برای انتقام از ستم هایی وارده بر خود دعا بدرگاه الهی می نمودند -

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب که هر که ضعف نالانتر قوی تر زخم پیکانش

و همچنین حال اطفالی که بازبان نیم باز نام شاه را برده نفرین میکردند . و به شاه گفت: خود لشکر هم قرقر میکنند و افواه است که اعیان بزرگ دولت دارند برای کشتن شاه مصروف چیدن و گسترش غدر هستند و خود اعضای عائله (حرمسرا) شاه هم خائن شده اند و مردم علی قلی را هم که مثل پسر محبوب شاه بود خائن به او میدانند . «نمی مانی چو یار بسیار کُشی» . شاه سخنان ستاره را با سکوت گوش میداد و مانند جمادی در جایش بر زمین خیره شده بود که جوابی به آن اعتراضات نمیداد . (شاه) میدانست آنچه خانم گفت راست است و میدانست خانم او را بقدری دوست میدارد که با وجود آنهمه، بازپیش او آمده تا شریک افتادن در خطر شده اگر لازم شود با او جان دهد . سکوت عجیب و با ملایمت او نیش بردل خانم زده دستی را که وقتی ضربت زده و او را دور انداخت در دست خود محکم گرفته صورت و لبهای خود را بر آن می فشارید و اینچنین عرض نمود: ای من قربانت کردم! عفو بفرمائید که این چنین حرف زدم، میدانم مدتی پیش از این با اعلیحضرت چگونه رفتار نمودند و به آن سبب من از آنها نفرت دارم میدانم تا کدام حد نمک ناشناسی کردند و مستحق عقاب بودند اما شما بزرگید و رحم فرمائید، به اندازه لازم زجر کشیدند حالا دگر مهربان بشوید تا کار باز درست شود و محبوب القلوب همه گشته مثل سابق خوشحال شوید تمام مقصود من همین است و از همین جهت جسارت کردم .

هنوز نادر خاموش و بصورت چون سنگ در زمین خیره مینگریست . خانم ترس ناگهانی برداشته عرض نمود: قربان با کبیز حرف نمی زنید . آیا زیاد عرض کردم؟

شاه رو به او نمود و خانم اثر بیچارگی و یاس را در چشمان نادر می دید . نادر موها را از شقیقه خانم بلند میکند و به آن نشان زخمی که هرگز رفتنی نبود خیره می شود و بعد با ناله ای دستهایش را بالا انداخته صورت خود را می گیرد و میفرماید الهی من مستحق عقاب بودم، اول رضا قلی مرزا پسر مرا و بعد تو (ستاره) را توئی که در صداقت با من تنها بودی ، توئی که در سعی برای نجات من منفر دبودی؛ و بعد ستاره چیزی دید که هر زنی به بیند هرگز فراموش نمیکند، یعنی درد اشک يك مرد قوی را . با پشیمانی و وحشت شاه را در آغوش گرفت و او را تسکین میداد و تضرع مینمود .

بعد از لحظه آشوب شاه رفت و آرام شد اما هنوز اثری‌اش در صورتش بود و او هسته فرمود میدانم هرچه گفتمی راست گفتمی و اگر اول بحرف تو گوش داده بودم کارها درست میماند اما حالا وقت گذشته است نه بقدری زیاد رفته‌ام که بتوانم برگردم. من ایرانیان را می‌شناسم اگر در حق‌شان مهربان شوید خیال خواهند نمود از ایشان ترسیده‌ام وقت گذشته است؛ ستاره با کمال توجه و شوق با او مصاحبه نمود و گفت: هنوز بسیاری صدیق‌اند و با سرور و شادمانی با شاه جمع می‌شوند و قزلباش هم فتوحات او را فراموش نکرده‌اند و فقط ترك سخنی لازم‌اما شاه سرخویش را تکان داده فرمود: کوچولوی من خودت را گول‌زن، غیر از احمد خان⁸²] و سربازهای افغانش کسی صدیق نیست و من باید اعتماد به ایشان کنم. حتی علی‌قلی برادرزاده‌ام که همیشه بچشم‌پسربه‌اونگاه کرده‌ام حتی او هم ضد من شده و چون او رفت دیگر کسی صدیق می‌ماند او را اینجا خواستم می‌گوید هنوز یاغی‌ها را به اطاعت نیاورده‌ام جوابش امروز بمن رسید و آنچه تو در باره او شنیده‌ی یقین‌راست است. عذرش را تمام باور نکردم. سابقاً او هرگز مرا مایوس نساخته بود و پسر برادرم ابراهیم است حالا میدانم که وقت گذشته است

نیاید دگر تیر رفته ز شصت اگر چه بدن‌ان گزی پشت دست

ستاره به امید آخر که او را راضی کند استدعا نمود آغا‌باشی را بطلبد و شاه فرمود: میل شماست! اما فایده‌ای ندارد. او نمی‌فهمد آغا‌باشی آمد و تا اندازه‌ای که جرأتش اجازه میداد تأیید از خاتم‌نمود و شاه هم بدون غضب می‌شنید اما معلوم بود راضی نشده است. باوجود آن ستاره آن شب با امید خوابید از اینکه نادر را مضطرب و دلگیر دید خوف برداشت اما دور اندیش نبودن نادر موقتی بود و واضح بود که خطا‌های خود را فهمیده باز هم بطریقه قدیمش بر میگردد و کارها درست می‌شود.

بعد از گذشتن آن شب با ستاره رفتار شاه عوض شده بود باوجودیکه علایم غم سابق در روی شاه خوانده میشد اما مثل سابق نبود باوجودیکه می‌فهمید وقت گذشته است اما باز هم تا میتوانست به رای‌خانش (ستاره) عمل میکرد و جاو خُلُقش را نگاه

⁸² احمد خان که بعداً به احمد شاه درانی معروف بود از افراد صادق و فداکار و خاص نادر شاه بود، قضا چنین رفته بود که او ستاره را با زیورات و جواهرات ذیقیمت شاه بعد از کشته شدن وی بدست صالح یکی از افراد خاصش از مشهد به قندهار برد و بعداً با قدم و عزم نادر شاهی مناطقی را که نادر در خراسان تا سند تصرف کرده بود دولت مستحکمی را در قندهار تأسیس کرد که از هرات و قندهار تا کشمیر و از سند و مکران تا رودخانه آمو دریا و بلخ، وسعت داشت و در آن خود را امپراتور یا پادشاه خراسان نامید (مولف)

میداشت و سیاستش سخت و ظالمانه نبود. این موضوع تغییر خُلق نادر را اطرافیان‌ش نیز حس می‌کردند بعضی‌ها خوشحال و اغلب شان اعتماد نمی‌کردند و به علی اکبر می‌گفتند: "باز زود شروع خواهد کرد" و علی اکبر که خودش را تسلیم میل رضاقلی خان نموده بود در شتاب پی‌وسيله می‌گشت که غدر را به آخر رساند. در آن هنگام بعد توقف چند روز نادر اردوی ثابت مشهد را برهم زده با قوه‌ی عظیمش بطرف شمال غربی حرکت نمود. مهاجرین کرد که در همسایگی جا داده شده بودند اسباب زحمت گشتند و شاه در حق اوشان بدگمان شد که شاید با علی قلی خان ساخته باشند. نادر همیشه موافق این قانون عمل می‌کرد که اخفای راز و شبخون اساس کامیابی در جنگ است. عازم شد به کردان یورش برد و ایشان را پیش از اینکه فساد سختی کنند فانی سازد و عازم شد شخصاً این کار را بکند. حالا است که قزلباش به بیند او هنوز نادر ایام قدیم است و هنوز دست خدعه جنگی رادارد و یکی از ضربت‌های تند ناگهانی را که سابقاً باعث دهشت‌آوری نامش شده خواهد زد. عازم شد و ترتیبات کار را با شتاب و کمال مخصوصش داد. یک دسته قوی از سواران افغان و قزلباش مامور شدند وقت غروب حرکت به نقطه نمایند که شاه معین فرمود و آنجا استراحت کنند تا در طلوع فجر شاه بیرون تاخته بایشان ملحق شود و آن روز و شب بعد ایلغار کرده دور کردان را بگردد و در طلوع فجر روز دیگر دفعاً یورش بر ایشان برده معدوم سازد. بنا بود قلب لشکر یک روز توقف کند و روز بعد بجایی برسد که فتح آباد نام داشت و آنجا منتظر مراجعت شاه بماند و شاه تندرانه همان شب به فتح آباد میرسید. حرم هم مامور بودند بقلب لشکر بمانند. شاه خواست درست به لشکر حالی کند و احکام را بدست خود نوشت. . . . نادر آنروز در فتح آباد نقشه اردوی جدید خود را کشیده جای هر قسمت آن قشون را معین نمود که بعد از رفتن قشون همراه او باقی میماند. بعد موسی بیک را خواست و او هم آنزمین را خوب بلد بود و او را واداشت جای دسته متحده لشکر ایرانی را استنساخ کند بعد پی احمد خان و یک سردار اوزبک فرستاد که سرکردگان حصه غیر ایرانی لشکر بودند. عدد و ترتیب لشکر را که بنا بود بروند به آنها حالی کرد و نیز جای هر دسته از آن لشکر خارجه را که بعد از رفتن شاه باقی می ماندند، ایشان را آگاه نمود که دسته‌های خود را مهیای جنگ فوری بدارند و حصه ایرانی لشکر را هم خوب پایند. شاه برای اطمینان به حالی شدن شان واداشت هر یک نقشه او را استنساخ نماید، بعد از آن ایشان را رخصت نمود و چون دیگر کاری با نسخه اصل نقشه نداشت و کاغذ سَری هم نبود پس آنرا در دست مچاله نموده دور انداخت. به موسی بیک و احمد خان نگفت با لشکر که همراه می‌برند چه می‌خواهند بکند. درین

گونه مواقع تنهایی خودش عمل میکرد. همینقدر به آنها گفت در طلوع فجر میرود و عصر روز دیگر بر میگردد و به اردوی فتح آباد. چون تمام مقدمات را ترتیب داد شب موافق معمول آمد به چادر ستاره به او هم همان را گفت که به دیگران گفته بود و خانم التماس نمود همراه برود. زیرا در سرور و اضطرابش از فرقت می ترسید اما شاه انکار نمود و فرمود نه "میروم به قزلباش نشان دهم که طریق قدیم را فراموش نکرده ام ایلغار خواهم نمود و شاید کار سختی هم در پیش آید، میخواهم حرم با اردو به فتح آباد رود و من پس فردا شما را در آنجا می بینم - بمن اعتماد داشته باش و هرچه میگویم بکن - اگر میتوانستم ترا همراه می بردم اما نمیتوانم."

اگرچه نرفتن ضد خواهش خانم بود اما مثل همیشه مطیع بوده جواب داد اراده شاه قانون اعمال من است اما مطلبی او را ملول ساخت عرض نمود: "قبله عالم بهتر میدانند - اگر من مانع کارم پس با قرق میمانم اما قربان جسارتم را عفو فرمائید - آیا خطری نیست - خدا ایرانیان در چه خیال اند."

شاه خندید و فرمود: "کوچولو جای ترس نیست - احمد خان ملقفت حال من هست و عادی است ملتفت ایرانیان باشد و جرات ندارند صدمه می بزنند و من هم با افغانهای معتمد می مانم - برای من ترس نداشته باش". شاه بقدری مشتاق آن سفر و بقدری با اطمینان تر از سابق بر آن زمان بود که ستاره دوباره اطمینان پیدا نمود:

با قضای ایزدی هیچند هیچ

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ

عاقلان گردند جمله کور و کر

چون قضا بیرون کند از چرخ سر

باز هم ذکاوت ستاره خطا نکرد حرکت شاه موقع خوبی بود برای دشمنان و از دست نمیدادند و زود هم ملتفت آن موقع شدند. همان شبی که نادر با ستاره حرف میزد ملاباشی رفته بود چادر علی اکبر و فوراً اینطور عنوان مطب نمود: "میگویند شاه لعنته الله علیه فردا زود حرکت میکند و دو روز از اردو دور میماند راست است." علی اکبر "بلی یک دسته از لشکر تا حال حرکت کرده و امشب در راه است - شاه در طلوع فجر حرکت نموده بایشان میرسد - همین حالا حکم بمن دادند." ملاباشی جناب عالی هم با شاه میروید؟ علی اکبر نخیر -

این حرکت مثل یکی از غزوات قدیم شاه است خدا میداند چه شیطانی در دست گرفته من باید در اردو بمانم و شاه را روز سوم در فتح آباد ببینم" ملاباشی - "الحمد لله- پس موقع برای ما رسیده است آن احمق های لشکر که دیشب آنجا بودند کاملاً در کار آمد و همدیگر و قزلباش را می ترسانند - شاه دور خواهد بود و آن خوك افغان «احمد خان» ملتفت نمی شود - حالا ثبوت آن حيله را که میدانید پیدا کنید ."

علی اکبر مردد شد چون مرد دلیری نبود و مکرر به نوبت ها از اقدام در چنان حيله عمیقی پشیمان شده با آواز مضطربی گفت: «هنوز چیزی پیدا نکردم و نمیتوانم بگویم به این زودی چیزی پیدا میکنم». اثر استهزا بصورت ملاباشی پیدا شده گفت: «یافتن ثبوت آسان است و در احتیاط زیاد خطر - خبر آنچه جاری است دیر یا زود به شاه میرسد و آن وقت خدا بداد آنانیکه متهم اند برسد - اگر ما بجواییم سرمان سالم بماند بهتر این است دیر نکیم - در هر صورت سر شمدار خطر است و او ترا دوست نمیدارد و بعضی از احمق های لشکر یقیناً بروز خواهند داد» .

... روز دیگر که نادر حرکت کرد علی اکبر که قبلاً نقشه جنگی نادر را که توسط شاه مچاله شده و به بیرون انداخته بود توسط يك افسر جاسوس گرجی به علی اکبر نشان داد علی اکبر دیدن ملاباشی که سر توطئه این بازی بود رفت و مدتی با او بود . همان روز عصر قاعدین حزب ایرانی در چادر ملاباشی جمع شدند و همه احساس اضطراب و انتظار داشتند زیرا هر يك را بتوسط معتمد زبانی طلبیده بودند و تاکید که حتماً حاضر شوند که در باره شغل مهمی بحث میکنند . ملاها و لشکریها هر دو فهمیدند بجزان بزرگی در پیش است، نشسته بر روی هم نگاه میکردند . پس از چند دقیقه دم در شلوغ شد و علی اکبر در حالیکه رنگ صورتش زرد شده بود، داخل اطاق گشت . و پهلوی ملاباشی نشست . ملا به حاضرین مجلس گفت علی اکبر چیزی دارد میگویی و التماس نمود که همه ساکت باشند . علی اکبر با حالت تردد شروع به صحبت نمود و دستش میلرزید و کلمه اولش درست شنیده نمیشد به ایشان گفت غلام گرجی در کارخانه نادر کار میکند و مطالبی را از صحبت شاه با سردار های خارجه شنیده و به او گفته است . آن غلام در چادر نادر داخل خدمت است و فرد مورد اطمینان میباشد . سپس علی اکبر به اعضای مجلس گفت: «نادر به احمد خان و «اوزیک» اظهار

داشت که در میان ایرانیان حيله برای قصد جانش کشف شده و اگر افغان و تاتار با او باشند عازم است هر ایرانی اردو را از دم شمشیر بگذرانند». علی اکبر ادامه داد که «بعد از گفتگوی زیاد شاه وعده کرد که اگر خارجه ها خواهش او را اجرا دارند تمام اموال و زندهای ایرانیان میان آنها تقسیم شود و شاه آنها را وادار ساخت تا قسم بخورند که ایرانی ها را قتل عام نکنند و آنها قسم به خدا و رسول خوردند روز دیگر که شاه به فتح آباد بیاید با شلیک موشکی سرداران خارجی افغان و ازبک را باخبر میسازد. باری علی اکبر بعد از توقف گفت: «افسوس که شاه ایران اینقدر بی وفا و بی رحم باشد - و کاغذی را که مشتمل بر اسماء بود شاه هر اسمی را برای خارجه ها خواند. گفت هر مردی از فهرست دشمن مخصوص شاه است و هیچکدام نباید نجات یابد. خواهید دید اسم تمام حاضران امشب در آن فهرست هستند. و پهلوی دو اسم علامت گذاشته شده و آن نام دو نفری است که این اواخر به حکم شاه کشته شدند - یکی سردار بختیاری است که دو روز قبل خفه اش کردند».

... علی اکبر با صحنه سازیهایی که برای کشتن نادر از قبل نقشه کرده بودند به همدستی ملاباشی و سایر مدعوین صالح یکی از نوکران خاص نادر را که عضو برجسته کشیک ها و محافظین سلطنتی نادر و از اقوام نزدیک وی نیز بود اغوا نموده در نتیجه او را نیز داخل دسیسه توطئه قتل نادر شاه نمودند که خلاص گزارش مجلس علی اکبر به همین نقطه ختم می شد.

فردا در طلوع فجر آن اردوی بزرگ بر هم خورد و لشکر به آن سرعتی که از مشق طولانی پیدا شده بود برای خط حرکت مرتب شدند. ستاره که آنشب تنها شده بود کم خوابید و بنا کرد به فکر واقعات چند روز قبل و چون شب خیلی گذشت آن به آن مضطرب تر میشد... ستاره توانست فراموش کند که شاه محاط به مردمان دلتنگ و خائن است و او دیگر اطمینان به بخت خود نداشت. ستاره اعتقاد داشت که اگر شاه دست از اعمال دیوانگی خود بردارد دوباره صنم لشکر خویش خواهد گشت. ولی در این مدت شاه تند رفته بود و خودش نیز مصر بود که وقت بر گشتن مجال اول گذشته است. ستاره نیز در جوار لشکر در یک صبح روشن ماه جوزا با حرم سوار شد. آغاباشی که اغلباً در سفر های گذشته ستاره با او در پهلوی رکاب میزد، حالا در صورتش اثر ثابت صدمه و تشویش نمایان بود. او هم امید وار بود که حالت تغییر نادر دائمی باشد به ستاره میگوید: «خانم حالا که شما مراجعت فرمودید کارها

درست خواهد شد انشاءالله». آغا باشی به ستاره گفت: «میل دارید چادر تان را با شیرازی عوض کنید یا نه؟» ستاره: «حرفی ندارم اما برای چه عوض کنم اوقات شیرازی تلخ میشود؟» آغا باشی: «بنظر بنده اینطور بهتر است خانم و اگر اوقات شیرازی تلخ شود ضرری ندارد». ستاره خاموش میراند و در فکر خود میسنجید که مقصود آغا باشی از این تعویض چیست؟ بعد از ظهر زود لشکر به جا های معین خود رسیدند. هوا گرم و ستاره در چادر خویش دراز کشیده منتظر غروب بود و به خود میگفت: «تا چند ساعت دیگر شاه اینجا خواهد بود» و خیال شاه او را خوشتر میساخت. بعد از غروب آغا باشی که برون رفته بود به اندرون مراجعت نمود و بدین ستاره آمده غمگین و مضطرب بود و خانم پرسید: «چه شده است؟ خبر بدی است؟» آغا باشی گفت: «نه خانم خبر بدی نیست و سفاحت من است که چیزی بگویم، این اواخر دلم آب شده - گمان نمیکنم چیزی باشد اما خانم من امشب در خود اضطراب می بینم». ستاره: «چرا چطور شده است». آغا باشی: «نمیدانم و نباید شما بترسید اما رقتم موسی بیگ و افغان را دیدم - امورات بوضع سابق نیست - حال موسی بیگ را نه پسندیدم و اردوی ایرانی آرام نیست اضطراب در لشکر پیدا شده از اینطرف به آن طرف میروند و با هم حرف می زنند. احمد خان میگوید بعضی از قزلباشها تمام روز نا موافق بنظر میرسیدند - چیزی واقع نشده - صرف برای اینکه شاه اینجاست این طور شده - خدا میکرد شاه اینجا بود». ستاره: «احمد خان سرکشیک هست؟». آغا باشی: «بلی خانم - شما میدانید او چقدر از ایرانیها نفرت دارد - ایشان را خوب می پاید و میگوید ایشان نمیتوانند پا را کج بگذارند و تمام لشکرش مهیا استاده و بمجرد دیدن علامت زحمتی ایرانی ها را از اردو رفته همه را خورد و خمیر خواهد ساخت». ستاره: «پس ایرانیان چه میتوانند بکنند؟». آغا باشی: «خدا میداند - من نمیتوانم چیزی بگویم - حکایت علی قلی را شنیده اید - شاید ایشان شبانه از اردو رفته به ایشان ملحق شوند». ستاره: «اگر میخواستند بروند دیشب میرفتند و اگر میرفتند ضرری وارد نمی آمد اما جرات نکردند و باید هنوز خیلی نمک به حلال میان ایشان باشند». کاکا سیاه آهی کشید و گفت: «خیلی نیستند - شاید کمی هستند». خیال و ذهن خانم ترس برای خود نادر بود و گفت: «لا اقل کشیک ها وفا دارند اما بسیاری از صاحب منصبان شش هزار خاصه دلتنگ و خطرناک اند و محمد خان سپهدارشان همیشه دوست علی قلی خان بوده چند هفته قبل شاه از شش هزاری بدگمان شد و بنده رای دادم چادرش

را میان افغان بزنند اما او فرمود رای سفیها نه است چون معنی این کار این میشد که او ترسیده و باعث افساد میگشت - کشیک خاصه مردمان منتخبند و میدانید اغلب ایشان از افشارند اما کم اند». ستاره: «صالح بیگ هست؟ میدانم شاه به او اعتماد دارد».

آغا باشی: «بلی خانم صالح بیگ با وفاست اما یک نفر تنهاست - من با او حرف زدم و او یک دسته قوی از کشیک های خاصه را در تمام شب سر کشیک خواهد گذاشت که متصل به اندرون طرف ایرانی کشیک بکشند». ستاره: «کاش شاه بر میگشت آنوقت کسی جرات و جسارت نداشت». کاکا سیاه باز اهی کشید: «انشاء الله انشاء الله». شام بی شلوغی گذشت اما برای ستاره که در چادر تنها منتظر نشسته بود آن ساعت های طولانی بنظر آمد. بهر آواز صفوف ایرانی گوش فرا میداشت و هر وقت صدا های دلگیر و آهسته اردوی بزرگ اطرافش بلند تر میگشت با توجه گوش میداد زیرا اضطراب آغا باشی در او نیز اثر کرده بود و بخود گفت: آغا باشی همیشه ترسو بوده و سبب واقعی برای ترس نیست - افغانها مهیا اند و ایرانیها نمیتوانند کاری بکنند». اما توانست احساس شک و اضطراب را از خود دور سازد و متصل بخود میگفت: «همین قدر او می آید».

دو ساعت به نصف شب مانده ناگاه صدایی از بیرون شنید. نعره و صدای سم اسبان و کلمات تند فرمان مسموع گشت و ستاره بر جست در حالیکه دلش می زد یکی از کلفت هایش داخل چادر شده گفت: «خانم شاه آمده است». خانم ستاره: الحمد لله آخر آمد». کلفت نگاه به خانم نموده تبسم نمود - شاهزاده هندی چه مریض عشق سفیهی بود:

محبت باعث بدنامی بسیار میگردد بکوی عشق اگر جبریل افتد خار میگردد

6-1-7. شمارش معکوس لحظات حمله به نادر:

در این اثنا علی اکبر و خواهرش مشغول کار خود بودند (او کسی است که شب گذشته با ملاباشی و تنی چند از سران سپاه بر ضد شاه توطئه چیده بودند تا نادر شاه را در اولین فرصت توسط صالح یک تن از معتمدان خاص شاه بقتل برساند). چون که در شب قبل علی اکبر روی فعال آن بود به تکمیل رسید او را ترس ناگهانی سختی عارض شد. اگر یکی از اهل آن جاسوس نادر بود چه میشد. یا اگر

قبل از وقت کشتن شاه یکی از ایشان از غایت اضطراب سر را فاش میکرد چه حادث میگشت. یا اگر قصد جان شاه خطا میکرد چه بسرشان می آمد - احتمال داشت یکی از امور ذکر شده واقع بشود و در آن صورت موقع خلاصی علی اکبر چه بود. تمام شب در چادر دراز کشیده در دلش آن به آن قوت میگرفت و هنوز صبح نشده بود که لعنت به حماقت خود نمود که به بیراهه رفته است - خویش را مایوسانه تسلیم نمود و جانش در دست هر يك از جماعت ملاولشکر بود - از خود پسندی و غرور به زیرکی خود گستاخ و مطمئن بود، اما آن شب سرد شده کمال اضطراب را داشت و به احمقی خود می اندیشید. بالآخره او را خواب در ریود و خواب دید او را جلو دیوانخانه طناب انداختند در حالیکه نادر به او نگاه کرده می خندید. چون بیدار شد منتظر روشنائی روز دراز کشیده بود و صدای شلوغی اردو یا طرافش را شنید نوکری که بیرون چادر خوابیده بود بلند شد و نشست و صدا زد: لا اله الا الله

علی اکبر او را صدا زده و نوشیدنی خواست. او عازم بود عصر پیش از مراجعت نادر از اردو بیرون برود و محفوظاً منتظر حادثه باشد. اگر کار موافق دلخواه شود که برگردد به اردو و الاره به اردوی علی قلی یا جای دیگر نماید - احتمال دارد احمق های اردو بی شعوری کنند و در هر صورت علی اکبر دوری خود را از اردو ترجیح میداد.

... شیرازی خواهر علی اکبر که سوار بر اسب بود به آغا باشی و ستاره و نادر فحش میداد و چون به فتح آباد رسید خسته و بد خلق بود و از اینکه دید چادرش را به زن هندی (ستاره) دادند غضبش کم نشد. . . از داستان دیدار تصادفی فراش جوان و شیرازی که با هم دیدار عاشقانه مفصلی داشتند و در چادر وی به عیش پرداخته بودند میگذریم و حوادث بعدی، به این ترتیب در حالی واقع میشد که ناگاه صدای مراجعت شاه هر دوی شان را (شیرازی و فراش جوان) را پریشان ساخت - فوراً فراش بجای مخفی خویش پشت گاو صندوق های سفری بر گشت و کلفت تمام علامات بزم را از فرش برداشت و بمجردیکه ظاهر خود شان را درست نمودند پرده بالا رفت و نادر داخل شد - با وجودیکه شیرازی خوب مهیا و دلیر بود توانست از جیغ آهسته از وحشت خودداری کند - تا لحظه ای خیال شیرازی این بود که سرش فاش شده قلبش از حرکت ایستاده و ترس از قتل دهشتناک برداشت اما از حرف اول نادر معلوم شد خانم محفوظ است و جهد نمود خویش را بر پای شاه انداخت - شاه با چین پیشانی فرمود: «اینجا کارت چیست - ستاره خانم کجاست؟» چادر خودش را که ستاره در

آن بود به شاه نشان داد و با وجود تسلیش، مجنونانه بهر دو لعن کرد. بعد از این واقعه، شیرازی يك دو ساعت دیگر باز نشسته با فراش جوان مشغول تعیش بود که کرباس بالای سرشان از تکان ناگهانی جنبید مثل اینکه کسی روی طناب چادر افتاده باشد و در لحظه دیگر دو نفر مرد با شمشیر کشیده در چادر بودند - دفعه دیگر شیرازی ترس مهلکی برداشت و مضطربانه برجست و حتی در آن روشنی کم چراغ شیرازی هر دورا شناخت و یکی از آنها تابع معتمد نادر صالح بیگ بود - شیرازی بنا کرده حجت آوردن که کشته نشود اما صالح بیگ تبسم استهزاء آمیزی نموده آهسته گفت: «ساکت شو شاه کجاست؟ شیرازی: نادر در چادر زن هندی است».

صالح بیگ: «آن چادر کجاست؟ بیا بمن نشان بده». شیرازی: «برای خدا رحم کنيد به سر شاه تقصیری ندارم». صالح بیگ: «ساکت شوی حیا - مستحق کشتنی اما اگر نشان بدهی با تو کاری ندارم - با شاه کار دارم».

برق مضمه راستی در ذهن شیرازی تابید و سرور سستی آوری در دلش پیدا شد - انتقامش خوب کشیده میشد. گفت: «به شاه نمی گوئی به پیغمبر قسم میخوری که بمن اذیت نمیکنی؟ میگذارید بروم؟ صالح بیگ به پیغمبر قسم اگر نشانم دهی آزاری بتونی رسد والی همین حالا می کشمت. شیرازی: «بچشم نشان میدهم و او را تا پشت چادر هدایت کرد و شیرازی را به سکوت تهدید نمود».

6-1-8. سوئی قصد خونین بجان نادر شاه

صالح بیگ به موسی بیگ اشارت نمود باستدو فراش را پایید و خود همراه خانم رفت - نزدیک چادر ستاره ایشان خم شده در تاریکی گوش دادند - صدایی شنیدند و نادر خواب بود چون برگشتند قرار دادند موسی بیگ با شیرازی بماند تا او یا فراش داد نزنند و صالح بیگ رفت باقی دسته را بیاورد به آن نقطه که ایشان ایستاده بودند و رفت و دید از هفتاد و دو نفر ده باقی مانده و مابقی فرار کرده بودند چون در انتظار بیطاعت شدند صالح بیگ از محمد خان رئیس پرسید: «چه اتفاق افتاده؟ محمد خان: چه میتوانستم بکنم. يك دو نفر اول رفتند و بعد باقی باهم از شاه ترسیدند». صالح بیگ عجب ترسوئی بودند. تند بیاید پیش از اینکه آنها کار ما را فاش کنند».

آن سیزده نفر خاموش و تند بطرف چادر شیرازی رفتند. بجزردیکه وارد چادر شدند صدای پای خفی از مقابل شنیده شد و صالح بیگ از پرده در چادر با احتیاط نگاه نمود و معلوم شد آغاباشی است که کشیک اربابش را می کشد - نزدیک ایستاد و گوش داد و آقدر نزدیک بود که صالح بیگ دسته شمشیرش را محکم گرفت - بعد کا کا برگشت و آهسته رفت -:

آنجا که قضاخیمه ی تقدیرزند کس تواند که لاف تدبیرزند

بعد از انتظار طولانی ستاره از کلفت خود شنید شاه به چادر شیرازی رفته و متعجب و غمگین شد اما بیش از آن خوشحال شد که شاه پرده چادر او را بلند کرده داخل گشت و او با چشم درخشان از شاه پذیرایی کرد.

شاه: «خیال کردی من نمی آیم؟ به چادر شیرازی رفته بودم - چادر های تان تغییر کرده است. چرا اینطور کردند؟». ستاره: «قربان من جهش را نمی دانم - میل آغاباشی اینطور بود و شیرازی بدش آمد». شاه: «او عجب شیطانی است - از نگاه بصورتش نفرت پیدا کردم». ستاره: «شیرازی چه قابل است - نگذارید خیالش بوجود مبارك شما صدمه زند. خسته اید و باید استراحت فرمایید.

شاه: «بلی تمام دیروز و دیشب در حرکت بودیم و نخواهیدیم و امروز هم خیلی تند رانیم». . . . ما که بخاطر شب خون زدن کرد ها رفته بودیم کسی کرد ها را خبر کرده بوده وقتی ما رفتیم فقط آتشی که کرد ها فروخته بود بنظر می رسید و باقی کرد ها فرار نموده بودند و روی من سیاه شده است».

ستاره: «ایشان میدانستند مستحق سیاستند و چون شنیدند شاه نزدیک ایشان است ترسیده قبل از این فرار کرده بودند».

شاه: «ممکن است این طور باشد اما می ترسم حيله ای شده باشد - این ایرانیهای ملعون مثل همیشه بامن حقه بازی میکنند و هیچ کار درست جاری نمیشود». اثر خستگی در آواز و چشمهای شاه بود و ستاره میل نداشت چیزی بگوید که او را بیشتر غمگین سازد اما باز هم فهمید باید شاه را آگاه سازد و عرض نمود: «باز کار ها درست میشود - کرد ها چه چیز اند ترسوهای دزد که از تصور قبله عالم فرار کردند».

شاه: «کردها چیزی نیستند اما در هر طرف خیانت می بینم - شاه ایران نمیتواند آسوده باشد:

یک گل بیخار در این باغ نیست لاله‌ی آن بی اثر داغ نیست

آه سختی کشید و فرمود: «علی اکبر از همه بد تر است چون از همه زیرکتر است - امشب که آدمم با استقبال نیامد - در این اواخر ملتقت شدم که او خودش را از من پس میکشدا و میدانست من با کرد ها بدم و طرق مرا هم میداند - شاید بقیاس فهمیده به ایشان خبر داده است . بخدا اگر ببینم خیانت کرده میکشمش» .

شاه غضبناک شد چشمانش سخت شده حرف میزد و ستاره عرض مینمود: «قربان از وقتیکه وارد شدید آغاباشی را دیدید» . شاه: «بلی باو حرف زدم همیشه اثر ترس در چهره اش است و اوقات مرا تلخ میکند - مقصود سوال چیست؟

ستاره: «او امشب مضطرب بنظر می آمد» . شاه: «او همیشه مضطرب است - چه خبر هست؟» ستاره: «او باو فاست و همیشه روز و شب در خیال قبله عالم است من باو گفتم مطلبی نیست و چون شاه بر میگردد همه چیز درست میشود اما او غمگین است و میگوید ایرانیها پریشان و خیلی مخالف افغانها بنظر می آیند - خیال او این است که شاید ایرانیان در باب علی قلی به شک افتادند» . نادر بعد از یک دقیقه سکوت آخر فرمود: «علی قلی علی قلی پسر برادر ما براهیم» . از آن خیال صرف نظر فرموده گفت: «چون افغانها با من راست اند ایرانیها از ایشان نفرت دارند و من که نباشم جری (گستاخ وی) باشم شده احساس خود را نشان میدهند - من که وارد شدم احمد خان منتظر بود و گفت بعضی از این ملعونها امروز گستاخی نشان دادند اما نه ظاهراً بلکه موافق طریقه خود شان - کاش چند تا از ایشانرا کشته بود» .

ستاره: «قربان - یقین دارم قزلباش هنوز باو فایند فتوحات اعلا حضرت را در خاطر دارند و امورات درست می شود» .

شاه: «انشالله اما اینها شیاطین اند - نا سپاس و خیانت کار» . ستاره: «آیا افغان آنها را می پابند» . شاه: «بلی - مثل همیشه - ای خدا که این لازم شد - شاه ایران راحت ندارد مگر در قبر - دوستی ندارم - یک نفر هم» . ستاره: «هزارها دارید - صد هزارها - در دنیا چنین

پادشاه بزرگی نیست». نادر سرش را تکان داده فرمود: «بلی از من نمی ترسند اما چقدرشان مورد اعتماد من اند». تبسم زهر الودی نموده فرمود: «احمد خان و اغاباشی و تو - يك افغان و يك كاك سیاه و يك دختر هندی و او را هم نزدیک بود بکشم».

سرش را زیر انداخت و ستاره خیال کرد در چشم زیر انداخته اش اشک هم هست و از حالش سخت ترین غم نمایان بود.

ستاره: «عرض اعلیحضرت صدمه بمن نبوده و حال مرا کاملاً ساختید:

المنت والله که اگر رنج کشیدم دیدم رخ دلدار و بمقصود رسیدم

قربان خسته اید و امشب چیزی نخوردید، شاه امروز چیزی خوردم و حالا میل به غذا ندارم» ستاره: خسته اید و خواب لازم است». بر خاست و جامی از باده به شاه داده عرض نمود: حالا استراحت بفرمایید و کارها درست میشود» پهلوی شاه دو زانو نشسته اعضایش را آهسته می مالید تا او متدرجاً خاموش شده چین از صورتش زائل شد و چشمانش هم بهم رفت. چشمها را باز کرده با تبسم یکی از دستهای خانم را بوسیده فرمود: «جانم»، مدتی بعد از خوابیدن شاه او نشسته مضطربانه نگاه به شاه میکرد، خوابش بی قرار بود و مکرراً جاجست و اعضای خود را می پیچید حتی در روشنائی کم چراغ روغن هم خانم توانست ببیند. بدن شاه قوی بود اما سالخورده و فرسوده و غمگین بنظر میآمد. آخر ستاره او را گذاشته خود خوابید و يك فریاد خشن شاه او را بیدار کرده خواب از سرش پرید. شاه بصورت دهشتناک از جاجست و تبر خویش را گرفته هنوز چشمش بجا نیامده بود گفت: «ای خدای بزرگ - ای خدای بزرگ چه خوابی بود». ستاره باز پهلوی شاه دو زانو نشسته عرض نمود چه شده، بدی اتفاق افتاده» شاه: «نه الحمد لله چیزی نیست صرف خوابی بود». سعی کرد بخندد و فرمود: «امشب مثل يك بچه شدم - بخواب کوچولو چیزی نیست». اما خانم دید او متزلزل و مضطرب است و عرض نمود: «بفرمایید چه بود و تا نفرمایید خوابم نمیرد». شاه: «چیزی نیست - آیا در نظرت هست که مدتی قبل وقتی بتو گفتم فرستاده ای آمد و مرا برد پیش علی و آن حضرت شمشیری بمن داده فرمود نگاهبان ایران باش».

ستاره: «نظرم هست» شاه حالا خواب دیدم همان فرستاده باز آمد و بمن گفت پاشو همراهم بیا - مثل همان دفعه مرا برد زیر درختی که علی نشسته بود - صورت آن حضرت تاریک و چشمانش از غضب مثل آتش مشتعل بود و به مردمان اطراف خویش فرمود: «این نادر قلی سگ را می بینید - من او را انتخاب کردم تا نگهبان قوم من باشد که مثل گوسفندان بی شبان متفرق بودند و او گره شده است - بگیرید بکشیدش». بعد آنها گرفته داشتند می کشتند - و من بیدار شدم». باز سعی نمود بچند دو فرمود: «صرف خواب بود». اما با نظر شکی نگاه بصورت خانم نموده فرمود: «تو هندی هستی - تو اعتقاد به خواب و به علی نداری».

قلب ستاره تند می زد و علاوه بر ترس خودش کلمات و حالت شاه هم او را ترساند اما دلیرانه تبسم نموده عرض کرد: قربان خسته اید و خیلی در خیال این ایرانیان بی وفا هستید حضرت علی انسان بود و نمیتواند به قبله گاه عالم اذیت کند . من به خداوند دعا میکنم که او شما را حفظ کند». شاه انشاالله بخاطر تو او مرا حفظ میکند - خدا میداند امشب بمن چه واقع شده، مثل یک بچه شده ام».

ستاره او را خوابانید و مثل یک طفل او را تسلی میداد یعنی کسی را که پادشاه مقتدر و فاتح بود و مردم در باره اش میگفتند از هیچ چیزی نمی ترسد نه از انسان و نه از خدا - زود خستگی بر او غالب شده چشمش را بهم گذاشت .

یکساعت دیگر باز خانم بر جست نشست و دید باز شاه با صورت وهشتاک بر او خیره است و پیشانی اش از عرق تر فرمود با من باش و نگذار بخوابم - باز تماش را خواب دیدم - خدایا می ترسم». و دست لرزان خود را روی پیشانی مالید و علامت دیوانگی در چشمش بود یعنی دیوانگی ترس . یکساعت دیگر به این موال سپری شد ستاره شاه را محکم در آغوش خود می فشارید تا مگر بتواند شدت اضطراب او را کم نماید . دست شاه در دست ستاره بود ناگاه ستاره احساس نمود که شاه دست او را محکم گرفته سر خویش را بلند نمود و یک صدای خفیفی از بیرون آمد و یک ثانیه دیگر ستاره آنرا واضح شنید صدای پاهایی بود که ملایم و دزدانه نزدیک می آمدند و جای اشتباه نبود که صدای پای چند مرد است که تند حرکت میکنند - بعد صیحه غوغا شنیده شد که زود قطع گشت و آواز زد و خورد و بر زمین افتادن و یورش رسید نادر بر پا استاده تیرش در دستش و علامت غضب و یاس در چشمش ظاهر ولی آنوقت ترسی نداشت - آواز ضخیمش مانند رعد به کلمات خبر دارو تهدید غرید - پرده از ضربت شمشیر بریده شد بر زمین افتاد و از راه در

روشنائی چراغ بر ازدحام صورته‌ها و جلای اسلحه افتاد مردان چون جلو تو جستند نادر حمله به ایشان نمود - موسی بیک ضربت تبر که تا مغزش را شکافته بود بر زمین افتاد و بیک صاحب منصب شش هزار خاصه عقب پدید در حالی که خون شاهرگش از شکاف عمیق میان گردن و شانۀ او فواره میزد و باقی از راست و چپ جا خالی کردند اما همینکه نادر تیغه تبرش را از زخم دشمن به زور بیرون کشیده حمله به نزدیکترین ایشان نمود پایش به پرده خورده در راه سرنگون بر زمین افتاد و پیش از اینکه بر خیزد صالح بیک پائین آمده زانویش را برید . چون شمشیر صالح بیک برای ضربت دیگر بلند شد خنجر ستاره در دل وی فرورفت و ستاره با فریاد غضبناک برای مدد متهورانۀ خنجر به آن حلقه سفاکان میزد که فشار بجانب داخل آورده بجان پادشاه خود افتاده افتادند .

احمد خان در روشنائی مشعل ایستاده در حالیکه شمشیرش از خون ایرانی سرخ و نگاه به آن تن بی سر میکرد که سعی به نجاتش نمود نزدیک آن تن بی سر دختر را چپوت افتاده که هنوز انگشتهای سخت شده اش چنگ بر خنجر زده تا آخر وفا داری نمود: [83]

توان شنید نسیم وفا و عهد قدیم زهر گلی که دمد تا قیامت از گل ما

اما در کتاب نادر شاه و بازماندگانش تألیف دکتر عبدالحسین نوائی آخرین نفس های نادر را چنین توضیح داده است: «آن شب نادر در چادر نزد دختر محمد حسین خان یکی از زنان خود بود . . . شاه را آن خواب (دیدگی) آنقدر بی حواس کرده بود که لباس از تن در نیاورد و کلاه نادریکه چهار چپقه بر او نصب کرده بود از سر برداشته بر زمین گذاشت و به دختر محمد حسین خان گفت: «که خواب چندان بر من غلبه کرده که عنان اختیار از کف رفته و خوابیدن را بر خود خواب نمیدانم . اینقدر که چشم من گرم شود، زود مرا بیدار کن و سپس چشم بر هم نهاده بخواب رفت» . تا اینجا داستان از آن قرار است که سرمار تیمر دیورند گزارش داده بود صرف تفاوت در این میباشد که در آن شب بانویی که نادر در سرا پرده اش بسر می برد ستاره یکی از زنان حرم و دختری یکی از راجپوت های هند ذکر شده در حالیکه عبدالحسین نوائی او را دختر محمد حسین خان میداند ولی ما بقی داستان قتل نادر در هر دو متن دارای يك سیاق میباشد . صالح

⁸³ دیورند سرمار تیمر، «نادر شاه افشار»، ترجمه به فارسی آقا سید محمد علی همدانی، مدرس کالج حیدر آباد دکن، چاپ شمس المطابع حیدر آباد دکن سنه 1332 هـ (1914) که این کتاب را که به مهر و امضای مترجم میباشد برای نواب یوسف علی خان سالار جنگ وزیر اعظم دکن، صص 357 تا 427 با تنسیخ مطالب مهم و تلخیص و تنقیح از جانب (مولف)

خان راشمشیر به کف او نواخت که يك دست او از بدن جدا شد، شاه را از افتادن دست، در ارکان وجود شکست بهم رسیده به عجز در آمد. صالح خان را بعد از زدن ضرب از سطوت نادری، دست از کار و پا از رفتار باز مانده زمیندوز بود. که محمد بیگ قاجار رسیده سر نادر را به خون غلطان و صالح خان را بحال خود گرفتار دیده به جلدی پیش آمده سر نادر را بریده از سر پرده بیرون آمد.

سرداران قزلباش خواستند این مطلب را پوشیده نگهدارند تا هم اردو دستخوش غارت و چپاول نشود و هم آنان بتوانند حساب افغانان و ازبک را برسند. ولی تقدیر به تدبیر سازگار نیامد. سران ازبک و افغان که در معرکه حاضر بودند و مهاجمین را از پادر آورده بودند «از راه احتیاط شباشب سنگین بار را ریخته اسباب خوب و سرای مرغوبرا حمل شتران و بار برداران کرده به سمت قندهار روانه شدند».

6-1-9. نظر نادر نسبت به مذاهب

هنوز مورخین بدرستی معلوم نکرده اند که آیا نادر شیعه بوده است یا سنی لیکن این نکته واضح است که نادر برای الحاق دو مذهب سنت و تشیع کوشش فراوان کرده است.

این سیاست کاملاً مخالف شاه اسماعیل و جانشینان وی بود که عقیده داشتند مذهب شیعه در ایجاد اتحاد و اتفاق بین قبایل مختلف ایران نقش بزرگی بازی کرده است. اما نادر بیشتر دارای تمایلات بین المللی بود تا ملی و پیوسته آرزو داشت که خاك ایران را حتی المقدور توسعه دهد و از حدود امپراتوری صفوی تجاوز کند و رویای فرمانروائی در جهان اسلام متحدی را لباس حقیقت پوشید. [84]

6-1-10. بناسازی نادر

نادر در زمان زمامداری اش در ساختن شهر ها و ایجاد بنا های نوظعالت فراوان ابراز داشته و به این آبادی ها پرداخته است : شماخی جدید ؛ نادرآباد قندهار ؛ خبوه آباد؛ تکمیل مرقد امام رضا در مشهد؛ بنای مولود خانه در دستگرد (دستگرد) و خزانه های وی در کلات. هانوی از کاخ نوی در قزوین از وی حکایت دارد و در شیراز نیز دست به اعمار بناهای زیبایی پرداخته که هر چند در فتنه محمد تقی خان به خاک یکسان گردید ، در اشرف مازندان کاخی بنام «چهل ستون» بنا کرد که سر ویلیام اورلی در کتاب مسافرت های خود بدان اشاره کرده است .

با وجودیکه نادر شخص بیسوادی بود به فرهنگ و ادبیات علاقه زیاد داشت و چهارصد جلد کتاب نفیس دست نویس را به کتابخانه قدس رضوی مشهد اهدا نموده است ولی نباید این نکته را از نظر دور داشت که زمان این مرد بزرگ زمان تفوق شمشیر بر قلم بود .

6-1-11. پیش داوری های تاریخی در مورد نادر شاه

اگرچه نسبت دادن همه اقدامات دهشت انگیز و ستمگریهای غم انگیز نادر شاه به علل جسمانی مورخین ایرانی تا اندازه ای گزاف گوئی نموده اند ، با این همه شك نیست که وضع مزاجی او در اختلال روحی و تغییرخوی وی بسیار مؤثر بوده است . از مقایسه یاد داشت های «عبدالکریم» و «ده وین» و «بازن» این نکته مسلم میگردد که ناراحتی معده نادر و اختلال روحی او نه تنها رو به بهبودی نگذاشته بلکه در سالهای آخر عمر او بیش از پیش وخیم شده است ، امراض جسمانی به روحیه وی لطمه شدید زد و در عین حال پس از نا بینا کردن رضاقلی میرزا فرزند محبوبش که بقول مالتیمر دیورند آن واقعه با دهها واقعه دیگر از جمله قتل خود نادر در هاله ای از ابهام و سردرگمی قرار داشته و نیز سفاحت ، دنی نفسی آن عده از فرماندهانش را نشان میدهد که در آخرین روز های زمامداری نادر که داشت وضع صحی اش رو به عادی شدن میرفت که با نهایت سفاحت و دون همتی ولی نعمت خود را در چادرش پیش دیدگان

خانمش سر بریدند و این قتل بدست کسانی برنامه ریزی و عملی شد که با نادر شاه، برادرزادگی، خویشاوندی برادرزن، و بالاخره توسط صالح بیک یکی از فرماندهان نظم خاص امنیت ارگ و ناظر امنیت جان نادر بود صورت گرفت. از همین سبب نا بینا شدن رضاقلی میرزا که نادر او را چشم بینای ایران مثال میزد توسط نادر خود توطئه ای از قبل چیده ای بوده است که توسط سرداران ایرانی چیده شده بود که پسانترها نادر کسانی را که در موقع نا بینایی پسرش حضور داشتند همه توسط نادر بقتل رسید. کور کردن یا کور ساختن رضاقلی میرزا اقدام دهشت انگیزی بود که نادر را چنان پزمرده و افسرده نمود که بر عکس به نیروی بدنی او ضربه مهلك وارد ساخت. بجران های روحی نادر بتدریج تبدیل بیک نوع جنون گردید که هر چند وقت یکبار به او دست میداد و هیچ شبهه نیست که در یک یا دو ماه اخیر عمر خود کاملاً عقل خویش را از دست داده بود.

از توجه به تاریخ نادر این حقیقت روشن میشود که سلامتی مردان بزرگ چه اثری در خوی و اخلاق آنان داشته و در نتیجه تا چه حد در سرنوشت ملی مؤثر بوده است.^[85]

این کتاب بتاريخ 8 سرطان ۱۳۹۴، ۲۹ جون (2015) بساعت 4 و 40 دقیقه بعد از ظهر به پایان رسید

از دوستان التماس میگردد در حین مطالعه به اشتباهات تایی یا املائی بر میخورند از روی محبت به این نشانی اطلاع فرمایند awsaeedy@gmail.com

